شتر و بنت مخاض عبارت است از شتر ماده یک ساله که یک سال تمام
بران گذشته باشد و اگر از بیست و پنج زیاده شود و سی
و شش گردد پس دران یک بنت لبون واجب می شود
تا بچهل و پنج و بنت لبون عبارت است از شتر ماده که
دو سال تمام بران گذشته باشد و چون چهل و شش گردد پس
دران یک حقه واجب میشود تا بشصت شتر و حقه عبارت است از
شتر ماده که سه سال تمام بران گذشته باشد و چون شصت و یک شتر
گردد پس دران یک جذعه واجب میشود تا هفتاد و پنج شتر و جذعه
عبارت است از شتر ماده که چهار سال تمام بران گذشته باشد و چون
هفتاد و شش شتر گردد پس دران دو بنت لبون واجب میگردد تا
نود شتر و چون نود و یک گردد پس دران دو حقه واجب می شود
تا یک صد و بیست شتر و باید دانست که زکوة شتر باین ترتیب
مذکور است در مکتوبی که پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته است
و بعد ازان هرگاه زیاده شود بر یک صد و بیست شتر پس دران زکوة
واجب میشود بترتیب اول [illegible] پنج شتر که زیاده شود بر یک صد
و بیست شتر یک گوسفند واجب میشود مع دو حقه که بر یک صد و
بیست شتر واجب شده بود و همچنین دو گوسفند واجب میشود

ورده شترکه زاید شود بر یکصد و بیست شتر و در یازده شترکه
زاید شود بر یکصد و بیست سه گوسفند واجب میشود و در
بیست شتر زاید چهار گوسفند واجب میشود و در بیست و پنج شتر زاید
یک بنت مخاض واجب میشود تا بیک صد و چهل و نه شتر و در یک
صد و پنجاه شتر سه حقه واجب میشود بعد ازان در پنج شتر که زاید شود
بر یکصد و پنجاه شتر یک گوسفند واجب می شود مع سه حقه و
در یک صد و شصت که در آن یکصد و پنجاه و نه شتر زیاده
است سه حقه و دو گوسفند و در یکصد و شصت و پنج شتر سه حقه و
سه گوسفند و در یکصد و هفتاد شتر سه حقه و چهار گوسفند و در
یکصد و هفتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یکصد و
هشتاد و شش شتر واجب می شود سه حقه و یک بنت لبون تا یکصد
و نود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب می شود
تا دوصد شتر و بعد ازان زکوة واجب می شود همیشه بترتیبیکه بیان
نموده شد در پنجاه شتر زاید بعد از یکصد و پنجاه شتر و این ترتیب
که در زکوة شتر [illegible] میگویند که
[illegible] د بر یکصد و بیست شتر پس در ان سه
بنت لبون واجب می شود هرگاه یکصد و سی شتر شود

ومثل دران یک حقه و دو بنت لبون واجب می شود و بعد ازان
زکوة واجب می شود بحساب اینکه در هر چهل شتر
یک بنت لبون واجب می شود و در هر پنجاه شتر یک حقه
زیرا چه پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته بود که هرگاه شتر زاید
شود بر یکصد و بیست شتر پس در هر پنجاه شتر یک حقه واجب
میشود و در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب میشود و دران بیان
فرموده است که پس در پنج شتر یک گوسفند واجب میشود مانند
ابتدا و غیرآن چگونه که پیغمبر صلعم در آن کتاب عمرو بن حزم
رضی را نوشته که آنچه کم ازان باشد پس در هر پنج شتر یک
گوسفند است پس برین عمل نموده خواهد شد زیرا چه درین عمل
زیاده است چه در حدیث متمسک شافعی است چیزیکه
منافی آن باشد نیست و باید دانست که در زکات شتر
جایز نیست مگر ماده و نر دران جایز نیست مگر باعتبار قیمت
زیرا چه همین منصوص و منقول است * مسئله ۲ *
شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه
اسم شتر هر دو را شامل است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة گاو * مسئله ۱ *

در کمتر از سی گاو زکوٰة نیست و در سی گاو که در اکثر ایام سال در چراگاه
چرد و یک سال تمام بر ان بگذرد پس واجب میشود در ان یک تبیع
یا یک تبیعه اعنی گوساله نر یا ماده که در سال دوم پای نهاده
باشد و در چهل گاو واجب میشود یک مسن یا مسنه اعنی
گوساله نر یا ماده که در سال سیوم پای نهاده باشد زیرا چه
بدین امر کرده است پیغمبر صلعم معاذ رض را و هرگاه زیاده
شود بر چهل گاو پس نزد ابوحنیفه رح زکوٰة در ان واجب
میشود بحساب آن تا آنکه شصت گردد اعنی در یک گاو که
زیاده شود بر چهل گاو واجب میشود ربع عشر مسنه و در دو گاو
زیاده نصف عشر مسنه و در سه گاو زیاده سه ربع عشر مسنه
واجب میشود تا آنکه شصت گردد و اینکه مذکور شد بنا بر
روایت مبسوط است و وجه آن این است که سقوط زکوٰة و عفو آن
در میان سی و چهل و همچنین در ما بین شصت و ما فوق آن
بنص ثابت شده است بر خلاف قیاس و نص نیست در میان
در ما بین چهل تا شصت و حسن رح روایت کرده است از ابوحنیفه
رح که در زاید از چهل گاو چیزی واجب نمیشود تا آنکه چهل
و نه گردد و در پنجاه گاو یک مسنه و ربع مسنه یا ثلث

تبیعه واجب میشود زیراچه بنای نصاب گاو بران است
که درمابین دو عقد چون سی وچهل چیزی واجب نشود و برسر
هر عقد چیزی واجب شود وصاحبین رح گفته اند که درانچه
که زاید شود برچهل گاو چیزی واجب نیست تا پنجاه
و این یک روایت است از امام اعظم رح و وجه آن این است
[illegible]
که بیان فرمود که مابین چهل تا شست اوقاص است و جواب
قول صاحبین [illegible] اوقاص که درحدیث مذکور است
گوساله [illegible] و بعد از ان باید دانست که درشست گاو
دو گوساله یکساله واجب است نرباشد یاماده و درهفتاد گاو
یک مسنه و یک تبیع واجب است و درهشتاد گاو دو مسنه واجب است
[illegible]
است و همچنین برسرهرده گاو متبدل میشود فرض زکوة از تبیع
بمسنه واز مسنه به تبیع زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که درهر
سی گاو تبیع یا تبیعه است و درهرچهل گاو مسن یا مسنه
است پس در یکصد و ده گاو دو مسنه و یک تبیع واجب
میشود و در یکصد و بیست گاو چهار تبیع واجب میشود و دیانه

واقعست که گاو میش در حکم گاو است زیرا چه لفظ بقر که در حدیث
آمده است هر دو را شامل است چه گاو میش نیز نوعی از بقر
است ولیکن در عرف دیار ما از بقر گاو میش فهمیده نمیشود
و لهذا اگر کسی قسم خورد باینطور که بخدا والله گوشت بقر
نخواهم خورد پس او بسبب خوردن گوشت گاو میش حانث
نمیگردد والله اعلم

فصل سیوم در بیان زکوة گوسفند

* مسئله * در کمتر از چهل گوسفند زکوة نیست و اگر
چهل گوسفند باشند و در اکثر ایام سال در چراگاه چرند و سال
تمام بران بگذرد پس در ان یک گوسفند واجب میشود تا یک
صد و بیست گوسفند و هرگاه بر ان یک گوسفند زیاده شود پس
[illegible] تا دو صد گوسفند و هرگاه
یک گوسفند زیاده شود بر دو صد گوسفند پس در ان سه گوسفند
واجب میشود تا سه صد و نود و نه گوسفند و هرگاه چهار صد گوسفند
گردد پس در ان چهار گوسفند واجب میشود و بعد ازان بر هر صد
یک گوسفند واجب میشود زیرا چه همچنین بیان وارد شده است
در کتاب رسول صلعم و در کتاب ابو بکر رض که بعاملان

زکوة نوشته بوده وبران اجماع منعقد است وباید دانست که میش وبز هرده ویرابراست زیرا چه لفظ غنم که در حدیث آمده است این هردو را شامل است * مسئله ۲ * در زکوة گوسفند ثنی گرفته میشود وجذع روانیست واین ظاهر روایت است از ابی حنیفه رح وثنی بزغاله یک ساله است که در سال دوم پا نهاده باشد وجذع عبارت است از بزغاله که اکثر ایام سال بران گذشته باشد وسال تمام نگذشته باشد وصاحبین رح گفته اند که جذع از میش گرفته میشود واین یک روایت است از ابی حنیفه رح نیز ووجه اول یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که حق زکوة دران جذعه وثنی است ودوم این است که بسبب قربانی نبودن جذعه قربانی ادا میشود وپس هیچ زکوة [illegible] وجه ظاهر روایت یکی [illegible] است که علی رض روایت کرده است که گرفته نمیشود در زکوة مگر ثنی یا آنچه از ثنی بزرگ باشد ودوم این است که در زکوة گوسفند دادن گوسفند متوسط واجب است وجذع از میش متوسط نیست بلکه کوچک است لهذا در زکوة بز جذع نیز جایز نیست وجواب از وجه اول صاحبین رح این است که مراد از جذع که در حدیث مذکور است

بجذع شتر است وجواب از وجه دوم این است که ادای قربانی بآن از نص معلوم شده است * مسئله ۳ * در زکوة کوسفند کرفتن ماده ونر هر دو صحیح است زیرا چه لفظ شاة که در حدیث آمده است هر دو را شامل است والله اعلم

فصل چهارم در بیان زکوة اسپ

* مسئله ۱ * وقتیکه اسپ نر وماده باهم آمیخته باشند ودر اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس صاحب آن مختار است اگر خواهد بمقابل هر اسپ یک دینار دهد واگر خواهد اسپان را قیمت نماید واز هر دو صد درهم پنج درهم زکوة دهد [illegible]

رح است وهمین مختار زفر رح است وصاحبین رح گفته اند که در اسپ زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة نیست بر مسلمانان در غلام او ونه در اسپ او ودلیل ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة بر اسپ سایمه یک دینار یا ده درم است وحدیثیکه صاحبین رح آورده اند تاویل آن این است که از اسپ در آن اسپ غازی مراد است واین منقول است از زید بن ثابت رض وباید دانست که تخییر میان دادن یک دینار ومیان قیمت نمودن اسپ منقول است

از عبور مرض و د راسپان که فقط نر باشد زکوة واجب نیست زیراچه
توالد و تناسل ازان نمی شود و همچنین درصور تیکه فقط ماده
باشد زکوة نیست واین یکروایت از ابیحنیفه رح است و روایت
دیگر این است که زکوة دران واجب است زیراچه توالد و تناسل
ازان میشود باینطریق که عاریت گرفته میشود نر از دیگر
بخلاف وقتیکه فقط نر بسباشد چه ازان توالد و تناسل
متصور نیست و مروی است از ابیحنیفه رح که در اسپان که فقط نر باشد
نیز زکوة واجب است * مسئله ۲ * در خر و استر زکوة واجب نیست
زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که در باب زکوة خر و استر چیزی
بر من از حکم نازل نشده است ولیکن اگر خر و استر برای تجارت
باشد پس دران زکوة واجب میشود زیراچه درین هنگام تعلق
زکوة بمالیت آنست مانند سایر اموال تجارت والله اعلم

فصـــــل پنجم در بیان زکوة بچه گوسفند و شتر و گاو

* مسئله ۱ * در بچه گوسفند و شتر و گاو که کمتر از یک ساله
باشد زکوة واجب نیست نزد ابیحنیفه رح یعنی اگر خرید کند
کسی بیست و پنج شتر بچه را یا چهل بزغاله را یا سی
گوساله را و یک سال تمام بران بگذرد و از وقت ملک پس

و در آن زکوٰة واجب نشود بلکه هرگاه یک سال بران بگذرد و
از وقت بزرگ شدن آن بچه ها پس درین هنگام زکوٰة
آن واجب میشود و اینکه مذکور شد آخر اقوال ابو حنیفه رح
است و همین مختار محمد رح است و ابو حنیفه رح اول قائل بود
باین که زکوٰة واجب است چنانچه واجب است در مسنه ها و همین
مختار زفر و مالک رح است و بعد ازان ازین رجوع کرد و گفت
که واجب است دران که یکی از آن بچه ها و همین قول
ابی یوسف و شافعی رح است و بعد ازان ازین هم رجوع کرد
و گفت که چیزی دران واجب نیست وجه قول اول این
است که لفظ شاة و بقره که در حدیث آمده است کوچک و بزرگ
همه را شامل است و وجه قول دوم این است که در واجب
گردانیدن یکی ازانچه ها رعایت جانبین است یعنی
جانب صاحب مال و جانب فقیر چه در صورتیکه همه لاغر
باشند یکی ازانچه ها گرفته میشود و وجه قول اخیر این است
که در تعیین مقادیر قیاس را دخل نیست و هرگاه دران
واجب گردانیدن چیزی که در شرع وارد شده است متصور
نیست پس چیزی دران واجب گردانیده نخواهد شد و اینکه

هلاک شده وقتی است که در ان مسنه نباشد اصلا و اگر یک
مسنه هم باشد میان آنها پس درین هنگام همه آنها را
تابع آن مسنه گردانیده میشود در حق تحقق نصاب نه در
حق اداي زکوة حتي اگر یکتا کوچک را بدهد از عهدهٔ
زکوة بیرون نمیشود بلکه واجب میشود در ان انچه وارد
شده است در شرع و اگر هلاک شود آن مسنه بعد از گذشتن
سال تمام زکوة ساقط میشود نزد طرفین رح زیراچه وجوب
زکوة درین صورت متعلق است بمسنه مذکوره چه اگر
آن نمی بود زکوة واجب نمیشد و هرگاه چنین شد
پس بسبب هلاک شدن آن زکوة ساقط خواهد شد و بعد ازان
باید دانست که نزد ابی یوسف رح زکوة واجب نمیشود در کمتر
از چهل بزغاله و در کمتر از سی گوساله و واجب میشود
در بیست و پنج شتر بچه یک شتر بچه و بعد ازان چیزی دیگر
واجب نمی شود تا آنکه هفتاد و شش گردد و درین هنگام واجب
میشود دو شتر بچه زیراچه در هفتاد و شش مسنه دو بنت لبون
واجب است و بعد ازان در زیاده از دو شتر بچه چیزی واجب
نمی شود تا آنکه یکصد و چهل و پنج شتر بچه شود و در ان سه

شتر بچه واجب است زیرا چه در یکصد و چهل و پنج مسنه و حقه
و یک بنت مخاض واجب است و در یک روایت از ابی یوسف
رح در کمتر از بیست و پنج شتر بچه چیزی واجب نیست
و روایت دیگر این است که در پنج شتر بچه خمس یک شتر بچه
واجب است و در ده شتر بچه دو خمس یک شتر بچه واجب است
وعلی هذا القیاس و در روایت سیوم از ابی یوسف رح این
است که ملاحظه نماید در قیمت خمس یک شتر بچه از پنج شتر
بچه و ملاحظه نماید در قیمت یک گوسفند پس هر کدام
که از میان هر دو کمتر باشد واجب است و در صورت ده شتر
بچه ملاحظه نماید در قیمت دو گوسفند و در دو خمس یک شتر
بچه * مسئله ۳ * اگر بر شخصی در ادای زکوة مسنه
واجب شود ولیکن مسنه در مال او یافته نشود بلکه اعلی
از ان یافته میشود یا ادنی پس صاحب مال تحصیل زکوة را میرسد
که در صورت اول اعلی را بگیرد و واپس دهد بشخصی که او چیزیکه
از قیمت آن زیاده باشد بر قیمت مسنه و در صورت دوم بگیرد
ادنی را مع تتمه قیمت مسنه ولیکن بباید دانست که در صورت
اولی برای قبول نمودن اعلی مع واپس دادن زیادتی قیمت

جبر نموده نمیشود بر عامل مذکور بلکه میرسد او را که اعلی را
قبول نکند و مطالبه نماید برای عین واجب که مسنه است
یا مطالبه نماید قیمت آنرا زیرا چه گرفتن اعلی بطور مذکور
شرا است من وجه و بر قبول آن جبر نیست حتی اگر صاحب
مال عامل مذکور را از گرفتن اعلی مزاحمت نکند پس
عامل مذکور قابض آن گردانیده نمیشود و در صورت دوم
برای قبول نمودن ادنی مع تتمه قیمت مسنه جبر نموده میشود
بر عامل مذکور حتی اگر صاحب مال آن ادنی را مع تتمه قیمت
مسنه بعامل مذکور بدهد یا بنطور که او را از گرفتن آن مزاحمت
ننماید پس عامل مذکور درینصورت قابض آن
گردانیده میشود زیرا چه درینصورت بیع و شرا نیست
بلکه صاحب مال آن ادنی را و قیمت مسنه میدهد لیکن ادا
تتمه قیمت مسنه را نیز مع آن میدهد * مسئله ۳ * اگر
صاحب مال در زکوة بعوض عین واجب قیمت آن بدهد پس این
جایز است نزد علمای ما و همچنین در کفاره و صدقه فطر و عشر
و نذر و شافعی رح گفته است که آن جایز نیست چنانچه منصوص
هدایه است و تبدیل آن جایز نیست چنانچه در هدی و قربانی

تبدیل آن بقیمت جایز نیست وبیان معنی هدی در کتاب
حج خواهد آمد انشاء الله تعالی ودلیل علمای ما این است که
حق تعالی باداء زکوة وبدادن آن بفقرا امر کرده است
واین دلالت میکند بر اینکه مقصود ازان این است که رزق
موعود بانها رسد وحاجت آنها دفع شود واین معقول است
وازین معلوم شد که خصوصیت گوسفند مثلا مقصود نیست
پس تبدیل این بقیمت جایز خواهد بود چنانچه در جزیه جایز
است بخلاف هدی وقربانی چه خون ریختن آن باینطور
که ذبح کرده شود قربت وعبادت است واین خلاف قیاس است
پس قیاس امر دیگر بر آن جایز نخواهد شد * مسئله ۴ *
شتر وگاو که برای عمل وکار است چون بار برداری وقلبه
رانی پس در این زکوة نیست وهمچنین زکوة نیست در صورتیکه
علف خورند در نصف سال یا در اکثر آن وامام مالک رح برخلاف
این میگوید بنا بر ظاهر نصوص چه آن بحسب ظاهر مطلق
است ودلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که در شتر وگاو بار برداری ودر گاو یکه قلبه رانی میکنند
بآن زکوة نیست ودوم این است که سبب وجوب زکوة مال

نامي است ودليل نما دو چيز است يكي چرانيدن در چراگاه و
دوم مهيا وآماده داشتن براي تجارت و يكي ازان يافته
نميشود در شتران وغنمان مذكور وسيوم اين است كه
در صورتيكه جانوران مذكور علف خورنده مؤنت بسيار در
كار ميشود و مال بسيار خرج ميشود پس درينصورت باعتبار
معني نماي آن متحقق نيست اگرچه باعتبار ظاهر باشد
* مسئله ۵ * عامل مذكور را نبايد كه بگيرد در زكوة
بهترين مال را و نه بدترين را بلكه بايد كه بگيرد مال متوسط را
بجهت آنكه پيغمبر صلعم فرموده است كه مگيريد از بهترين
اموال مردمان و بگيريد از اوساط آن و بجهت آنكه در
گرفتن متوسط رعايت جانبين است يعني جانب فقير وجانب صاحب
مال * مسئله ۶ * هركرا نصاب مال باشد و برو حاصل شود
در اثناي سال مالها از جنس آن نصاب پس بايد كه ضم
كند آنرا بآن نصاب وزكوة مجموع آن بدهد
ازان وشافعي رح ميگويد كه آنرا ضم نكند
بنصاب اول زيرا چه آن مال اصل ومستقل است در حق ملك پس
همچنين اصل خواهد بود در حق زكوة بخلاف اولاد و ربح كه

حاصل شده در اثنای سال چه این تابع اصل مال است در حق ملک
و دا آن مملوک میشود به تبعیت اصل پس این ضم نموده میشود
باصل مال و دلیل علمای ما این است که علت ضم نمودن اولاد و ربح باصل
مال جنسیت است چه هرگاه مالها یک جنس باشند تمیز میان آنها
مشکل میشود و لهذا دشوار می شود اعتبار نمودن حولان حول
برای هر مال مستفاد و حال آنکه حولان حول را اعتبار نموده نشده است
مگر برای آسانی پس ثابت شد که علت ضم نمودن اولاد
و ربح باصل مال جنسیت است و این علت یافته میشود
در صورتیکه کلام در آن است * مسئله ۷۵ * باید دانست که
نزد شیخین رح زکوة واجب است در نصاب نه در عفو و نزد محمد رح و
زفر رح در نصاب و عفو هر دو اعنی در مجموع واجب است و ثمره این
اختلاف این است که اگر هلاک شود عفو و باقی ماند نصاب پس
نزد شیخین تمام مقدار زکوة که واجب شده بود باقی می ماند
و نزد محمد و زفر رح بحساب آن زکوة نیز ساقط میشود و دلیل
محمد و زفر رح این است که زکوة واجب شده است برای شکر نعمت و
مجموع نصاب و عفو نعمت است و دلیل شیخین رح یکی این است
که پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة پنج شتر یک گوسفند واجب است

ود و زاید بران چیزی واجب نیست تا آنکه ده گردد و همچنین
فرموده است پیغمبر صلعم در هر نصاب و نفی کرده است وجوب زکوة را
از عفو و مرا بین است که عفو تابع نصاب است پس اگر هلاک شود از مال
که مجموع نصاب و عفو است پس آن هلاک اولا اعتبار نموده خواهد
شد در عفو که تابع است چنانچه هلاک اعتبار نموده میشود اولا در ربح
در مال مضاربة نه در راس مال مضاربة و لهذا گفته است ابو حنیفه
رح که هلاک اولا اعتبار نموده میشود در عفو و بعد از ان در نصابیکه
اخیر است و بعد از ان در نصابیکه مایلی آن است و همچنین اعتبار
نموده میشود تا آنکه تمام شود نصابها زیرا چه اصل همان نصاب
اول است و نصابها ئیکه زاید بران است تابع آنست و نزد ابی یوسف
رح هلاک اعتبار نموده میشود اولا در عفو و بعد از ان انتشار داده
میشود در نصابها بطریق شیوع * مسئله ۸ * اگر خوارج و
باغیان مسلط شوند بر قومی و زکوة سوایم از انها بگیرند پس باید
که بعد از دفع نمودن باغیان امام عادل دیگر زکوة
مال مذکور نگیرد از قوم مذکور زیرا چه امام مذکور حمایت
آنها نکرده است و حق گرفتن زکوة مر امام عادل را بنا بر
حمایت است ولیکن فقها فتوی داده اند باینکه قوم مذکور

را باید که اعادهٔ آن زکوة نماید و بار دیگر ادا نماید
آنرا نه خراج را زیراچه خوارج و باغیان مصرف خراج اند
بجهت آنکه مصرف خراج غازیان اند که با حربیان قتال
می نمایند و خوارج و باغیان نیز این کار میکنند و مصرف
زکوة فقرا اند و خوارج و باغیان زکوة را بفقرا نمیدهند لهذا
باید که زکوة را بار دیگر ادا نماید تا بمصرف رسد نه
خراج ولیکن بعضی از علما گفته اند که اگر قوم مذکور وقت دادن
زکوة بخوارج و باغیان نیت تصدق نمایند بر آنها
و آنها را مالک گردانند پس درین صورت زکوة ساقط میشود
از قوم مذکور و دادن زکوة بهر جابر و ظالم همین حکم دارد
زیراچه خوارج و باغیان و ظالمان هر چند [illegible] بحسب ظاهر
مالدار باشند در حقیقت فقیر اند بجهت حقوقیکه بر ذمه آنها
است اما آنچه اول مذکور شد که قوم مذکور را باید که ادای
زکوة بار دیگر نمایند اولی و احوط است زیراچه در صورت
ادای زکوة یقینا حاصل میشود * مسئله ۹ * بر صبی
بنی تغلب زکوة سوایم واجب نمیشود و بر نسای آنها واجب است
آنچه واجب است بر رجال آنها زیراچه از ان صلح نموده

شده است برایتکه کرفته شود از آنها دو چند انچه کرفته میشود از مسلمانان و از زنان مسلمانان زکوة کرفته میشود پس کرفته خواهد شد از زنان بني تغلب دو چند انچه کرفته میشود از زنان مسلمانان و از صبیان مسلمانان زکوة کرفته نمیشود پس از صبیان بني تغلب چیزی کرفته نخواهد شد * مسئله ۱۰ * اکر بغیر استهلاک مالک هلاک شود مال بعد از وجوب زکوة اعني بعد از حولان حول پس ساقط میشود زکوة آن و شافعي رح کفتست که اکر هلاک شود مال بعد از انکه مالک بر اداي زکوة آن قادر شود باینطور که مصدق زکوة طلب آن نماید یا مالک بیابد مستحق آن را اکرچه او طلب نکرده باشد پس درینصورت مالک مال ضامن زکوة آن میشود زیرا که واجب بر ذمه وي است و اداي آن نکرده است با وجود قدرت پس او ضامن آن خواهد شد مانند صدقه فطر و نیز اکر بعد از طلب مستحق نداد زکوة را بوي پس این بمنزله استهلاک آن است و دلیل علماي ما این است که زکوة که اداي آن واجب است جزوي از نصاب است پس آن هلاک میشود بسبب هلاک شدن نصاب پس زکوة ساقط

خواهد شد چنانچه اگر جنایت کند بنده کسي واجب میشود بر
آنکس دفع آن بنده براي جنایت واگر بنده قبل از دفع آن براي جنایت
هلاک گردد پس دفع آن بنده بر مالکش واجب نمیماند بلکه ساقط
میشود وجواب از دلیل دوم شافعي رح این است که مستحق زکوة
نیست مکر فقیر یکه معین نماید آنرا مالک براي دادن زکوة
وطلب از مستحق نشده است واگر عامل تحصیل زکوة طلب نماید
وبعد از طلب مالک زکوة را بوي ندهد وبعد از این هلاک شود نصاب
پس دریصورت میان علماي حنفي اختلاف است بعضي گفته اند
که دریصورت مالک ضامن آن میشود وبعضي گفته اند که
دریصورت نیز ضامن آن نمیشود زیرا چه استهلاک از جانب
او نیست * مسئله ۱۱ * اگر بعد از حولان حول هلاک شود
بعضي از نصاب چون ثلث یا نصف مثلا پس ساقط میشود از زکوة
بحساب آن چنانچه درصورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوة ساقط
میشود * مسئله ۱۲ * مالک نصاب اگر اداي زکوة آن نماید
پیش از حولان حول پس این جایز است زیراچه ادا نموده است
بعد از وجود سبب وجوب زکوة که عبارت است از نصاب
پس جایز خواهد شد چه اداي واجب بعد از وجود سبب وجوب آن

جایزاست چنانچه اگر کفارهٔ ده محرم بعد از آنکه مجروح
کرده باشد صید را هنوز آن صید زنده است و درین مسئله اختلاف
مالک رح است * مسئله ۳ * اگر مالک یک نصاب پیش
از حولان حول زکوة چند سال ادا نماید یا زکوة چند نصاب
ادا نماید پس این جایزاست زیرا چه نصاب اول اصل است در
سببیت وجوب زکوة و ما زاد بران بمنزلهٔ تابع آنست و درین مسئله
اختلاف زفر رح است والله اعلم

باب در بیان زکوة اموال چون طلا و نقره و غیره و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان زکوة نقره

* مسئله ۱ *
در کمتر از دوصد درهم زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر
صلعم فرموده است که در کمتر از پنج اوقیه زکوة نیست و باید
دانست که اوقیه چهل درهم است * مسئله ۲ * نصاب زکوة
در نقره دوصد درهم است پس اگر شخصی مالک دوصد درهم
باشد و حولان حول شود بران پس زکوة آن پنج درهم واجب
میشود زیرا چه پیغمبر صلعم بمعاذ رض نوشته بود که زکوة بگیر
از دوصد درهم پنج درهم و از بیست مثقال طلا نیم مثقال را

مسئله ۳ آنچه زیاده شود بر دویست درهم پس در آن زکوة نیست
تا آنکه بچهل درهم رسد و هر گاه چهل درهم گردد پس در آن یک درهم
واجب میگردد و بعد از آن در هر چهل درهم یک درهم واجب
میگردد و در کمتر از آن چیزی واجب نیست و این نزد ابوحنیفه
رح است و صاحبین رح گفته اند که در هر قدر که زیاده باشد
بر دویست درهم پس زکوة آن بحساب آنست و همین قول شافعی
رح است بجهت آنکه پیغمبر صلعم در حدیث بعلی رض فرموده است
که آنچه زیاده شود بر دویست درهم پس زکوة آن بحساب
آن است و بجهت آنکه وجوب زکوة بر انسان برای شکر نعمت
مال است و لیکن در ابتدا شرط نموده شده است که مال بقدر
نصاب باشد تا مالک مال غنی گردد سوال پس باید که در سوایم
نیز آنچه زیاده شود بر نصاب تا آنکه به نصاب دیگر نرسد زکوة آن
بحساب آن واجب شود و حال آنکه زکوة در آن واجب نیست بلکه
آن عفو است جواب مقتضای قیاس همین است و لیکن آن
عفو است بجهت آنکه اگر در آن بحساب آن زکوة واجب
کرده شود لازم می آید تشقیص اعنی ایجاب جزو
از اجزای شی حتی که آن شی مشترک گردد میان مستحقان آن

جزو میان مالک آن شی و دلیل ابیحنیفه رح یکی این است
که پیغمبر صلعم فرموده است بمعاذ رضی که از کسور چیزی مگیر و نیز
فرموده است در حدیث عمرو بن حزم که در کسور از چهل درهم
زکوة نیست و دوم این است که در واجب کردانیدن زکوة
در کسور حرج است بجهت آنکه اطلاع بران متعذر است و حرج
در شرع مدفوع است * مسئله ۴ * بدانکه نصاب نقره
که دو صد درهم است پس معتبر در ان وزن سبعه است و آن این است
که ده درهم از ان هم وزن هفت مثقال باشد زیرا که همین وزن
معتبر بوده در دیوان عمر رضی و بران استقرار یافته است وزن درهم
* مسئله ۵ * درهمیکه در ان نقره غالب باشد پس آن نقره
اعتبار کرده میشود و حکم نقره دران جاری است اگرچه
چیزی از غش دران باشد و درهمیکه غش دران غالب باشد
پس آن نقره شمرده نمیشود بلکه آن در حکم متاع و رخت است
و قیمت آن معتبر است حتی اگر قیمت آن بقدر نصاب باشد
زکوة واجب خواهد شد بشرطیکه نیت تجارت دران باشد چنانچه
این شرط معتبر است در جمیع انواع متاع و رخت مگر در صورتیکه
در ان بمقدار نصاب نقره باشد پس درین هنگام نیت تجارت

دران شرط نیست و نه اعتبار نموده میشود قیمت آن چه در عین
نقره نیت تجارت و قیمت معتبر نیست و دلیل مسئله این است
که درهم از غش قلیل خالی نمی باشد زیراچه نقره خالص
قابل ضرب نیست چه آن نقش بند نمیشود مگر وقتیکه چیزی در ان
غش باشد و از غش کثیر خالی میباشد پس اعتبار نموده شد غلبه
یعنی اگر نقره غالب باشد نقره است و اگر غش غالب
باشد نقره نیست و غالب عبارت است از آنکه زیاده از
نصف باشد چه حقیقت غلبه این است والله اعلم

فصـــل دوم در بیان زکوة طلا * مسئله ۱ *
در کمتر از بیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن
بیست مثقال است و زکوة در آن نصف مثقال است وقتیکه
حولان حول شود بر ان بجهت حدیثیکه در فصل اول مذکور
شد و باید دانست که مراد از مثقال همان مثقال است که ده
درهم هم وزن هفت مثقال میشود و مثقال بیست قیراط است
و قیراط پنج جو میانه * مسئله ۲ * انچه زیاده شود بر
بیست مثقال پس در هر چهار مثقال از ان دو قیراط زکوة واجب
میشود زیراچه زکوة واجب ربع عشر است و دو قیراط ربع

هر چهار مثقال است و زکوة از چهار مثقال که زاید شود هر
بیست مثقال زکوة نیست نزد ابوحنیفه رح و نزد صاحبین
رح هر قدر که زاید شود پس در آن زکوة بحساب آن واجب
میشود و این بنا بر آن است که کسور نزد ابوحنیفه رح معاف
است و نزد صاحبین رح در آن نیز زکوة است چنانچه در فصل
اول مذکور شد و وجه قول ابوحنیفه رح این است که قیمت
هر دینار ده درهم است در شرع و دینار و مثقال هم وزن است پس
قیمت چهار مثقال طلا چهل درهم خواهد بود پس در کمتر از
چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن بمنزلهٔ کمتر
از چهل درهم است و در کمتر از چهل درهم زکوة نیست بنابر
حدیث عمرو بن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از
چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد شد * مسئله ۳ *
زکوة واجب است در طلا و نقره غیر مضروب که آنرا تبر
میگویند و همچنین زکوة واجب است در زیور طلا و نقره و
ظروف طلائی و نقرئی خواه مباح باشد استعمال آن چون
انگشتر نقره و غیره یا مباح نباشد و شافعی رح گفته است که
در زیورهای زنان زکوة واجب نیست و همچنین در انگشتر

نقره که برای مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن
مانند پارچهٔ ابریشمی است و دلیل علمای ما این است که سبب
وجوب زکوة مال نامی است و دلیل نمآء در طلا و نقره موجود
است چه خلقت طلا و نقره برای تجارت است و موضوع است برای
آن و این دلیل نماء است و معتبر برای وجوب زکوة دلیل نماء است
نه حقیقت آن بخلاف پارچهٔ که برای پوشیدن است چه در آن دلیل
موجود نیست والله اعلم

فصـــــــــل سیوم در بیان زکوة متاع و رخت

* مسئله ۱ * زکوة واجب است در متاع تجارت هر متاعیکه باشد
وقتیکه قیمت آن بقدر نصاب باشد خواه بقدر نصاب نقره باشد خواه
بقدر نصاب طلا بجهت آنکه پیغمبر صلعم در حق متاع تجارت فرموده است
که قیمت نماید آنرا پس از هر دویست درهم پنج درهم زکوة بدهید
و بجهت آنکه مال مذکور را مالک آن بنما و موضوع کرده است برای نماء
پس آن مانند طلا و نقره خواهد بود که موضوع است برای نماء از روی
شرع لیکن نیت تجارت در آن شرط نموده شد تا ثابت شود که آن
متاع برای نماء موضوع شده است و بعد از آن باید دانست که صاحب
در مختار گفته است که قیمت آن باید کرد بنصابیکه نافع باشد در حق فقرا

ومشائخ یعنی اگر قیمت کرده شود بدرهم بنصاب آید
رسد واگر قیمت کرده شود بدینار بنصاب طلا نرسد پس
درینصورت قیمت آن بدرهم باید کرد واگر امر برعکس
باشد قیمت آن بدینار باید کرد واین یک روایت است از ابی
حنیفه رح ومحمد رح در مبسوط گفته است که مالک مختار است بهر چه
که خواهد قیمت آن نماید زیراچه طلا ونقره هر دو یکسان است ودر
اندازه نمودن قیمت اشیا هر دو برابر است واز ابی یوسف رح
مرویست که قیمت متاع نماید بچیزی که خریده است آنرا یعنی اگر
آنرا بدرهم خریده باشد باید که قیمت آن بدرهم نماید واگر
بدینار خریده باشد قیمت آن بدینار نماید واین در صورتیست
که آنرا بدرهم و دینار خریده باشد زیراچه آن در معرفت مالیت
ابلغ است واگر خریده باشد آنرا بغیر درهم و دینار پس باید که قیمت
کند آنرا بنقدی که رواج آن غالب است واز محمد رح مرویست که در
هر حال قیمت کنند آنرا بنقدی که رواج آن غالب است چنانچه در تقویمات
مغصوب نموده میشود بنقد غالب در هر حال * مسئله * اگر
نصاب کامل باشد در اول سال وهم در انتهای سال پس بسبب نقصان
آن در اثنای سال زکوة ساقط نمی شود زیراچه اعتبار کمال آن

در اثناي سال دشوار است واما در ابتداي سال ضرور است كه نصاب
كامل باشد تا سبب وجوب زكوة منعقد گردد ومعني غنا متحقق
شود وهمچنين در انتهاي سال نيز ضرور است كه نصاب كامل موجود
باشد تا اداي زكوة واجب گردد ودر اثناي سال چنين
نيست زيراكه آن حالت بقا است بخلاف صورتيكه
هلاك شود تمام نصاب كه در اين صورت حول باطل ميشود
وزكوة واجب نميگردد بجهت انعدام نصاب في الجمله ودر مسئله
اولى اينچنين نيست زيراكه بعضي نصاب دران باقي است
پس انعقاد وجوب زكوة باقي خواهد بود * مسئله ٣ *
ضم نموده ميشود قيمت متاع ورخت بطلا ونقره اعني اگر زيد
مالك متاع باشد كه قيمت آن صد درهم است ونيز صد درهم
باشد پس قيمت متاع مذكور را با صد درهم ضم نموده
ميشود تا مجموع نصاب گردد وزكوة آن واجب شود زيراكه
وجوب زكوة در مال مذكور باعتبار اينست كه آن مال
مهيا وموضوع براي تجارت است اگرچه جهت تجارت دران
مختلف است باعتبار اينكه جهت تجارت در متاع از جانب
عباد است وجهت تجارت در درهم ودينار از جانب

مشروع است * مسئله ۴ * ضم نموده میشود طلا با نقره
زیرا که هردو یک جنس اند باعتبار ثمنیت واین هردو باعتبار
قیمت سبب وجوب زکوة اند وبعد ازان باید دانست که
نزد ابوحنیفه رح طلا بنقره ضم میشود باعتبار قیمت ونزد صاحبین
رح باعتبار اجزا واین یک روایت است از ابوحنیفه رح ثمره
وفایدهٔ اختلاف این است که اگر شخصی را صد درهم نقره و
پنج مثقال طلا باشد که قیمت آن بصد درهم میرسد پس بر شخص
مذکور زکوة واجب میشود نزد ابوحنیفه رح لکن نزد صاحبین
رح ایشان میگویند که در طلا ونقره معتبر مقدار آن است
نه قیمت آن لهذا زکوة واجب نمیشود در ظرف نقره در
صورتیکه وزن آن کمتر از دوصد درهم باشد وقیمت آن دو
صد درهم یا زیاده ازان باشد وابوحنیفه رح میگوید که ضم یکی
از طلا ونقره بدیگری بسبب مجانست است ومجانست میان
آنها متحقق میشود باعتبار قیمت نه باعتبار صورت پس
باعتبار قیمت ضم نموده خواهد شد والله اعلم

باب ـــــــــــ در احکام کسیکه میگذرد

بر عاشر بدانکه مراد از عاشر کسی است که منصوب

نمیباید آنرا سلطان جور بدهد را تا از تاجران زکوة مال بگیرد
* مسئله ۱ * اگر شخصی بمال خود بگذرد نزد عاشر
و بگوید که چند ماه است که این مال بدست من آمده است
و سال تمام نگذشته است یا بگوید که بر ذمه من دین
انسان است و قسم خورد پس باید عاشر را که تصدیق او
نماید و از وی چیزی نگیرد زیرا چه شخص مذکور منکر وجوب
زکوة است و قول منکر مع قسم مقبول است و همچنین اگر بگوید
که ادا کرده ام زکوة این مال را و داده ام آنرا بعاشر
سابق مقبول میشود قول او زیرا چه عاشر در گرفتن زکوة
امین است و زکوة نزد او امانت میباشد پس دعوی
شخص مذکور دعوی نهادن امانت است در موضع آن و این
مقبول است در صورتیکه در آن سال عاشر دیگر بوده
باشد بخلاف آنکه اگر در آن سال عاشر دیگر ثابت نباشد
چه در این صورت کذب او یقینا ظاهر است و همچنین اگر بگوید
که من در شهر خود ادا کرده ام زکوة این مال را و بفقیران
آن شهر داده ام پس قول او مقبول است زیرا چه صاحب مال مادامیکه
در شهر خود است ادای زکوة مال او بوی مفوض است مگر وقتیکه

از شهر خود بر آید و مع مال نزد عاشر بگذرد چه درین هنگام
ولایت گرفتن زکوة مر عاشر را است بجهت آنکه درین هنگام
مال صاحب مال در حمایت او داخل میشود و حاصل آنکه درین
چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبول است
و همچنین قول صاحب مال در زکوة سوایم مقبول است
در سه صورت اول و در صورت چهارم مقبول نیست اگرچه
قسم بخورد باینکه من زکوة آنرا بفقرا داده ام در شهر خود و نزد
شافعی رح قول او درین صورت نیز مقبول است زیرا چه او حق را
بمستحق آن رسانیده است و دلیل علمای ما این است که حق
گرفتن زکوة سوایم مر سلطان را است پس صاحب مال را نمیرسد
که حق سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر که آنرا
اموال باطنه میگویند چه ادای زکوة آن بصاحب مال مفوض
است و بعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که در زکوة
سوایم زکوة فرض همان اول است که صاحب مال آنرا خود
ادا کرده است و بار دیگر گرفتن عاشر از وی بطریق سیاست
است و بعضی گفته اند که همین زکوة فرض است و آنچه اول داده
است نفل میگردد و همین صحیح است و بعد ازان باید دانست

قول او قابل التفات نیست زیراچه انچه گرفته میشود
از وزکوة نیست بلکه آن بجهت حمایت گرفته میشود وانچه
در دست او است از مال محتاج است بحمایت پس باید که بگیرد
از وی انچه گرفته میشود از حربیان والتفات نکنند بسوی
قول وی مگر درحق کنیزکه این ام ولد من است چه این قوله
مسموع است ومقبول است زیراچه هرگاه حربی اقرار کند به نسب
کسیکه در دست وی است و بگوید که این فرزند من است پس این
اقرار صحیح است پس همچنین صحیح خواهد شد اقرار او با مومیت
ولد چه امومیت ولد مبتنی بر ثبوت نسب است پس درین هنگام
کنیزان مال نمی مانند و گرفته نمیشود چیزی مگر از مال
* مسئلهٔ ۴ * گرفته میشود از مسلمان ربع عشر مال او و از ذمی
نصف عشر و از حربی عشر زیراچه عمر رض چنین امر کرده بود
بعاشران خود * مسئله ۵ * اگر گذر کند حربی نزد عاشر
وهمراه آن حربی مال پنجاه درهم است پس درینصورت ازو
چیزی گرفته نمیشود مگر وقتیکه حربیان میگیرند از مسلمانان
از مال پنجاه درهم پس درین هنگام از حربی نیز گرفته میشود
از مال او که پنجاه درهم است زیراچه گرفتن از حربیان

بطریق مجازات و مبادله است بخلاف مسلمان و ذمی چه آنچه
گرفته میشود از آنها زکوة است یا دو چند زکوة پس ضرور است
که مال آنها بقدر نصاب باشد و این در جامع صغیر مذکور است
و در کتاب الزکوة از مبسوط مذکور است که اگر همراه حربی مال
قلیل باشد یعنی کم از نصاب پس از وچیزی گرفته نمیشود اگرچه
آنها از مسلمانان میگیرند از مال قلیل بجهت آنکه مال قلیل
همیشه عفو است و بجهت آنکه مال محتاج نیست بسوی حمایت
چه قدر قلیل از مال همراه مسافر برای غذا در راه
و زاد است پس مال قلیل کم التفات می نمایند بجهت
قلت آن * مسئله * اگر حربی نزد عاشر بگذرد
و همراه او دو صد درهم باشد و معلوم نباشد که آنها
از مسلمانان از چه مقدار مال چه قدر میگیرند پس در این صورت
عشر گرفته میشود از حربی مذکور بجهت قول عمر رض که اگر
مشتبه شود حال بر شما و ندانید که عاشران حربی از شما چه
میگیرند پس گرفته خواهد شد از حربی عشر و اگر معلوم
شود که آنها از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند
پس همان قدر از و گرفته خواهد شد و لیکن اگر معلوم

گرفتن سال دیگر بار دیگر عشر گرفته خواهد شد از وجه
بسبب این استیصال مال لازم نمی آید و اینکه مذکور شد وقتی
است که حربی مذکور بدار حرب نرفته باشد بعد از گرفتن
عشر و اگر بعد از گرفتن عشر بدار حرب رود و بعد از آن به
مراجعت نماید بدار اسلام پس درینصورت بار دیگر عشر
گرفته میشود از و اگرچه حربی مذکور در روزیکه عشر داده است
همان روز بدار حرب رود و بعد از آن همان روز مراجعت نماید
بدار اسلام بسبب اتصال دارین زیراچه درینصورت
مراجعت نموده است بدار اسلام بسبب امان جدید و نیز
بسبب بار دیگر گرفتن بعد از مراجعت از دار حرب استیصال
مال لازم نمی آید چه او هر بار بدار حرب میرود و منفعت
حاصل مینماید * مسئله ۸ * اگر ذمی مع خمر یا خنزیر بگذرد
نزد عاشر پس عاشر مذکور عشر گیرد از خمر او نه از خنزیر
او و مراد از گرفتن عشر خمر این است که عشر بگیرد از قیمت خمر
نه از عین خمر و این فرق که مذکور شد میان خمر و خنزیر
بر ظاهر روایت است و شافعی رح گفته است که از هیچکی از خمر
و خنزیر عشر نگیرد زیراچه این دو قیمت ندارد و زفر رح گفته است

که عشر بگیرد زیرا چه هر دو در مالیت برابر است نزد ذمیان
و ابو یوسف رح گفته است که از هر دو عشر گیرد وقتی که خمر
و خنزیر هر دو همراه ذمی مذکور باشد و گویا که ابو یوسف
رح در این صورت خنزیر را تابع خمر گردانیده است لهذا گفته است
که اگر یکی از خمر و خنزیر تنها همراه او باشد پس از خمر عشر
گرفته میشود نه از خنزیر و وجه ظاهر روایت یکی این است
که قیمت شیء از ذوات القیم بمنزله عین آن شیء است و خنزیر
من جمله ذوات القیم است و قیمت شیء از ذوات الامثال بمنزله
عین آن شیء نمیشود و خمر من جمله ذوات الامثال است وجه دوم این است
که حق گرفتن عشر مر عاشر را بجهت حمایت است و مسلمان را
میرسد که حمایت و محافظت خمر خود نماید برای سرکه ساختن
پس همچنین جایز است ویرا که حمایت کند خمر ذمی را و نمیرسد
مسلمان را که حمایت و محافظت کند خنزیر خود را بلکه
اگر مسلمان شود ذمی که در ملک او خنزیر است پس واجب است
برو که یله کند خنزیر خود را و بگذارد آنرا و هر گاه مسلمان
حمایت و محافظت نمیکند خنزیر خود را پس همچنین حمایت
نمیکند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حمایت نمیکند خنزیر

دینار * مسئله ۹ * اگر صبی یا زنی از بنی تغلب مع مال
خود بگذرد بر عاشر پس باید که از صبی چیزی نگیرد و از زن
مضاعف بگیرد زیرا که گرفته میشود از مرد تغلبی پس از برای زن هم
مضاعف گرفته شود در زکوة سوایم * مسئله ۱۰ * اگر شخصی صد
درهم را بگذراند نزد عاشر و غیر صد درهم عاشر مذکور را با یک که
در خانه او صد درهم دیگر است و حولان حول بران شده است
پس نمیگیرد عاشر مذکور زکوة را بگذرد از صد درهم
که همراه آن شخص است زیرا که آن صد درهم که در خانه وی است
نیز اگرچه قلیل است هر صد درهم که در خانه وی است در حمایت
عاشر مذکور داخل نیست * مسئله ۱۱ * اگر شخصی بگذرد
نزد عاشر صد درهم که نزد او بطریق بضاعت است پس نباید
که عشر آن را بگیرد زیرا که شخص مذکور از جانب مالک مال
ماذون نیست باداء زکوة آن و همچنین اگر آن مال نزد او بطریق
مضاربت باشد و همین قول صاحبین رح است و ابوحنیفه رح اول
میگفت که عشر آن گرفته شود بجهت قوت حق مضارب حتی که ربّ المال را
نمیرسد که باز دارد مضارب را از تصرف کردن در مال المضاربة اگر آن
مال از قسم عروض باشد پس مضارب را بمنزله مالک دانسته شود

و بعد ازان رجوع نموده است بسوی قول صاحبین رح و وجه آن آنست
است که مضارب نه مالک مال است ونه نایب وی است هرگاه این زکوة
پس ازو زکوة مال مذکور گرفته نخواهد شد مگر وقتیکه دران مال
آنقدر نفع باشد که نصیب مضارب مذکور ازان بمقدار نصاب رسد
پس درین هنگام زکوة آن مقدار ازو گرفته خواهد شد چرا که مالک
آن است * مسئله ۱۷ * اگر مرد در دست دهم بنده ماذون عاشر
بگذرد مسلمان بنده مدیون کسی نیست پس زکوة آن گیرد ازو
روایت داشت که ابو یوسف رح گفته است که معلوم نیست که ابوحنیفه
رح ازین قول رجوع کرده است و قایل شده است باینکه زکوة از بنده
مذکور نگیرد عاشر مذکور یا رجوع نکرده است ازان ولیکن رجوع او
در مسئله مضارب بسوی قول صاحبین رح که زکوة مال مضاربة ازاو
گرفته نمیشود مقتضی آن است که درحق بنده مذکور نیز قایل
باشد باینکه زکوة مال مذکور ازو گرفته نشود چه بنده مذکور مالک
آن مال نیست بلکه مالک آن مال خواجه وی است و جز این نیست که
وی را تصرف است درمال مذکور پس بنده مذکور مانند مضارب
است و بعضی در بیان فرق میان بنده مذکور و میان مضارب
گفته اند که بنده مذکور در مال تصرف میکند برای خود

لهذا عهدهٔ آن بر وی است و آنچه وبرا در عهدهٔ آن لاحق می شود
از عهده که بره آنرا از خواجه خود باز خور و فروخته می شود برای آن
و هرگاه چنین شد پس او خود متصرف است بسوی جهة نیابت بخلاف
مضارب چه او تصرف می نماید در مال مضاربة بطریق نیابت لهذا
آنچه لاحق می شود وبرا در عهدهٔ آن میگیرد آنرا از رب مال پس رب
مال متصرف است بسوی جهة نیابت و هرگاه این فرق است میان بنده
مذکور و میان مضارب پس رجوع ابی حنیفه رح در حق مضارب
بسوی اینکه زکوة مال مضاربت از او نگیرد عاشر مقتضی این
نیست که قایل شود در حق بنده مذکور باینکه زکوة مال مذکور از او
نباید گرفت و باید دانست که در مسئلهٔ مذکوره اگر خواجه بنده
مذکور همراه آن بنده باشد پس درین صورت زکوة آن مال عاشر مذکور
خواهد گرفت از خواجه مذکور چه او مالک آن مال است پس زکوة آن مال
گرفته خواهد شد ازو مگر وقتیکه بر بنده مذکور آنقدر
دین باشد که محیط باشد بمال مذکور پس درین هنگام
زکوة آن گرفته نمیشود از خواجه مذکور چه درین هنگام
نزد ابی حنیفه رح ملک او باقی نمی ماند و نزد صاحبین رح بمال
مذکور متعلق میشود حق غیر که دین است * مسئله ۱۳ *

اگر تاجري با مال خود بگذرد نزد عاشر خوارج در ديار بكه خوارج بران ديار غالب اند وعاشر مذكور زكوة مال از و بگيرد پس تاجر مذكور اگر بعد از ان بگذرد نزد عاشر اهل عدل پس بار ديگر زكوة از خواهد گرفت عاشر اهل عدل زيرا چه تقصير از جانب تاجر مذكور است بجهت آنكه او چرا نزد عاشر خوارج رفته بود در ديار آنها والله اعلم

باب در بيان معادن و ركاز بدانكه

كنز عبارت است از ماليكه دفن كرده باشد آنرا انسان در زمين و معدن كان را ميگويند و ركاز هر دو را شامل است وليكن اطلاق آن بر معدن بطريق حقيقت است و بر كنز بطريق مجاز * مسئله ۱ * اگر يافته شود در زمين خراجي يا عشري معدن طلا يا نقره يا ارزيز يا آهن يا روي پس دران خمس است نزد علماي ما و شافعي رح گفته است كه دران هيچ واجب نيست زيرا چه آن مباح است كه دست يابنده اول بآن رسيده است پس آن مانند صيد است پس دران چيزي واجب نخواهد شد وليكن اگر طلا و نقره بر آمده باشد از معدن آن پس دران زكوة واجب ميشود و حولان حول دران شرط نيست بنا بر

باب مذکور شده چه آن مطلق است و شامل است مر این
معدن را نیز و دلیل ابو حنیفه رح این است که معدن از اجزای
زمین است و متصل است بان در اصل خلقت و در هیچ از اجزای
زمین مذکور چیزی واجب نیست پس همچنین چیزی واجب نخواهد شد
در جزو مذکور که معدن است زیرا که جزو مخالف کل نمی‌شود
بخلاف کنز چه آن متصل نیست در زمین در اصل خلقت بلکه
[illegible] واجب است در آن کسی * مسئله ۳ * اگر بیابد کسی
معدنی را از معادن مذکوره در زمین مملوک خود که سوای
خانه است عشری باشد آن زمین یا خراجی پس در این صورت
نزد ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است یکی این است که در آن
نیز هیچ چیز واجب نمی‌شود مانند خانه [illegible] است
و دیگر این است که در این خمس واجب است و این روایت جامع
صغیر است و وجه آن این است که زمین خانه خالی است از مؤنت
و در آن چیزی واجب نیست حتی اگر برآید درون خانه درخت
خرما باشد که چند کر خرما از آن پیدا شود در آن هیچ چیز
واجب نمی‌شود بخلاف زمین دیگر چه آن از عشر و خراج
خالی نیست پس همچنین واجب خواهد شد خمس نیز در

بعض نیکه یابد آنرا در زمین مذکور * مسئله ۳ * اگر یابد
شخصی رکاز را یعنی کنز را واجب میشود دران خمس باجماع
بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد زیرا چه دران لفظ رکاز که
مذکور است اطلاق نموده میشود بر کنز نیز چه معنی رکز
اثبات است و آن یافته میشود دران و بعد ازان باید دانست
که اگر دران ضرب اهل اسلام باشد چون کلمه شهادت مثلا پس
این کنز بمنزله لقطه است و حکم آن مذکور است در کتاب اللقطه
و اگر دران ضرب اهل جاهلیت باشد چون صورت بت مثلا پس
دران خمس است در هر حال بنا بر وجهیکه مذکور شد و بعد ازان
باید دانست که اگر یابد آنرا در زمین مباح پس چهار
خمس آن برای کسی است که یافته است آنرا زیرا چه
او احراز آن نموده است بجهت آنکه دیگر غازیان را
بران اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین
حکم است اگر یابد آنرا در زمین مملوکه خواه مملوک
او باشد یا مملوک غیر او این نزد ابی یوسف رح است بجهت
آنکه استحقاق بسبب احراز است و احراز نموده است آنرا
یابنده آن و نزد طرفین رح چهار خمس آن مر کسی راست که

مالک آن زمین گردانیده است او را امام در وقت اول فتح آن
دیار و آنکس را محتاط میگویند و وجه آن این است که
بر آن زمین اول دست او رسیده است بخصوص پس او بسبب آن
مالک خواهد شد چیزی که در باطن آن زمین است اگرچه
دست او بر ظاهر آن رسیده است چنانچه اگر شخصی شکار
کند ماهی را که در شکم او دری است پس آن شخص مالک آن
در میشود اگرچه دست او بر ظاهر آن رسیده است و او ندیده است
که در شکم آن در است همچنین در اینجا نیز و بعد از آن باید
دانست که اگر محتاط بفروشد زمین مذکور را آن کنز از
ملک او بیرون نمیرود زیرا چه کنز چیزیست که نهاده شده است
بخلاف معدن چه آن از اجزای زمین است پس بسبب فروختن
زمین داخل میشود در ملک مشتری معدن که در آن است و باید
دانست که اگر محتاط له معلوم نباشد که کدام است پس در این صورت
بنا بر آنچه نقل کرده اند داده میشود آن چهار خمس مرکسی را که
سابق ترین مالک آنست در عهد اسلام یعنی شخصیکه پیشتر
از آن مالک آن زمین کسی معلوم نیست و اگر مشتبه باشد
ضرب آن و معلوم نشود که ضرب اهل اسلام است یا ضرب

اهل جاهلیت پس آن کنز در بصورت بنا بر ظاهر روایت
جاهلی گردانیده میشود چه آن اصل است و بعضی گفته اند که
اسلامی گردانیده میشود در زمان ما زیرا چه عهد
اسلام در این زمان قدیم شده است * مسئله ۵ * اگر شخصی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است بدست [illegible] اگر یافته شد این
مذکور رکاز در صحرا پس آن رکاز مر او را است زیرا چه این
رکاز در دست کسی نیست بخصوص پس گرفتن آن عهد شکستن
شمرده نمیشود و در ان خمس لازم نیست چه آن مال غنیمت
نیست زیرا چه شخص مذکور [illegible] مجاهد نیست
* مسئله ۶ * خمس واجب نیست در فیروزه که یافته آید از کان
و کوه زیرا چه فیروزه سنگ است و پیغمبر صلعم فرموده است که در
سنگ خمس نیست * مسئله ۷ * در سیماب خمس است نزد امام اعظم
رح بنا بر قول اخیر او و همین قول محمد رح است بر خلاف قول
ابی یوسف رح و در مروارید و عنبر خمس نیست نزد امام اعظم

و محمد رح و ابو یوسف رح میگویند که در آن و در هر زر و ربکه
از دریا برآورده شود خمس است زیرا چه ظهور قهر حکمی کرفته
است از قعر و قایل طرفین رح این است که بر قعر دریا قهر و غلبه
واقع نشده است پس آنچه کرفته شود از قعر دریا مال غنیمت
نخواهد شد اکرچه آن چیز طلا و نقره باشد و آنچه در زمین است
از عروض که از غیر خویش کرفته است پس آن در صورتی بوده که
بر کفار ان غلبه بوده در بعض صورت طرفین نیز قایل
اند بلکه در آن خمس است * مسئله ۸ * اکر یابد کسی
در زمین مباح دفینه متاع و رخت را چون ظروف و پارچه
پس آن مر کسی را است که یابد آنرا و در آن خمس است زیرا چه آن
غنیمت است بمنزله طلا و نقره والله اعلم

باب در بیان زکوة زراعت و ثمره * مسئله ۱ *
هر چیزیکه از زمین حاصل شود در آن عشر است نزد ابو حنیفه رح
خواه قلیل باشد آن چیز یا کثیر خواه سیراب کرده باشند
آن زمین را باب نهرهای جاری چون جیحون و سیحون
یا سیراب نموده باشند آنرا باب آسمان مکر در هیزم و درخت
و کیاه چه در این چیزها عشر نیست و صاحبین رح کفته اند

پس عشر واجب نمیشود مگر در چیزیکه ثمرهٔ آن باقی ماند
پس دران عشر واجب میشود بشرطیکه آن پنج وسق باشد
و وسق عبارت است از شصت صاع بصاع رسول خدا صلعم و در
خضروات عشر واجب نیست نزد صاحبین رح پس معلوم شد که اختلاف
میان ابوحنیفه رح و میان صاحبین رح در دو موضع است یکی
در اشتراط نصاب که پنج وسق است و دوم در اشتراط بقا و دلیل
صاحبین رح در موضع اول یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که در کمتر از پنج وسق زکوة نیست و دوم این است که عشر زکوة
است پس برای وجوب آن نصاب شرط نموده خواهد شد تا غنا
متحقق شود و دلیل ابوحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده
است که چیزیکه حاصل شود از زمین پس در آن عشر است و این
حدیث مطلق است و در آن تفصیل مقدار نیست و جواب صاحبین
رح این است که آنچه روایت کرده اند آن را صاحبین رح پس تاویل
آن این است که مراد از آن زکوة تجارت است یعنی زکوة
تجارت دران وقتی واجب میشود که مقدار آن پنج وسق گردد زیرا که مالکان
میفروختند آنرا بحساب وسق و قیمت وسق چهل درهم بود دران زمان
پس قیمت پنج وسق دو صد درهم میشود و وجوب عشر در غله

زمین متعلق است بحاصل زمین و اعتبار مالک آن نیست لهذا
واجب میشود عشر در زمین وقف پس چگونه اعتبار نموده
خواهد شد صفت مالک که غنا است لهذا حولان حول نیز دران شرط
نیست زیرا چه اعتبار حولان حول برای نما است و خود زمین نمو
نما است و دلیل صاحبین رح در موضع دوم این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در خضروات یعنی بقولات صدقه نیست و مراد از صدقه
است چه زکوة منفی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوة واجب
نیست پس دلیل ابوحنیفه رح یکی آن حدیث است که مذکور شد
در موضع اول و جواب صاحبین رح این است که حدیثیکه
روایت کرده اند آنرا صاحبین رح مراد ازان صدقه است که میگیرد
آنرا عاشر و ابوحنیفه رح نیز قایل است باینکه عاشر نمیگیرد صدقه
آنرا و مراد این است که ما هی کاشته می شود در زمین چیزیکه باقی
نمی ماند چون خربزه و خیار و این نمای زمین است و سبب وجوب
عشر زمین نامی است ولهذا واجب میشود دران خراج و اما هیزم و نی
و گیاه پس بستان برای این چیزها موضوع نیست عادة بلکه اکثر این
چیزها را از بستان دور مینمایند حتی اگر کسی زمین برای این چیزها
آباد نماید و این چیزها ازان مقصود باشد پس در [illegible]

دران واجب میشود و باید دانست که مراد از نی مذکور نی
بوریاست و اگر نیشکر باشد یا نیکه آنرا قصب الذریره میگویند
پس دران عشر واجب است زیرا که این چیز از غله زمین است
و مقصود است از زمین بخلاف شاخ درخت خرما و تین یعنی
ثمرهاتیکه از ان دانه پیدا میشود چون درخت گندم و نخود و غیره
زیرا که مقصود از ان نبوده بدانکه استنه عین آن نبات * مسئله ۲ *
زمینیکه سیراب نموده شود بدلو بزرگ که آنرا غرب میگویند یا
بدولاب یا بشتران که آنرا بکشند پس دران نصف عشر است نزد
ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح الا نزد صاحبین رح بشرطیکه آن چیز
باقی ماند و بقدر پنج وسق باشد و نزد ابی حنیفه رح این
شرط نیست و دلیل مسئله این است که در زمین مذکور مونت
بسیار درکار میشود بخلاف زمینیکه سیراب کرده میشود باب
آسمان یا باب نهرها * مسئله ۳ * زمینیکه سیراب کرده
میشود در بعض ایام سال باب نهرها و در بعض ایام آن
بدولاب پس معتبر دران اکثر ایام سال است یعنی اگر در اکثر ایام
سال سیراب نموده شود باب نهرها پس دران عشر است
واگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود بدولاب پس دران

نصف عشر است و ابو یوسف رح گفته است که هر چیز که پیمانه
نموده نمیشود بوسق چون زعفران و پنبه پس در آن عشر واجب است
بشرطیکه قیمت آن برابر قیمت پنج وسق باشد از ادنی چیزها که
به پیمانه نموده میشود بوسق چون ارزن در زمانه ما زیرا که
چیزها ئیکه بوسق پیموده نمیشود در شرع پس اندازه نمودن
نصاب آن بحساب وسق ممکن نیست لهذا قیمت آن اعتبار
کرده شد چنانچه قیمت معتبر است در متاع تجارت و محمد رح
گفته که عشر در آن واجب است بشرطیکه به پنج عدد برسد
از چیزیکه بآن اندازه نموده میشود نوع آن پس معتبر در پنبه
این است که پنج حمل باشد و هر حمل سه صد من و معتبر در زعفران
این است که پنج من باشد زیرا چه زعفران اندازه نموده میشود
بدراهم و استار و رطل و من و اعلی از میان اینها من است
پس پنج عدد آن اعتبار نموده خواهد شد زعفران و وجه قول محمد
رح این است که اعتبار وسق نسبت به گندم و غیره مگر
بجهت آنکه وسق اعلی پیمانه است که بآن اندازه نموده
میشود نوع آن پس همچنین اعتبار نموده خواهد شد
در غیر آن نیز اعلی چیزها ئیکه بآن اندازه نموده میشود

نوع آن * مسئله ۴ * در شهد عشر واجب است درصورتیکه گرفته شود از زمین عشری و شافعی رح گفته است که در شهد چیزی واجب نیست زیراچه شهد متولد است از حیوان پس آن مانند ابریشم است و دلیل علمای ما رحمهم الله این است که پیغمبر صلعم فرموده است که در شهد عشر است دوم این است که مگس انگبین شهد اخذ میکند از شگوفه ها و از میوه ها و درین چیز ها عشر است همچنین عشر واجب خواهد شد در شهد نیز چه آن از این مأخوذ است بخلاف کرم ابریشم زیراچه آن برگ میخورد و در برگ عشر نیست و بعد ازان باید دانست که عشر واجب است در شهد نزد ابوحنیفه رح قلیل باشد آن شهد یا کثیر چه او نصاب اعتبار نمیکند و از ابی یوسف رح مرویست که او اعتبار میکند قیمت آنرا چنانچه قاعده وی است و نیز مرویست از ابی یوسف رح که در آن هیچ واجب نیست مگر وقتیکه برسد او به ده قرب و ده قرب پنجاه من است و وجه آن این است که بنی شبابه ادای عشر میکردند به پیغمبر صلعم از مقدار مذکور که یکی ازان و نیز از ابی یوسف رح مرویست که نصاب شهد پنج من است و نزد محمد رح نصاب آن پنج فرق است و فرق

در زمین عشری از تغلبی دو چند عشر گرفته میشود زیراچه بران
اجماع صحابه رض است و از محمد رح مرویست که در زمین
عشری که تغلبی خریده باشد آنرا از مسلمان یک عشر است
زیراچه نزد محمد رح وظیفهٔ زمین یعنی عشر و خراج متغیر نمیشود
بسبب متغیر شدن مالک آن * مسئله ۸ * اگر خریده کند
ذمی از تغلبی زمین و یرا که ازان دو چند عشر گرفته میشود
پس حکم آن بدستور سابق باقی میماند یعنی دو چند عشر
گرفته میشود از ذمی مذکور نیز و این نزد جمیع علمای ما است
زیراچه مضاعف گرفتن از ذمی جایز است لهذا اگر ذمی با مال
تجارت گذر کند نزد عاشر گرفته میشود از او دو چند آنچه
گرفته میشود از مسلمانان و همچنین حکم زمین مذکور
بدستور سابق باقی میماند هرگاه که خریده کند آنرا مسلمان
از تغلبی یا مسلمان گردد تغلبی که مالک آنست و این نزد
ابیحنیفه رح است خواه آن زمین در اصل مملوک تغلبی باشد
یا خریده باشد آنرا تغلبی از مسلمان و در هر صورت حکم
آن گرفتن دو چند عشر است و باقی میماند در صورتیکه
خریده کند آنرا مسلمان زیراچه این مضاعف گرفتن وظیفه

آن زمین مقرر شده است نزد ابیحنیفه رح پس آن زمین در صورت
مذکوره مع وظیفه آن منتقل خواهد شد بسوی مسلمان چنانچه
همین حکم زمین خراجی است و ابو یوسف رح گفته است که در صورت
مذکوره در زمین مذکوره عشر واجب میشود و دو چند عشر و ران از
مسلمان گرفته نمیشود زیرا چه باعث آن نبود مذکور صالح
آن زمین و آن زایل گشت و در قدوری گفته است که همین قول
محمد رح است بنا بر روایت صحیح ولیکن اصح این است که
در صورت مذکوره قول محمد رح موافق قول ابیحنیفه رح است
در باقی ماندن وظیفه زمین مذکور که عبارت است از
گرفتن مضاعف عشر ولیکن این قول محمد رح در صورتی است
که زمین مذکور ملک اصلی تغلبی باشد زیرا چه در صورتیکه
خریده باشد زمین مذکور را از مسلمان از آن عشر گرفته
میشود نزد محمد رح نه مضاعف آن زیرا چه وظیفه زمین نزد او
متغیر نمیشود بسبب متغیر شدن مالک * مسئله ۹ * اگر
مسلمان بفروشد زمین خود را بدست نصرانی که ذمی است و تغلبی
نیست و قبض کند آنرا نصرانی مذکور پس از آن خراج گرفته میشود
نزد ابیحنیفه رح زیرا چه خراج لایق حال کفار است و نزد

بود و بجهت آنکه بسبب بیع و شراي فاسد حق مسلمان مذکور منقطع نشده است چه در بنصورت رد آن مبیع واجب است پس زمین مذکور دربنصورت عشري است بدستور سابق * مسئله ۱۰ * اگر مسلمانی بستان گردانند سراي خود را که ملک قدیم وي است یعني [illegible] است پس بر او عشر [illegible] آید و قتیکه سیراب کند آن را باب عشر و اگر سیراب کند آن را باب خراج پس بر او خراج آن واجب میشود زیراچه زمین مذکور در اصل نه عشري است و نه خراجي و در چنین زمین مدار مؤنت آن بر آب است * مسئله ۱۱ * بر مجوسي بجهت سراي او هیچ چیز از عشر و خراج واجب نمیشود زیراچه عمر رض مسکن را عفو کرده است و اگر مجوسي سراي خود را بستان گرداند پس بر او خراج آن واجب میشود اگرچه سیراب کند آن را باب عشر زیراچه ایجاب عشر بر او متعذر است چه در آن معني قربت و عبادت است و کافر اهلیت آن ندارد پس خراج در حق او متعین است و آن لایق حال وي است بجهت آنکه آن عقوبت است و بنا بر قیاس قول صاحبین رح عشر بر او واجب میشود در صورتیکه سیراب کند آنرا باب عشري ولیکن نزد محمد رح یک عشر و نزد ابي یوسف

ربع عشر و وجه آن بطریقیکه مذکور شده است * مسئله ۱۲ *
بدانکه آب باران و آب چاهها و چشمه ها و دریاها که در زیر
ولایت کسی نیست عشری است * مسئله ۱۳ * آب نهرها کیکه
کنده اند آنرا پادشاهان عجم چون نهر یزدجرد و مرو خراجی است
* مسئله ۱۴ * آب نهر خوارزم که آنرا جیحون میگویند عشری
است نزد محمد رح و همچنین آب نهر ترک که آنرا سیحون
میگویند و همچنین آب نهر بغداد که آنرا دجله میگویند
و همچنین آب نهر کوفه که آنرا فرات میگویند زیراچه این نهرها
در تحت ولایت کسی نیست و کسی حمایت آن نمیکند پس آب
مانند دریاها است و نزد ابی یوسف رح خراجی است زیراچه برین
نهرها پل بسته میشود و کشتیها را پل بستن قبضه است بران
* مسئله ۱۵ * حکم زمین صبی و زن از قوم تغلبی حکم زمین
مردان آنها است یعنی در زمین عشری دو عشر است و در زمین
خراجی خراج واحد است زیراچه صلح واقع شده است بر دو چند
گرفتن صدقه نه بر دو چند گرفتن مؤنت محض و خراج مؤنت
محض است و بر صبی و زن مسلمان عشر است پس دو چند
آن گرفته خواهد شد از صبی و زن وقتیکه از قوم تغلبی باشد

مسئله ١٩ * در چشمه قیر یا گوگرد چیزی واجب نیست ولیکه آن چشمه در زمین عشری باشد زیرا چه قیر و گوگرد از روئیدگی زمین نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه بزاید و در مسالکه چشمه مذکور خراج است در صورتیکه چشمه مذکور واقع شده باشد در زمین خراجی و اما این [illegible] [illegible] [illegible] متعلق است بایکه صاحب آن [illegible] باشد بر [illegible] واجب نبودن [illegible] والله اعلم

باب در بیان مصرف زکوة یعنی کسیکه دادن زکوة باو جایز است و در بیان کسیکه دادن زکوة باو جایز نیست * مسئله ١ * باید دانست که مصرف زکوة در اصل هشت نوع است یکی فقیر دوم مسکین و سیوم عامل تحصیل زکوة بشرطیکه هاشمی نباشد و چهارم مکاتب که زکوة باو داده میشود برای خلاصی رقبهٔ او تا آزاد کرده و پنجم مدیونیکه مالک نصاب نباشد و ششم فی سبیل الله و هفتم ابن السبیل و هشتم مولفة القلوب و این هشت نوع در اصل مصرف زکوة است بجهت آنکه این هشت نوع در قرآن مجید مذکور است

بلکه حصر نموده خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که صدقه
حلال نیست مگر برای فقرا و مساکین و عاملانیکه تحصیل
آن می نمایند و مولفة القلوب و فی الرقاب و غارمین و فی سبیل
الله و ابن السبیل پس سوای اینها کسی مصرف زکوة نیست
و لیکن از انجمله مولفة القلوب بعد از زمان رسول خدا
صلعم ساقط شده است زیرا چه رسول خدا صلعم زکوة بآنها
میداد تا آنها بطمع مال شر بر پا ننمایند با مسلمانان بلکه
معین و مددگار مسلمانان باشند و چون حق تعالی اسلام
و اهل اسلام را قوت داد مستغنی کرد مسلمانان را از
مولفة القلوب و بر سقوط آنها اجماع صحابه رض منعقد شده است
و باید دانست که فقیر آنرا میگویند که چیزی قلیل کم از
مقدار نصاب داشته باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی
نداشته باشد و این تفسیر فقیر و مسکین مرویست از ابیحنیفه
رح و بعضی عکس آن گفته اند و لکل وجهة هو مولیها
و بیان قسم فقیر و مسکین که یک است یا دو در کتاب وصایا
خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۲ * باید که امام
عامل مذکور را بدهد از زکوة بقدر عمل او پس آنقدر بده که

که کفایت کند ویرا و اعوان ویرا و حصه مقدر بثمن نیست
چنانچه شافعی رح بآن قایل است زیراچه او رح میگوید
که مصرف زکوة هشت نوع است و یکی ازان عامل مذکور
است پس حق او ثمن است و دلیل علمای ما این است
که استحقاق گرفتن زکوة مر عامل مذکور را بطریق
کفایت است بجهت عمل و بطریق صدقه نیست لهذا عامل
مذکور حق خود را میگیرد از زکوة اگرچه او غنی باشد و اگرچه
عامل مذکور بجهت عمل خود میگیرد بطریق کفایت نه بطریق
صدقه ولیکن دران شبهه صدقه است لهذا عامل هاشمی نخواهد
گرفت آنرا تا اقربای پیغمبر صلعم از شبهه خوردن مال
زکوة که چرک است محفوظ مانند و اقربای پیغمبر صلعم
بجهت تعظیم قرابت پیغمبر صلعم مستحق تعظیم و کرامت
اند و غنی برابر آنها نیست در استحقاق کرامت پس شبهه
مذکور در حق او اعتبار نموده نشد و باید دانست که لفظ
في الرقاب که در قرآن در باب بیان مصرف زکوة مذکور است
ازان مکاتب مراد است و این منقول است از پیغمبر صلعم
و همچنین از غارمین که در قرآن درین باب مذکور است مدیون

مذکور مراد است و شافعی رح گفته است که مراد از آن کسی است
که تحمل غرامت و تاوان نموده باشد برای اصلاح ذات البین
و برای اطفای آتش فتنه میان دو گروه و باید دانست که
دو کس که میان آنها با یکدیگر ملال و ناخوشی باشد آنها را
ذات البین میگویند * مسئله ۳ * و مراد از لفظ فی سبیل الله
که در قرآن مذکور است منقطع الغزات مراد است نزد ابی یوسف
رح و باید دانست که منقطع الغزات آنرا میگویند که از
میان غازیان بی مقدور باشد و بسبب بی اسبابی برای
رفتن جهاد نتوانند و دلیل ابی یوسف رح این است که از لفظ
فی سبیل الله منقطع الغزات متبادر است در عرف و محمد رح
گفته است که مراد از آن منقطع الحاج است بجهت آنکه مرویست
که شخصی شتر خود را تصدق نموده بود فی سبیل الله عزوجل
پس پیغمبر صلعم فرمود که سوار کنند بر آن شتر حاجیان را و معنی
منقطع الحاج را از معنی منقطع الغزات قیاس باید
کرد و باید دانست که نزد علمای ما زکوة داده نمیشود بغازی که
غنی باشد زیرا که مصرف زکوة نیست مگر فقیران و باید
دانست که مراد از ابن سبیل کسی است که مال او در وطن باشد

و او در مکان دیگر است و در انجا تهیدست است و هیچ ندارد
* مسئله ۴ * هفت گروه که مذکور شدند اینها مصرف
زکوة اند و مالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید
زکوة میان این هفت گروه باینطور که بهر گروه چیزی بدهد
و اگر خواهد اکتفا نماید بر گروه واحد و این نزد علمای
ما است و شافعی رح گفته است که مالک را ادای زکوة جائز نیست
مگر باینطور که بسه نفر از هر گروه چیزی بدهد و دلیل
شافعی رح این است که در قول خدای عز و جل انما الصدقات للفقراء
الآیه اضافة صدقه بحرف لام است و آن برای استحقاق و تملیک
است و دلیل علمای ما این است که معلوم است که زکوة حق و ملک
الله تعالی است نه حق فقیر پس آن اضافة بحرف لام برای
بیان مصرف است نه برای استحقاق و تملیک و برای
مصرف شدن اصناف هفتگانه مذکوره برای
زکوة علت نیست مگر فقر که جهات فقر در آنها مختلف باشد
و باید دانست که مذهب علمای ما مرویست از عمر و ابن عباس
رض * مسئله ۵ * دادن زکوة بذمی جائز نیست زیرا چه
پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرموده که بگیر آنرا از اغنیای مسلمانان

بدهد آنرا بفقراي مسلمانان * مسئله ۶ * سواي زكوة صدقه
ديگر داده ميشود بذمي نيز شافعي رح ميگويد كه آن داده
نميشود بذمي مانند زكوة و اين يك روايت است از ابي يوسف
رح نيز و دليل علماي ما اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است
كه تصدق نمائيد با اهل هر دين و علماي ما ميگويند كه اگر
بدهد پيش ما در عرض نمي بود تا تجويز ميكرديم داده زكوة را
نيز بذمي * مسئله ۷ * اگر از مال زكوة مسجد بنا كند
يا كفن دهد مرده را زكوة ادا نميشود زيرا چه ركن اداي
زكوة اين است كه تمليك آن نمايد بمستحق و آن درينصورت
يافته نميشود * مسئله ۸ * اگر از مال زكوة ادا نموده شود
دين ميت زكوة ادا نميشود زيرا چه اداي دين غير مقتضي تمليك
آن از آن غير نميشود خصوصا وقتيكه مديون ميت باشد
* مسئله ۹ * اگر از مال زكوة بنده خريده آزاد كند
اداي زكوة نميشود و امام مالك رح ميگويد كه درينصورت
زكوة ادا ميشود بجهت آنكه او رح ميگويد كه مراد از لفظ
في الرقاب كه در قرآن مذكور است همين است كه بنده
خريده آزاد كرده شود و دليل علماي ما اين است كه آزاد كردن

شده اسقاط ملک است و تملیک نیست * مسئله ۱۰ * دادن
زکوة بسا غنیا جایز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که صدقه حلال نیست مر غنی را و شافعی رح تجویز نموده است
زکوة را بغازی که غنی باشد و این حدیث بسبب اطلاق حجت است
برا و و همچنین حجت است برا و حدیث معاذ رض که سابقا
مذکور شد * مسئله ۱۱ * مالک را جایز نیست که زکوة دهد
پدر خود یا جد خود یا پدر جد خود اگرچه بالا رود و همچنین
جایز نیست زیرا که زکوة دهد بفرزند خود یا بفرزند فرزند خود
اگرچه پائین رود زیرا چه منافع ملک میان مالک و میان آنها
متصل است یعنی هر یک بمال دیگر انتفاع میگیرد پس تملیک
بر وجه کمال دریصورت ادا نمیشود * مسئله ۱۲ * مالک را
جایز نیست که زکوة دهد بزوجه خود زیرا چه منافع مال میان
زن و شوهر مشترک می باشد از روی عادت و همچنین جایز نیست
مر زن را که زکوة مال خود دهد بشوهر خود نزد ابوحنیفه رح
بنابر وجهی که در مسئله زوجه مذکور شد و صاحبین رح گفته اند
که دادن زکوة بشوهر جایز است زیرا چه زوجه عبد الله بن
مسعود رض نزد پیغمبر صلعم سوال کرد از انکه صدقه دهد

شوهر خود را و پیغمبر صلعم جواب او فرمود که ترا درین صورت
دو اجر است یکی اجر صدقه دوم اجر صله و علیها از طرف
ابوحنیفه رح جواب میدهند و میگویند که مراد از صدقه که
درین حدیث مذکور است صدقه نفل است * مسئله ۱۳ *
مالک را جایز نیست که زکوة مال خود بمکاتب خود
بدهد یا بمدبر خود یا بام ولد خود زیرا که درین صورت ها تملیک
[illegible] زیرا که مالیکه [illegible] مملوک از ان خواجه
[illegible] آن خواجه را حق است و مال مکاتب او پس
در ملک او را تمام نمیشود * مسئله ۱۴ * جایز نیست
مالک را که زکوة دهد به بنده خود که جزوی از اجزای آنرا
آزاد کرده است نزد ابوحنیفه رح زیرا که بنده مذکور نزد
او بمنزله مکاتب است و نزد صاحبین رح زکوة دادن به بنده
مذکور جایز است زیرا که بنده مذکور نزد شان آزاد مدیون
است * مسئله ۱۵ * جایز نیست زکوة دادن بمملوک
غنی زیرا که اگر تملیک آن نموده شود به بنده مذکور
پس آن مملوک خواجه او میگردد و خواجه مذکور غنی است
و تملیک زکوة مر او را جایز نیست و همچنین جایز نیست

دادن زکوة بفرزند غني وقتيکه فرزند مذکور صغير باشد
چه فرزند مذکور غني شمرده ميشود بمال پدر بخلاف آنکه
فرزند غني کبير وفقير باشد چه او غني شمرده نميشود بمال
پدر اگرچه نفقه او نيز بر پدر است و بخلاف زوجه غني زيراچه
او اگر فقير باشد غني شمرده نميشود بمال شوهر و بنفقه از نفقه
غني نميشود * مسئله ۱۴* زکوة دادن به بني هاشم جايز
نيست زيراچه پيغمبر صلعم فرموده است که يا بني هاشم بدرستيکه
الله تعالي حرام کرده است بر شما غساله مردمان
و چرک آنها را و عوض آن براي شما کرده است خمس
خمس را از مال غنيمت و مراد از غساله در حديث
زکوة مال است پس اين جايز نيست مر بني هاشم را بخلاف
صدقه نفل زيراچه مال زکوة بمنزله آب مستعمل است که
استعمال نموده شود براي اسقاط فرض و آن ملوث ميگردد
بنجاست آثام لهذا وضو بآن روا نيست بخلاف صدقه
نفل چه آن بمنزله آب است که مستعمل شده باشد براي محض
تبرد و خنکي و اين ملوث نميشود لهذا وضو بآن روا است
و بايد دانست که مراد از بني هاشم آل علي و آل عباس و آل

یعنی آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب اند زیرا چه اینها
منسوب اند بسوی هاشم بن عبد مناف و مراد از هاشم
در حدیث مذکور همین هاشم است که جد پیغمبر صلعم
است چه نسبت قبیله باو کرده میشود اگرچه نام هاشم
اختصاص بدیگر نیز داشتند و باید دانست که موالی بنی
هاشم نیز در حکم بنی هاشم اند بجهت آنکه مرویست که یکی از موالی
پیغمبر صلعم سوال کرد از جناب رسالت مآب صلعم که آیا صدقه
حلال است برای ما پس پیغمبر صلعم در جواب او فرمود که نی زیرا چه
تو مولای ما هستی بخلاف آنکه او را آزاد کند قریشی پس نه خود
آنکه نصرانی است چه او در حکم قریشی اعتبار نبوده نمیشود
بجهت سقوط جزیه بلکه جزیه از وی گرفته و اعتبار نبوده نمیشود در حالت
ارتداد او نه مسئله واجبه زیرا چه همین موافق قیاس است
و الحاق آن بخواجه در حرمت زکوة بنص معلوم شده
است و نص در آن یافته شده است فقط نه در حق احکام دیگر
* مسئله ۱۷ * اگر کسی زکوة مال خود داد بشخصی باین
گمان که او مصرف زکوة است و بعد از آن معلوم شد که شخص
مذکور غنی است یا هاشمی یا کافر یا داد زکوة را بشخصی در شب

تاریک و بعد از ان ظاهر گشت که شخص مذکور پدر او است یا
او پس در این صورت نماز کرده ادا میشود و اعادهٔ آن بر او واجب نیست
و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفته است که در صورتهای
مذکوره اعادهٔ زکوة بر آن کس واجب است بجهت آنکه آن کس را
در یافتن حال شخص مذکور ممکن بود بانیکه نظر کند می پرسید حال
وی را از وی یا از مردمان و با وجود آن هرگاه خطای او یقینا ظاهر
گشت پس اجتهاد او باطل گشت و اعادهٔ زکوة بر او لازم شد چنانچه
اگر چند آوند آب که بعضی از ان پاک است و بعضی از ان ناپاک است
یا چند پارچه که بعضی از ان پاک است و بعضی ناپاک با هم مختلط
باشند لیکن پاک در عدد زاید باشد و شخصی تحری نموده از آب
آوندی از ان آوند ها وضو کند یا پارچه از ان پارچه ها بپوشد و نماز
گذارد و بعد از ان یقینا ظاهر شود خطای او پس بر این شخص اعاده
نماز مذکوره واجب میگردد و دلیل طرفین رح یکی این است که
مرویست که وکیل یزید پدر معن زکوة مال او داده بود به پسر
وی که معن است و وی را معلوم نبود و بعد از ان چون این ماجرا نزد
پیغمبر صلعم مذکور شد فرمود به یزید مذکور که مر ترا است
آنچه نیت آن کردی و به معن فرمود که مر ترا است آنچه گرفتی

دوم این است که اطلاع بر احوال انسان چون فقر وغنا
وغیره بطریق ظن و اجتهاد میشود نه بر طریق قطع و یقین
پس یقین نبوده خواهد شد امر احوال شخص مذکور بر آنچه
ثابت بوده نزد آن کس چنانچه معتبر است نزد این انسان
و در وقتیکه قبله مشتبه گردد و او تحری کرده نماز گذارد واز پی معلوم
حرج مرویست که در هر صورت تنها زکوة ادا نمیشود ولیکن
ظاهر روایت همان است که اول مذکور شد و این که مذکور
شد وقتی است که آنکس زکوة داده باشد بشخص مذکور بسبب
آنکه بعد از تحری ظن نموده بود که شخص مذکور مصرف
زکوة است و اگر تحری نکرده باشد یا بعد از تحری وی را
شک مانده باشد در اینکه شخص مذکور مصرف زکوة است یا بعد
از تحری ظن نموده باشد که شخص مذکور مصرف زکوة نیست
پس درین صورتها زکوة ادا نمیشود مگر آنکه بعد ازان
معلوم شود که شخص مذکور فقیر و مصرف زکوة است و همین
صحیح است * مسئله ۱۸ * اگر زکوة داد کسی به شخصی
و بعد ازان معلوم شد و برا که شخص مذکور بنده وی است یا
مکاتب وی پس آن زکوة ادا نمیشود زیرا چه درین صورت

تملیک یافته نمیشود بنابر آنکه بنده و مکاتب را اهلیت تملک
نیست و تملیک رکن اداي زکوة است چنانچه سابق مذکور
شده است * مسئله ۱۹ * دادن زکوة صحیح نیست بکسیکه
مالک نصاب است از هر مال که باشد بجهت آنکه شخص
مذکور غني است زیراچه درشرع مالک نصاب را غني میگویند
لیکن شرط غنا این است که نصاب مذکور از حاجت اصلي
زاید باشد و یا بقدر زکوة حرام میشود و اما نماي آن بسبب
حولان حول پس آن شرط وجوب زکوة است و باید دانست
که زکوة دادن بشخصي که مالک کم از نصاب باشد جایز است
اگرچه آن شخص صحیح البدن وقادر بر کسب باشد بجهت آنکه
شخص مذکور فقیر است وفقیر مصرف زکوة است و بجهت آنکه
اطلاع بر حال انسان که حقیقة محتاج است دشوار است پس
مدار حکم بر دلیل حاجت است وعدم ملکیت نصاب دلیل
حاجت است * مسئله ۲۰ * اگر کسي بدهد بشخص
واحد بقدر دوصد درم یا زیاده ازان از مال زکوة خود پس
این مکروه است ولیکن جایز است و نزد زفر ح گفته است که جایز
نیست زیراچه درینصورت غناي آن شخص مقارن اداي زکوة

میشود پس لازم می آید که زکوة بغنی داده شود و دلیل
علمای ما این است که غنای آنشخص اثر ادای زکوة است
درصورت مذکوره پس غنای او بعد از ادای زکوة متحقق
خواهد شد نه مقارن ادا ولیکن هرگاه در صورت مذکوره
حصول غنا قریب ادای زکوة است پس مکروه خواهد شد چنانچه
مکروه می شود نماز در صورتیکه نجاستی دارد کسی در مکانی
که قریب آن نجاست است * مسئله ۱۲ * ابو حنیفه رح
گفته است که احب نزد من این است که آنقدر زکوة داده شود
بفقیر که او در آن روز از سوال مستغنی گردد * مسئله ۳ *
نقل نمودن زکوة از شهری بشهری دیگر مکروه است
بلکه باید که زکوة هر شهر بمستحقان آنشهر داده
شود بجهت حدیث معاذ رض که سابق مذکور شد و بجهت آنکه
در آن رعایت حق جوار است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خود
یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهر وی زیرا چه در صورت
اولی صله رحم است و در صورت دوم زیادہ دفع حاجت است
و باید دانست که برای غیر اینها نقل کردن زکوة بشهر دیگر اگرچه
مکروه است ولیکن زکوة ادا میشود زیرا چه مصرف زکوة مطلقا

فقرا اند از روی نص والله اعلم

باب در بیان صدقه فطر

* مسئله ۱ * صدقه فطر واجب است بر مسلمانان آزاد بشرطیکه مالک نصاب باشد یا بقدر نصاب مذکور فارغ باشد از مسکن او و جامهای او و اثاث البیت و اسپ و سلاح و بندهٔ او اما وجوب صدقه فطر پس آن ثابت است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در خطبه یوم الفطر فرموده که بدهید از هر آزاد و بنده صغیر باشد یا کبیر نصف صاع از گندم یا یک صاع از خرما یا یک صاع از جو و این حدیث را روایت کرده است ثعلبه بن صعیر عذری یا صعیر عذری و بمثل این حدیث که از احادیث آحاد است وجوب ثابت میشود نه فرضیت و باید دانست که شرط نموده شد حریت تا متحقق شود تملیک و شرط نموده شد اسلام تا متحقق شود معنی قربت و عبادت و شرط نموده شد که مالک نصاب باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که صدقه داده نمیشود مگر از قوت غنا و شافعی رح گفته است که صدقه فطر واجب است بر کسیکه مالک زیاده باشد بر قوت یکروزه خود و عیال خود و حدیث مذکور حجت است بر او و باید دانست که غنا اندازه نموده شده است به قدر نصاب چه اندازه غنا در شرع

[illegible] وارد شد است ولیکن بشرطیکه آن نصاب از حاجت اصلی
زیاده باشد زیراچه آنچه مشغول باشد بحاجت اصلی پس آن
بمنزله معدوم است ونمو دران شرط نیست وباید دانست که
وابن نصاب سه چیز متعلق است یکی حرمت صدقه ودوم وجوب
قربانی وسیوم وجوب صدقه فطر * مسئلهٔ ۲ * صدقه فطر واجب
است بر انسان بجهت ذات خود زیراچه ابن عمر رض روایت کرد است
که پیغمبر صلعم صدقه فطر فرض کرد است بر انسان مرد باشد یا زن
* مسئله ۳ * بر انسان واجب است که صدقه فطر اداء نماید
از اولاد صغار خود زیراچه سبب وجوب زکوة فطر قول علیه السلام
است که راس تمونه وتلی علیه یعنی شخصیکه مؤنت آنها
بر اوست وولایت او است بر آنها زکوة مضاف میشود
بسوی راس چنانچه میگویند زکوة الراس اعنی زکوة شخص وآن
اضافة علامت سبب است واما اضافة زکوة بسوی فطر چنانچه
میگویند صدقة الفطر پس بمعنیٰ آنست که فطر وقت
آنست وازینجهت متعدد میشود زکوة فطر بسبب تعدد
راس اعنی شخص با وجود اتحاد روز وهرگاه سبب وجوب
صدقه فطر راس اعنی شخص مذکور شد که مؤنت آنها بذمه

او است و ولایت او بر آنها است پس اولاد صغار او که یعني وي الله یا و ملحق خواهند بود حاصل آنکه او ولي آنها است و مؤنت آنها بر ذمهٔ وي است پس صدقهٔ آنها نیز بر او خواهد شد چه صدقه مذکوره نیز از جمله مؤنت است و همچنین خواهد داد صدقه فطر از کنیز و بندهٔ خود چه او ولي اینها است و مؤنت اینها بروي است و اینهمه که مذکور شد وقتي است که بندهٔ و کنیز براي تجارت نباشد و اولاد صغار را مال نباشد چه اگر مر آنهارا مال باشد پس صدقه فطر از انها از مال آنها ادا نموده خواهد شد نزد شیخین رح و محمد رح درین مسئله مخالف ایشان است و دلیل شیخین رح این است که شارع صدقه فطر را بجاي نفقه جاري نموده است پس آن مانند نفقه است * مسئله ۲ * بر انسان واجب نیست که صدقه فطر از زوجه خود ادا نماید بجهت آنکه در ولایت و مؤنت در حق زوجه او قصور است زیرا چه شوهر ولي زن نیست مگر در حقوق نکاح و در غیر حقوق نکاح شوهر ولي زن نیست و همچنین مؤنت زن نیست بر شوهر مگر در رواتب چون خوراک و پوشاک و سکني وغیره و در غیر رواتب مؤنت آن بر او نیست چون علاج و همچنین م

انسان واجب نیست که صدقهٔ فطر ادا کند از اولاد کبار خود
اگرچه آنها در عیال او باشند زیرا چه ویرا ولایت نیست در حق
آنها ولیکن اگر انسان صدقهٔ فطر ادا نماید از اولاد کبار
و از زوجهٔ خود بغیر امر آنها جایز است از روی استحسان چه
اذن آنها ثابت است از روی عادت * مسئله ۵ * بر انسان
واجب نیست که صدقهٔ فطر ادا نماید از مکاتب خود بسبب
عدم ولایت و همچنین بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود
صدقهٔ فطر ادا نماید چه او فقیر است * مسئله ۶ * واجب
است بر انسان که صدقهٔ فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه
ویرا ولایت است در حق آنها * مسئله ۷ * بر انسان
واجب نیست که صدقهٔ فطر ادا نماید از بنده و کنیزکه برای تجارت
است و شافعی رح میگوید که صدقهٔ فطر واجب است بر بنده
و کنیزکه برای تجارت است و ادای آن میباید خواجه و زکوة
آن واجب است بر خواجه و حاصل آنکه وجوب صدقهٔ فطر بر
بنده و کنیز مذکوران است و وجوب زکوة آن بر خواجه
آنها است و سبب این هردو علیحده است و هرگاه چنین
شد پس بسبب وجوب هردو تکرار صدقه بر خواجه دو

مسلمان را واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد کبار خود اگر چه آنها در عیال او باشند زیرا چه ویرا ولایت نیست در حق آنها ولیکن اگر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد کبار و از زوجه خود بغیر امر آنها جایز است از روی استحسان چه اذن آنها ثابت است از روی عادت * مسئلۂ ۵ * بر انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود بسبب عدم ولایت و همچنین بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود صدقه فطر ادا نماید چه او فقیر است * مسئلۂ ۶ * واجب است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه ویرا ولایت است در حق آنها * مسئلۂ ۷ * بر انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیزک که برای تجارت است و شافعی رح میگوید که صدقه فطر واجب است بر بنده و کنیزک که برای تجارت است و ادای آن مینماید خواجه و زکوة آن واجب است بر خواجه وحاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر بنده و کنیز مذکوران است و وجوب زکوة آن بر خواجه آنها است و سبب این هر دو علیحده است و هرگاه چنین شد پس بسبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواجه در

الیستیفه مرح است زیرا چه حصه هریک از دو شریک جمع نبوده
نمیشود در یک بنده از بندهای مشترک پیش از قسمت نبودن آن
پس در صورت مذکوره برای هیچیک از دو خواجه بنده کامل و تمام
نیست * مسئله ۹ * بر مسلمان واجب است که صدقه فطر را ادا نماید
از بنده کافر بجهت حدیث ثعلبه عدوی که سابق مذکور شد
است چه در ان ذکر مطلق بنده است و مقید نیست باینکه مسلمان
باشد و بجهت آنکه در حدیث ابن عباس رض آمده است که پیغمبر
صلعم فرمود که صدقه فطر ادا کنید از هر آزاد و بنده یهودی باشد آن
بنده یا نصرانی و یا مجوسی و بجهت آنکه سبب وجوب آن
در یصورت نیز متحقق است و خواجه اهلیت وجوب آن دارد
شافعی رح میگوید که در یصورت صدقه فطر واجب نیست زیرا چه
وجوب صدقه فطر بر بنده است نه بر خواجه او و بنده مذکور
اهلیت آن ندارد چه او کافر است و اگر بنده مسلمان باشد و خواجه
او کافر پس در یصورت صدقه فطر واجب نمیشود بالاتفاق
* مسئله ۱۰ * اگر بفروشد کسی بنده خود را باینطور که
خیار باشد مر یکی از بایع و مشتری را در روز عید الفطر پس
صدقه فطر از ین بنده واجب است بر کسیکه آن بنده از ان او گردد

بالآخره و زفر رح گفته است که صدقه آن واجب است بر صاحب
خیار زیرا چه ولایت آن بنده مر او را است و شافعی رح گفته
که صدقه آن واجب است بر کسیکه مالک آن است بالفعل
و آن کس در صورت مذکوره مشتری است نزد شافعی رح و
وجه قول شافعی رح این است که صدقه مذکوره از احکام ملک است
مانند نفقه و دلیل علمای ما این است که ملک آن در صورت
مذکوره موقوف است چه اگر صاحب خیار فسخ نماید بیع را
پس آن بنده در قدیم مالک بایع عود خواهد کرد و اگر اجازت بیع
دهد و بیع را نافذ گرداند صاحب خیار مملوک مشتری خواهد شد
از وقت بیع و هرگاه ملک آن موقوف ماند پس موقوف خواهد
ماند چیزیکه بر آن مبتنی است بخلاف نفقه چه آن برای
دفع حاجت بالفعل است پس آن قابل این نیست که موقوف
ماند و باید دانست که اگر بنده مذکور مال تجارت باشد
پس در زکوة آن نیز اختلاف مذکور است والله اعلم

فصل در بیان مقدار صدقه فطر و بیان
وقت وجوب و وقت ادای آن * مسئله ۱ * مقدار
صدقه فطر از گندم و آرد و بست آن و از مویز خشک نصف صاع

میشود سبوس جو و باید دانست که آرد جو مانند جو است و اولی
این است که در آرد گندم و جو همچنین در بست هر دو رعایت قدر
و قیمت هر دو نموده شود احتیاطا اگر چه در بعض احادیث ذکر
آرد نیز آمده است و مراد از رعایت قدر و قیمت این است که اگر
قیمت نصف صاع از آرد گندم برابر قیمت نصف صاع گندم
باشد پس دادن نصف صاع از آرد آن کفایت میکند و گر نه
کفایت نمیکند و همچنین در آرد جو و این در جامع صغیر مذکور نیست
بجهت آنکه غالبا قیمت آرد کم از قیمت گندم و جو نمیشود
بلکه غالبا قیمت آرد از قیمت گندم و جو زیاده می باشد
و باید دانست که در نان قیمت معتبر است و همین صحیح است
نیز باید دانست که نصف صاع از گندم از روی وزن معتبر
است بنا بر آنچه مرویست از ابو حنیفه رح و از محمد رح مرویست
که از روی کیل معتبر است * مسئله ۴ * آرد گندم اولی
است از گندم و درهم اولی است از آرد بنا بر آنچه مرویست
از ابی یوسف رح و همین مختار فقیه ابو جعفر رح است زیرا چه
از درهم زیاده دفع حاجت و از آرد زود دفع حاجت میشود
بخلاف گندم چه در ان حاجت آرد ساختن است

مرویست که ابوبکر اعمش رح میگوید که گندم افضل است
از آرد و درهم زیراچه بسیبیه ادی کنند صدقه فطر با چهار
ادا میشود چه در آرد و درهم اختلاف شافعی رح است *مسئله ۳*
صاع نزد ابوحنیفه و محمد رح هشت رطل است برطل عراقی
و ابویوسف رح گفتست که پنج رطل است و ثلث رطل و همین
قول شافعی رح است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که صاع ما
کوچک است از صاعهای دیگر و دلیل طرفین رح این است که
مرویست که رسول خدا صلعم وضوء میکرد بمد که دو رطل است
و غسل میکرد بصاع که هشت رطل و همچنین بود صاع عمر رض
و این صاع کوچک است به نسبت صاع هاشمی و مردمان
استعمال میکردند صاع هاشمی را *مسئله ۴* وجوب صدقه
فطر متعلق است بوقت طلوع فجر روز عید الفطر یعنی شرط
وجوب آن وقت مذکور است و شافعی رح گفتست که
وجوب آن متعلق است بوقت غروب آفتاب در روز آخر
رمضان و فایده این اختلاف آنست که اگر مسلمان کرده
کسی یا فرزندی متولد شود مر کسی را در شب عید الفطر
پس صدقه فطر از وی و از آن فرزند واجب میشود نزد علمای ما

نزد شافعی رح واجب نمیشود و اگر بمیرد در شب مذکور
کسی از اولاد یا از کنیز و بنده های شخصی پس صدقه فطر
از آنها واجب میشود نزد شافعی رح و نزد علمای ما واجب
نمیشود و دلیل شافعی رح این است که صدقه فطر را اختصاص بوقت
دارد چنانچه اضافت صدقه مذکوره بسوی فطر دلالت میکند
بر آن و وقت غروب آفتاب در روز آخر رمضان وقت فطر است
و علمای ما میگویند که اختصاص آن اضافت بفطر است را اختصاص
فطر بروز است که بشب اینرا یوم الفطر گفته میشود و لیلة الفطر
گفته نمیشود پس وجوب صدقه فطر متعلق خواهد شد
بصبح روز عید الفطر نه بشب آن * مسئله ٥ * مستحب
این است که ادا نمایند مردمان صدقه فطر را روز
عید الفطر پیش از آنکه متوجه شوند بسوی عیدگاه
برای نماز عید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین میکرد و بجهت آنکه
امر باداى صدقه فطر برای آن است تا فقرا بسبب آن از سوال
مستغنی شوند و بخاطر جمع مشغول شوند بنماز عید و این مقصود
حاصل میشود در صورتیکه صدقه فطر مقدم از نماز عید ادا
نموده شود و اگر مقدم ادا نماید صدقه فطر را از روز عید

آنها بزاست زیراچه اداي واجب بعد از تحقق سبب آن جایز است
مانند اداي زکوة پیش از حولان حول بعد از تحقق نصاب
و در اینجا نیز سبب وجوب صدقه فطر متحقق است و باید
دانست که مرتقدیم اداي صدقه فطر روز عید تفصیل مدت
نیست بلکه تقدیم آن بر روز عید بعد از تحقق سبب مطلقا جایز
است و همین صحیح است و مسئله اینکه اگر کسی ادا نکند
صدقه فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه
فطر ساقط نمیشود بلکه باید که بعد از ان نیز ادا نماید آنرا
زیراچه وجوب آن براي دفع حاجت فقیر است و این امر معقول
است و این معنی بعد از گذشتن روز عید نیز باقی میماند پس
ضرور است که بعد از گذشتن روز عید مذکور نیز ادا نماید
بخلاف قربانی چه آن ساقط میشود بعد از گذشتن ایام
نحر زیراچه ریختن خون و ذبح نمودن قربانی در آن عبادت
است و این موافق قیاس نیست و عبادت گشتن آن معلوم
شده است در ایام نحر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام نحر
قربانی نبوده نمیشود و الله اعلم

کتاب در بیان روزه روزه بر دو نوع است

یکی واجب دوم نذر و واجب نیز دو نوع است یکی آنکه تعلق
دارد بزمان معین چون روزه ماه رمضان و روزه نذر معین
و این روزه جایز میشود اگر نیت آن نماید از شب و اگر در
شب اتفاق نیت آن نشود حتی که صبح کرد پس درینصورت
اگر نیت آن نماید بعد از صبح تا وقت زوال جایز است و
شافعی رح میگوید که این نیت صحیح نیست بلکه ضرور
است که نیت آن از شب نماید تا روزه مذکور صحیح شود
* مسئله ۱ * باید دانست که روزه ماه رمضان فرض است
بجهت آنکه خدا یتعالی در قرآن مجید فرموده است که
فرض کرده شده است بر شما روزه ماه رمضان و هم بر آن
اجماع امت است لهذا اگر کسی انکار آن نماید کافر میگردد
* مسئله ۲ * روزه نذر واجب است بجهت آنکه خدا یتعالی
در قرآن مجید بایفای نذر امر کرده است و باید دانست که
سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است لهذا اضافت است
بسوی ماه رمضان ذکر میشود بسبب مکرر شدن
ماه رمضان لیکن هر روزه از ماه رمضان سبب
وجوب روزه آن روز است و همچنین سبب وجوب

روزه نذر راست * مسئله ۳ * نیت در هر روزه شرط است
و بیان آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نزد شافعی رح برای نکه
نیت روزه از شب ضرور است یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که روزه نیست مر کسی را که نیت آن نکند از شب
دوم این است که اگر از شب نیت نکند بلکه بعد از صبح
نیت آن نماید جزو اول از روز صحیح نمیشود بسبب آنکه
در آن نیت یافته نشده پس صحیح نخواهد شد جزو ثانی نیز
بجهت آنکه روزه شیء واحد است و متجزی نیست اعنی متصور
نیست که جزوی از آن صحیح باشد و جزوی دیگر غیر صحیح
و این حکم روزه واجب است نزد شافعی رح بخلاف روزه
نفل چه آن صحیح است نزد او بهر نیتیکه بعد از صبح یافته
شود زیرا چه روزه نفل نزد او متجزی است و دلیل علمای ما
یکی این است که هرگاه در روز شک بعد از طلوع آفتاب اعرابی
گواهی داد برویت هلال رمضان نزد پیغمبر صلعم پس پیغمبر صلعم
فرمود که هر که چیزی خورده باشد باید که در باقی روز چیزی
نخورد و هر که چیزی نخورده باشد باید که روزه دارد
وجه دیگر که شافعی رح آورده است مراد از آن نفی فضیلت است

پس مراد از آن این است که اگر نیت روزه کند بعد از صبح از وقت
نیت نه از وقت شب پس جایز نیست بلکه ضرور است که نیت روزه
نماید از شب اگرچه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر
نیت روزه کند کسی در وقت نصف نهار از وقت نیت نه از وقت
صبح روزه او صحیح نمیشود نزد علمای ما و دوم این است که روزه
ماه رمضان معین است برای روزه رمضان و معیار آن است
پس امساک اول روز رمضان موقوف خواهد ماند بر نیت متاخر
نه مقارن باشد باکثر آن مانند نفل است اگر آن نیت یافته
خواهد شد بعد از آن پس آن امساک روزه خواهد شد
وگرنه روزه نخواهد شد و سر آن این است که روزه رکن واحد دراز است
از صبح تا شام و نیت برای تعیین آن است برای خدا تعالی و هرگاه نیت
مقارن شود با اکثر روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تحقق آن
نیز و متحقق شمرده خواهد شد بخلاف نماز و حج زیرا چه آن مشتمل
است بر چند رکن پس شرط است در آن که نیت مقارن باشد بشروع آن
تا آن نیت در جمیع ارکان متعین شود بخلاف روزه قضا چه
در آن نیت از شب ضرور است زیرا چه آن روز معین
برای روزه قضا متعین نیست چنانچه روز رمضان

برای روزه رمضان متعین است بلکه روزه های دیگر نیز روانی
ماه رمضان برای روزه نفل است چنانچه روزهای ماه رمضان
برای روزه فرض است و اصل در روزهای دیگر روزه نفل
است و گردانیدن آن برای قضا عارضی است پس موقوف
خواهد بود برای اینکه نیت قضا باید از شب تا آن روزه که در
اصل نفل است از اول برای قضا واقع شود بخلاف آنکه اگر
نیت روزه نفل کسی بعد از زوال چه این نیت معتبر نیست باکثر
روز پس درین صورت جانب عدم تحقق روزه ترجیح دارد بعد
از ان باید دانست که آنچه مذکور شد که برای روزه رمضان و
روزه نذر آن نیت معتبر است که یافته شود از وقت صبح
تا وقت زوال مذکور است در مختصر قدوری و در جامع صغیر
مذکور است که آن نیت معتبر است که یافته شود قبل نیم روز و
همین اصح است زیراچه ضرور است که یافته شود نیت در اکثر
روز تا قایم مقام کل شود و نصف روز عبارت است از صبح
صادق تا وقت استوا پس ضرور است که نیت روزه یافته شود
پیش از وقت استوا تا نیت متحقق شود در اکثر روز باید دانست
که درین حکم مسافر و مقیم و صحیح و بیمار همه برابر است

[illegible] دیگر نزد او رح

میشود که در حق مسافر و بیمار واجب است که نیت روزه نماید

از شب * مسئله ۳ * روزه که وجوب آن متعلق است بزمان

معین چون روزه رمضان و روزه نذر معین ادا میشود به نیت

مطلق روزه و به نیت روزه نفل و هم به نیت روزه دیگر که واجب

است یعنی اگر در رمضان [illegible] نیت مطلق روزه نماید و تعیین

فرض نکند یا نیت روزه نفل نماید یا نیت روزه دیگر سوای

روزه رمضان نماید پس در جمیع صورتها آن روزه از روزه

رمضان واقع میشود و بآن روزه رمضان ادا میشود و

شافعی رح در صورت نیت نفل گفته است که این لغو است و هیچ

فایده ندارد یعنی بآن نه روزه نفل میشود نه روزه فرض

و در صورت نیت مطلق روزه از شافعی رح دو قول است یکی

موافق علمای ما دوم اینکه دران صورت روزه فرض ادا

نمیشود دلیل علمای ما این است که روزه فرض دران متعین

است و سوای روزه رمضان روزه دیگر دران مشروع نیست

پس نیت مطلق روزه بران منطبق خواهد شد چنانچه

کر شخص واحد در خانه باشد و کسی بگوید که در بیا

ایمان است پس اسم ایمان که مطلق است بر شخص مخصوص
منطبق میشود و همچنین اگر نیت روزه نفل کند در رمضان
یا نیت واجب دیگر نماید در آن چون روزه نذر مطلق
پس درین هر دو صورت نیز روزه رمضان ادا میشود زیراچه در نیت
مذکوره نیت اصل روزه است مع وصف زاید و آن زیاده لغو است پس
باقی ماند نیت مطلق روزه و باین نیت روزه رمضان ادا میشود
چنانچه مذکور شد و باید دانست که در نیت کردن مسافر و مقیم و صحیح
البدن و بیمار همه برابر اند نزد صاحبین رح زیراچه رخصت
خوردن روزه در حق مسافر و بیمار بجهت آنست که رعایت او راست
چه اینها بسبب مسافرت و بیماری تحمل مشقت روزه نمی توانند کرد
و هرگاه نیت روزه نفل یا روزه دیگر نمایند پنداشته غیر معذور
شمرده خواهند شد پس حکم غیر معذور بر آنها جاری خواهد شد
و ابو حنیفه رح گفته است که بیمار و مسافر اگر نیت روزه دیگر کنند
که واجب است چون روزه نذر مطلق مثلا پس آن روزه دیگر ادا میشود
زیراچه او صرف کرد وقت مذکور را در امری که اهم است زیراچه
روزه مذکور بر او واجب است بالفعل و در روز رمضان بیمار و مسافر
مختار است تا آن زمانیکه بیمار شفا یابد و مسافر مقیم گردد

و در صورت نیت روزه نفل از ابو حنیفه رحمه الله روایت است در حق
مسافر و بیمار یکی این است که روزه نفل صحیح میشود و از روزه
رمضان نمیشود زیرا که هرگاه او را در رمضان خوردن روزه رمضان
رخصت و جایز است پس ماه رمضان در حق او بمنزله ماه شعبان
است مثلا و روایت دیگر این است که در صورت مذکوره روزه
رمضان واقع میشود زیرا که هرگاه نیت روزه نفل کرد پس آن
وقت را صرف نکرد در امری که اهم است از روزه رمضان
* مسئله ۵ * نوع دوم از روزه واجب که برای آن وقت
معین نیست چون روزه قضای رمضان و روزه کفاره پس برای
آن نیت از شب ضرور است و بغیر نیت از شب جایز نمیشود
زیرا چه وقت آن متعین نیست پس ضرور است که از ابتدا معین
نموده شود * مسئله ۶ * روزه نفل مطلقا جایز است به نیتیکه
یافته شود از صبح صادق تا قبل نصف روز و امام مالک رحمه الله
روزه نفل نیز نیت از شب شرط میکند بنا بر حدیثیکه دلیل شافعی رح
است در غیر روزه نفل چه آن حدیث مطلق است و شامل
است مر روزه نفل را نیز و دلیل علمای ما یکی این است که
پیغمبر صلعم صبح میکرد بغیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزه نفل

کرد میگوید که من اکنون روزه دارم و دوم این است

که روزه مشروع در غیر رمضان همان روزه نفل است

چنانچه مشروع در رمضان روزه [illegible] است پس

امساک در اول روزه در غیر رمضان در حق روزه [illegible]ن موقوف

خواهد ماند بر نیت آخر چنانچه امساک در اول روز رمضان

موقوف میماند بر نیت متاخر * مسئله ۷ * نیت روزه بعد از

زوال معتبر نیست اگرچه روزه نفل باشد و شافعی رح میگوید

که نیت روزه نفل بعد از زوال جایز است زیرا وقتیکه نیت روزه

نماید از همان وقت روزه دار میگردد چه روزه نفل نزد او رح

متجزی است زیرا چه بنای آن بر نشاط و بشاشت است و شاید

که نشاط بعد از زوال حاصل شود ولیکن شرط آن این است که از

اول روز امساک یافته شود و نزد علمای ما در صورتیکه نیت روزه

نفل کند کسی بعد از صبح و پیش از نصف روز پس روزه اعتبار

کرده میشود از اول روز زیرا چه روزه عبادت است وقتا بعد آن

شکستن نفس اماره است و این متحقق نمیشود مگر با امساکیکه

مقدر است از صبح صادق تا بشام پس باید که نیت آن مقارن

شود با اکثر آن والله اعلم

روزیکه در بودن آن از ماه رمضان شک است مکروه روزه نفل
و باید دانست که مکروه این روزه در هر صورت است یکی اینکه نیت روزه
رمضان کند در این روز شک این مکروه است بجهت حدیث که
مذکور شد و بجهت آنکه در آن مشابهت است با اهل کتاب
چه آنها بر مدت روزه خود ها یک روزه زیاده مینمودند و لیکن
در صورت مذکوره اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان
است پس آن روزه هم روزه رمضان واقع میشود و اگر
ظاهر شود که آن روز روز سلخ شعبان است پس آن روزه روزه
نفل میشود و اگر در این صورت بشکند آن روزه را اشکستن مذکور
قضای آن بر او لازم نیست چه او در آن نفل قصدا شروع نکرده
است بلکه شروع کرده است در آن بگمان آنکه فرض است و
صورت دوم این است که نیت روزه دیگر کند که واجب است
و این نیز مکروه است بنا بر حدیث مذکور ولیکن کراهیت
در این صورت کمتر است به نسبت کراهیت در صورت اولی
و در این صورت نیز اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان است
روزه مذکوره روزه رمضان میشود زیرا چه در این صورت نیت
اصل روزه یافته شده است و اگر ظاهر شود که آن روز سلخ

شعبان است پس در بین صورت اختلاف است بعضی گفته اند
که این روزه نفل میشود زیرا چه روزه در رمضان منهی عنه
است پس روزه واجب ادا نخواهد شد بروز مذکور و بعضی
گفته اند که [illegible] نیت نموده است همان روزه ادا خواهد
شد و همین اصح است زیرا چه در روز مذکور روزه داشتن
بنیت روزه رمضان منهی عنه است بجهت آنکه
بصورت روزه داشتن به نیت روزه رمضان مقدم از رمضان
یافته میشود و همین معنی منشای نهی است و این معنی در صورت
مذکوره یافته نمیشود بخلاف روز عید چه در آن روز نفل
و واجب همه مکروه است زیرا چه منشای نهی از روزه داشتن
در روز عید این است که روز عید روز ضیافت و مهمانی است
در حق انسان از جانب خدا تعالی و در روزه داشتن در این
روز ترک اجابت و اعراض از ضیافت خدا تعالی لازم می آید
و این منشا یافته میشود در روزه روز عید از هر نوع که باشد
از نفل و واجب سوال پس باید که در روز شک روزه
داشتن سوای روزه رمضان مکروه نباشد زیرا چه منشای
نهی که مذکور شد در آن یافته نمیشود و حال آنکه روزه واجب

در آخر ماه شعبان واگر این چنین اتفاق نباشد پس در این صورت
اختلاف است در اینکه روزه نفل داشتن در روز مذکور
افضل است یا افطار نمودن پس بعضی گفته اند که افطار افضل است
بجهت احتراز نمودن از ظاهر نهی که وارد شده است در حدیث
شافعی رح و بعضی گفته اند که روزه داشتن افضل است بجهت
اقتدا نمودن بعلی و عایشه صدیقه رض چه ایشان روزه میداشتند
در روز مذکور و مختار این است که مفتی را باید که در روز مذکور
به نیت نفل روزه دارد احتیاطا و عوام را فتوی دهد که آنها انتظار
نمایند تا وقت زوال بعد از ان اگر خبر دیدن هلال ماه رمضان
از هیچ جا نرسد افطار نمایند تا متهم نشوند بزیاده نمودن
روزه بر عدد روزه رمضان که دلالت میکند بر این حدیث مشهور
و آن قول آنسرور صلعم است که هر که روزه دارد در روز شک پس
تحقیق بی فرمانی کرد ابا القاسم محمد را و صورت چهارم این است
که تردید نماید کسی در نیت اصل روزه باینطور که بگوید که من
روزه خواهم داشت فردا اگر فردا غره رمضان باشد و روزه نخواهم
داشت فردا اگر فردا سلخ شعبان باشد و در این صورت روزه اصلا
صحیح نمیشود زیرا چه او در نیت خود تردد داشته و نیت شرط است

آن شروع نکرده بود [illegible] ن روزه ادای واجب خواهد شد و نیز
این است که تردید [illegible] نیت میان روزه [illegible]
نفل باینطور که بگوید که فردا اگر غره رمضان است روزه
رمضان خواهم داشت و اگر سلخ شعبان است روزه نفل خواهم
داشت و این نیز مکروه است زیرا چه او درینصورت نیت روزه
رمضان نموده است من وجه و بعد از آن باید دانست که درینصورت
اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس بآن روزه روزه رمضان
ادا میشود چه زیرا در اصل نیت روزه تردد نیست و اگر ظاهر شود
که فردا سلخ شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز
بمطلق نیت صحیح میشود و اگر این روزه نفل را بشکنند قضای
آن براو واجب نمیشود زیرا چه مقصود از این وجه ادای واجب است
نه این که عمدا این نفل را شروع کرده است * مسئله ۳ *
اگر شخصی تنها ببیند هلال رمضان را پس باید زیرا که روزه
دارد اگرچه امام گواهی ویرا قبول نکند زیرا چه پیغمبر
صلعم فرموده است که روزه دارید وقتیکه ببینید هلال رمضان
را و افطار کنید وقتیکه ببینید هلال شوال را و شخص مذکور
نیز هلال رمضان را دیده است پس روزه داشتن براو

واجب است ولیکن باید دانست که این در صورتی
است که مطلع صاف باشد و در صورتیکه مطلع صاف باشد پس
در این صورت روزه داشتن بر او لازم نیست نزد علمای ما چه
در این صورت در باطن افطار است و نزد شافعی رح
در این صورت نیز بر او لازم است که روزه دارد و در صورت اولی
اگر روزه بشکند شخص مذکور پس قضای آن بر او لازم است نه کفاره
و نزد شافعی رح بر او کفاره لازم می آید اگر بشکند روزه را
بجماع زیرا چه او افطار کرده در روزهٔ رمضان حقیقة و حکما
اما حقیقة پس بجهت آنکه زیرا یقین است که روز مذکور غرهٔ
رمضان است و اما حکما پس بجهت آنکه روزهٔ رمضان بر او
واجب است باجماع و دلیل علمای ما این است که قاضی گواهی او را
رد کرده است بدلیل شرعی که عبارت است از تهمت غلطی
و این مورث شبهه است پس در صورت مذکوره کفاره لازم
نخواهد شد زیرا چه این کفاره مندفع میشود بسبب شبهه و اگر
شخص مذکور آن روزه را بشکند پیش از آنکه رد کند قاضی
گواهی ویرا پس در این صورت در لزوم کفاره اختلاف است و نزد
بعضی از مشایخ لازم است و نزد بعضی لازم نیست

و اگر شخص مذکور روزه سی‌ام داره پس بعد از آن نباید
او را که در روز دیگر افطار کند بلکه افطار نکند مگر در روز یکه
امام افطار کند زیرا چه در ابتدای رمضان وجوب روزه بر شخص مذکور
بنا بر احتیاط است و بعد از داشتن سی روزه احتیاط در تاخیر افطار
است و معهذا شخص مذکور اگر بعد از ادای سی روزه
در روز دیگر افطار نماید کفاره آن بر او لازم نمی آید بنابر
آنکه روز مذکور غره شوال است حقیقة نزد آن شخص و این حقیقت
نزد او معتبر است * مسئله ۴ * اگر تاریخ بیست و نهم
شعبان مطلع هلال بسبب ابر یا غبار صاف نباشد پس
درین صورت امام را باید که گواهی یک شخص عادل در دیدن
هلال رمضان قبول نماید خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه
آزاد باشد یا بنده زیرا چه دیدن هلال رمضان امر دینی است
بجهت آنکه وجوب روزه رمضان بآن تعلق دارد پس گواهی
مذکور مانند روایت حدیث است و لهذا در آن گفتن لفظ
اشهد در کار نیست و روایت یک شخص عادل در باب
حدیث مقبول است و شرط عدالت آن شخص از آن
جهت است که قول فاسق در امور دینی نیز مقبول نیست

سوال پس طحاوی رح چرا گفتست که در باب

دیدن هلال رمضان قول یک کس مقبول است

عادل باشد آنکس یا غیر عادل جواب تاویل قول طحاوی رح

این است که مراد از غیر عادل در قول وی رح مستور الحال است و باید

دانست که در باب دیدن هلال رمضان گواهی محدود در

قذف نیز مقبول است بعد از آنکه او توبه کرده باشد و همچنین ظاهر

روایت است زیرا چه گواهی مذکور در حقیقت گواهی نیست بلکه

خبر است از امر دینی و از ابو حنیفه رح مرویست که گواهی او

درین باب نیز مقبول نیست چه این خبر گواهی است من وجه

بجهت آنکه عمل کردن بر خبر مذکور واجب میشود مگر

بعد از حکم قاضی و یک قول شافعی رح این است که در باب گواهی

رویت هلال رمضان دو گواه شرط است و آنچه مذکور شد که دیدن

هلال رمضان امر دینی است و خبر واحد در آن مقبول است

حجت است بر او و نیز بروایت صحیح آمده است که پیغمبر صلعم

در رویت هلال رمضان گواهی یککس مقبول داشته است

و بعد ازین باید دانست که هرگاه قبول کند امام گواهی یککس را

در رویت هلال رمضان و بحساب آن مردمان سی روزه

روزه دارند پس بعد از ان باید که افطار نکنند و این روا نیست
حسن زرح است از امام ابو حنیفه و این بنا بر احتیاط است و مختار بنا بر
این است که هلال عید الفطر ثابت نمیشود از گواهی یک کس
و از محمد رحمه الله مرویست که بعد از ان افطار نمایند و عید فطر
ثابت میشود بنا بر ثبوت رمضان بگواهی یک کس اگرچه عید فطر
ابتدا ثابت نمیشود بگواهی یک کس چنانچه استحقاق میراث
ابتدا ثابت نمیشود از گواهی یک کس و ثابت میشود بنا بر ثبوت
نسب بگواهی یک کس که قابله است * مسئله * اگر
مطلع هلال صاف باشد از ابر و غبار و مانند آن پس درینصورت
گواهی بر دیدن هلال رمضان مقبول نیست مگر وقتیکه
جمع بسیار آنرا دیده باشند که خبر آنها مفید علم یقین باشد و گواهی
یک دو کس معتبر نیست زیرا که دیدن یک دو کس فقط درینصورت
محل توهم غلطی است پس در قبول نمودن گواهی یک دو کس توقف
نموده خواهد شد تا آنزمان که خبر دهند بدیدن هلال جمع
کثیر بخلاف آنکه اگر مطلع هلال صاف نباشد بسبب ابر
یا غبار پس درینصورت گواهی یک کس نیز معتبر است
بشرطیکه عادل باشد زیرا که درینصورت [illegible]

تنها ببیند هلال رمضان را احتیاط در آن است که روزه دارد
در روزیکه بگمان او روزه رمضان است * مسئله ۷ * اگر تاریخ
بیست ونهم رمضان مطلع هلال صاف نباشد پس در این مقبول نیست
گواهی برویت هلال مگر وقتیکه گواه دو مرد باشند یا یک مرد
ودو زن زیرا چه نفع عباد متعلق است بدیدن هلال عید وآن نفع
افطار است پس جاری نموده بگواهی شهود در آن حکم حقوق
عباد ودر گواهی حقوق عباد عدد وعدالت گواهان وحریت
آنها شرط است وباید دانست که عید اضحی مانند
عید الفطر است در آنچه مذکور شد وهمین ظاهر روایت است
وهمین اصح است بخلاف روایتیکه از ابوحنیفه رح مرویست
وآن این است که حال هلال عید اضحی مانند هلال رمضان است
ودلیل ظاهر الروایت این است که هلال عید اضحی نیز نفع عباد
متعلق است وآن فراخوری است بگوشت قربانی * مسئله ۸ *
اگر مطلع صاف باشد پس در هلال شوال وذي الحجه
گواهی مقبول نیست مگر گواهی جمع کثیر که بخبر
آنها علم یقین حاصل میشود چنانچه مذکور شد * مسئله ۹ *
وقت روزه از وقت طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است

بجهت آنکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که
بخورید و بنوشید یعنی در شبهای رمضان تا آنزمانکه
ظاهر شود خط ابیض از خط اسود و بعد ازان تمام کنید روزه
را تا بشب و خط ابیض عبارت است از سفیده یعنی صبح صادق
و خط اسود عبارت است از سیاهی شب یعنی صبح کاذب
* مسئله ۱۰ * صوم یعنی روزه در شرع عبارت است
از ترک خوردن و نوشیدن و جماع از صبح صادق تا بشام مع
نیت زیرا چه لفظ صوم که در قرآن مذکور است بمعنی امساک است
در لغت ولیکن در شرع نیت بران زیاده نموده شده است تا بسبب
آن عبادت از عادت ممتاز شود * مسئله ۱۱ * روزه متصل
حرام است بجهت آیة قرآن که مذکور شد و بجهت آنکه وصال یعنی
شب و روز روزه داشتن متصل را است بسبب آنکه مفضی
بهلاکت است پس باید که یکی از روز و شب متعین شود
برای روزه و روز اولی است بنابر آنکه روزه داشتن بسبب خلاف
عادت مشقت است و بنای عبادت بران است * مسئله ۱۲ *
طهارت از حیض و نفاس شرط ادای روزه است در حق زنان
والله اعلم

باب در بیان چیزیکه موجب قضا و
کفاره است * مسئله * اگر روزه دار از راه فراموشی
بخورد یا بنوشد یا جماع کند پس روزه نمیشکند این بنا بر
استحسان است و مقتضای قیاس این است که روزه بشکند
و همین قول امام مالک رح است زیرا چه خوردن و نوشیدن و
جماع که منافی صوم روزه است در صورت مذکوره متحقق است
پس باید که روزه بشکند چنانچه نماز بشکند اگر مصلی
در اثنای نماز تکلم نماید بفراموشی چه کلام منافی نماز است
و وجه استحسان این است که پیغمبر صلعم مر آن
کسی را که از راه فراموشی اکل و شرب نموده بود گفته تمام
باشی بر روزه خود و خدا تعالی ترا خورانیده است و نوشانیده
است و هرگاه این ثابت شد پس ثابت خواهد شد که بسبب
جماع بفراموشی نیز روزه نخواهد شکست زیرا چه ترک
جماع رکن روزه است چنانچه ترک اکل و شرب رکن آن است
بخلاف تکلم در اثنای نماز اگرچه بفراموشی باشد زیرا چه
حالت نماز موجب یاد داشتن است پس نسیان و فراموشی
در آن حالت غالب نخواهد شد و حالت روزه موجب یاد داشتن

روا نیست پس نسیان و فراموشی در آن غالب خواهد شد و باید
دانست که در حکم مذکور روزهٔ فرض یا نفل هر دو برابر است
زیرا چه حدیثی که درین باب وارد شده است دران فرق
مذکور نیست میان روزهٔ فرض و نفل * مسئله ۲ * اگر
شخصی در روز رمضان بخورد یا بنوشد بسبب خطا چنانچه
در حالت مضمضه بی قصد آب در حلق فرو رود یا با وجود تذکر
صوم یا بخورد یا بنوشد بسبب اکراه پس روزهٔ او میشکند
و قضای آن برو لازم می آید و شافعی رح میگوید که درین صورت
نیز روزه نمیشکند چنانچه در صورت فراموشی و علمای ما میگویند
که قیاس خطا و اکراه بر نسیان و فراموشی معقول نیست
بجهت آنکه خطا و اکراه کثیر الوقوع نیست و نسیان
کثیر الوقوع است بجهت آنکه نسیان بر انسان وارد میشود از جانب
کسیکه روزه حق وی است یعنی خدای تعالی و اکراه از جانب غیر
صاحب حق است مانند مقید و مریض در حق قضا نمودن نماز
یعنی اگر مقید نشسته نماز گذارد بسبب عذر قید پس او
قضا میکند آن نماز را و مریض بعد از رفع مرض قضا نمیکند
نمازی را که بسبب عذر بیماری نشسته گذارده بود آن را

هرگاه این فرق میان نسیان و اکراه ظاهر گشت پس قیاس یکی
بر دیگری صحیح نخواهد شد * مسئله ۳ * اگر روزه دار
بخوابد در روز و محتلم شود روزه نمیشکند بجهت آنکه پیغمبر
صلعم فرموده است که سه چیز است که بسبب آن روزه نمیشکند
یکی قی دوم حجامت سیوم احتلام و بجهت آنکه یافته نمیشود
صورت جماع و نه معنی آن چه معنی جماع عبارت است از انزال بشهوت
بسبب مباشرت و همچنین روزه نمیشکند در صورتیکه بشهوت نگاه
کند روزه دار بسوی زنی و بسبب آن انزال شود بجهت دلیلیکه در
مسئله احتلام مذکور شد و حاصل آنکه در ینصورت روزه
نمیشکند چنانچه روزه نمیشکند در صورتیکه شخصی خیال نماید
زنی را یا بتصور که جماع میکند او را و همچنین در صورتیکه بمالد ذکر
خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس در ینصورتها روزه
نمیشکند بنا بر آنچه فقها گفته اند و اکثر مشایخ برانند که
در صورت اخیر روزه میشکند * مسئله ۴ * بسبب مالیدن
روغن در بدن روزه نمیشکند چه در ینصورت چیزی منافی روزه
یافته نمیشود و همچنین بسبب حجامت نمودن روزه نمیشکند
بجهت آنکه در ینصورت نیز منافی روزه یافته نمیشود بجهت

چنانچه مذکور شد در مسئلهٔ احتلام * مسئله ۵ * روزه از
اگر سرمه کشد در چشم خود روزه نمی‌شکند زیرا چه از چشم تا دماغ
منفذی نیست تا از آن منفذ سرمهٔ چشم در دماغ در آید سوال
پس اشک از دماغ از راه چشم چگونه می‌ریزد جواب
اشک از راه مسام می‌ریزد مانند عرق و چیزیکه داخل شود از
راه مسام شکنندهٔ روزه نیست چنانچه اگر غسل کند کسی از آب
سرد و ادراک کند سردی آن را در جگر پس روزه او
نمی‌شکند * مسئله ۶ * بسبب بوسه گرفتن روزه نمی‌شکند
بشرطیکه انزال نشود زیرا چه در این صورت چیزی منافی
روزه یافته نمی‌شود نه صورةً و نه معنیً اما صورةً پس آن
ظاهر است و اما معنیً پس بجهت آنکه انزال یافته نشد
و طلاق رجعت بعد از طلاق رجعی و مصاهرت چه آن بسبب
بوسه ثابت می‌شود زیرا چه مدار حکم رجعت و مصاهرت بر سبب
است بنا بر آنچه ذکر آن خواهد آمد در موضع آن ان شاء الله تعالی
* مسئله ۷ * روزه دار اگر بوسه بگیرد یا لمس کند و
بسبب آن انزال شود پس روزه او می‌شکند و بر و قضای آن لازم
می‌آید نه کفاره زیرا چه در این صورت جماع که منافی روزه است

قضای باشد میشود و وجود مشابهی اگرچه متحقق باشد برای
وجوب قضا کافی است احتیاطاً و اما وجوب کفاره پس آن موقوف
است بر کمال جنایت چه کفاره چیزیست که مندفع میشود
بسبب شبهه مانند حدود و قصاص * مسئله ۸ * روزه دار را
بوسه گرفتن مضایقه نیست بشرطیکه ویرا اعتماد باشد بر ذات
خود که جماع یا انزال نخواهد کرد و وقتیکه این اعتماد نباشد
پس در اینهنگام ویرا بوسه گرفتن مکروه است زیرا چه عین
بوسه شکننده روزه نیست ولیکن گاهی مآلاً خود
باعث جماع یا انزال میشود که شکننده روزه است پس اگر آن
شخص را اعتماد باشد که از جماع و انزال محفوظ خواهد ماند
پس در حق او عین بوسه اعتبار نموده میشود و آن مباح گردانیده
میشود در حق او و اگر ویرا این اعتماد نباشد پس اعتبار نموده
میشود در حق او آنچه آخر کار است پس مکروه داشته میشود
بوسه گرفتن در حق او و شافعی رح این تفصیل نکرده است بلکه
گفته است که بوسه گرفتن مباح است روزه دار را در هر دو صورت
و دلیل علمای ما که مذکور شد حجت است برا و * مسئله ۹ *
مباشرت مانند بوسه گرفتن است نزد ابوحنیفه رح بنا بر ظاهر

روایت و مرویست که نزد محمد رح مباشرت فاحشه مکروه است
زیراچه مباشرت فاحشه غالبا از فتنه خالی نمیباشد و آن عبارت
است ازینکه زن و مرد باهم برهنه شده معانقه نمایند باین
طور که ظاهر فرج هریک مس کند ظاهر فرج دیگر را
* مسئله ۱۰ * اگر مگس در آید در حلق روزه دار روزه
نمی شکند بنابر استحسان و مقتضای قیاس این است که روزه
او بشکند زیراچه چیزیکه بسبب آن روزه میشکند در جوف
او در آمده است اگرچه آن چیز از قسم غذا و ماکولات نیست
مانند تراب و سنگریزه و وجه استحسان این است که مگس
در حلق او بغیر اختیار او در آمده است و او بر احتراز ازان قادر
نیست پس آن مانند غبار و دخان است * مسئله ۱۱ * اگر
قطره باران یا برف در آید در حلق روزه دار پس در ینصورت
اختلاف است و اصح این است که روزه میشکند چه احتراز ازان
ممکن است به پناه گرفتن زیر خیمه یا سقفی * مسئله ۱۲ *
بسبب خوردن پاره گوشت که در میان دندانهای صایم میماند
روزه نمیشکند ولیکن این وقتی است که آن پاره گوشت
قلیل باشد و اگر کثیر باشد پس بسبب خوردن آن روزه

بشکند و فرقی نیست که در هر دو صورت روزه میشکند
زیرا چه دهن در حکم ظاهر بدنست لهذا بسبب آب در دهن
دادن روزه نمیشکند و د [illegible] علمای ما این است که قلیل از آن
تابع دندان ها است بمنزلهٔ آب دهن بخلاف کثیر که آن تابع
دندان نیست چه کثیر در دندانها نمی ماند و حد آنکه مقدار
نخود کثیر است و کم از آن قلیل و آنچه مذکور شد در صورتی است
که آن را از دهن برآورده نخورده نباشد و اگر آن را از دهن برآورده
بخورد باید که روزه بشکند چه از خارج در جوف درآمده است
چنانکه از محمد رح مرویست که روزه دار اگر قدری بخورد کنجد بیرون از
میان دندانهای خود روزه نمیشکند و اگر دانهٔ کنجد را ابتدا
از خارج گرفته فرو برد روزه میشکند و اگر آن را بخاید روزه نمیشکند
چه آن دانه بسبب خائیدن در دهن پریشان میگردد و چیزی
از آن باندرون حلق نمیرود * مسئله ۱۳ * در صورتیکه
بخورد گوشت پاره را که باقی مانده بود میان دندانها و پاره مذکور مقدار
نخود باشد قضا لازم می آید نه کفاره نزد ابی یوسف رح و نزد زفر رح
کفاره نیز لازم می آید زیرا چه آن طعام متغیر است مانند گوشت بد بو
و دلیل ابی یوسف رح این است که طبیعت انسان از خوردن آن کراهیت

میکند پس خوردن آن مفسد روزه نمیشود * مسئله ۱۴ * اگر از
روزه‌دار بسبب غلبهٔ غثیان قی بی اختیار برآید روزه نمیشکند
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که قی کند بی اختیار قضا بروی لازم
نیست و هر که قصداً بتکلف قی کند قضا بروی لازم می‌آید و همچنین پر دهن
حکم قی پر دهن و غیر پر دهن هر دو برابر است * مسئله ۱۵ *
اگر روزه‌دار را قی پر دهن نه بر دهن آید و بعد از آن آن قی در حلق فرو
رود پس روزه میشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی پر دهن
هرگاه از جوف در دهن برآید پس آن خارج شمرده میشود و لهذا
بسبب آن وضو میشکند پس آن قی در صورت مذکوره بعد از خروج
داخل شده است در جوف و نزد محمد رح در صورت مذکوره روزه
نمیشکند زیرا چه صورت افطار که عبارت است از خائیدن و فرو بردن
در صورت مذکوره یافته نمیشود و همچنین معنی افطار نیز یافته
نمی‌شود چه قی را کسی غذا نمیکند و اگر روزه‌دار مذکور آن
قی را خود فرو برد پس در این صورت روزه او میشکند باجماع چه او
داخل کرد آن قی را بعد از برآمدن آن پس صورت افطار متحقق شد
* مسئله ۱۶ * اگر قی کمتر از پر دهن تا دهن برآید و باز بحلق فرو
رود روزه نمیشکند چه آن قی خارج شمرده نمیشود و روزه‌دار

فرو برد * مسئله ۱۸ * روزه دار اگر فرو برده سنگریزه را
یا هسته خرما را یا پاره آهن را روزه او میشکند زیرا چه صورت
افطار یافته شد و کفاره لازم نمی آید بجهت آنکه معنی افطار
که عبارتست از داخل شدن چیزیکه از قبیل غذا است
یا از قبیل دوا یافته نشده * مسئله ۱۹ * روزه دار اگر
جماع کند در قبل یا در دبر کسی پس قضای آن روزه لازم می آید
چه روزه بسبب جماع میشکند و کفاره نیز لازم می آید بجهت کمال
جنایت و باید دانست که در صورت جماع کردن در قبل و دبر برای
لازم شدن قضا و کفاره انزال شرط نیست زیراچه بسبب داخل کردن ذکر
در یکی از دو موضع غسل جنابت واجب میشود اگرچه انزال نشود
پس همچنان کفاره نیز لازم خواهد شد و سر آن این است که قضای
شهوت بسبب آن متحقق میشود بدون انزال و شبع و سیری
حاصل میشود و از اینجهت تصریح نموده است که بسبب جماع نمودن
در دبر کفاره لازم می آید بنابر آنکه درین حد لازم نیست انزال و
صحیح و اصح این است که بسبب آن کفاره لازم می آید زیراچه آن جنایت
کامل است بسبب قضای شهوت * مسئله ۲۰ * اگر نخستین جماع کند
مرده را یا چهارپا را پس بر وی کفاره لازم نمی آید انزال شود

نا نشود و نزد شافعی در این صورت نیز کفاره لازم می آید
و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره جنایت کامل است
و آن در صورت مذکوره یافته نمیشود چه کمال جنایت بسبب
قضای شهوت در محل مشتهی متحقق میشود و مرده و بهایم را چه
محل مشتهی نیست و بعد ازان باید دانست که چنانکه نزد علمای ما
بسبب جماع کفاره لازم می آید بر مرد همچنین لازم می آید
بر زن نیز اگر زن بطوع و رضا مکلف که تمکین نموده باشد
و قول شافعی این است که کفاره بر زن لازم نمی آید بدلیل آنکه
وجوب کفاره متعلق است بجماع و جماع فعل مرد است و جز این
نیست که زن محل آن فعل است و قول دیگر این است که کفاره بر زن هم
لازم می آید لاکن متحمل آن میشود مرد یعنی مرد از جانب
زن کفاره وی را ادا کند و مراد ازین تحمل کفاره مال است
نه روزه کفاره و این بنا بر آنست که غسل جنابت واجب می شود
بر زن نیز و بهای آب واجب نمی شود بر مرد و دلیل علمای ما
یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که افطار
کند در روز رمضان پس لازم میشود بروی آنچه لازم میشود
بر مظاهر کننده و این حدیث شامل است زن و مرد هردو را

ودوم این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع
جنایت است که عبارت است از فساد روزه نه عین جماع و زن
شریک مرد است در جنایت مذکوره [illegible] کفاره تعدد جاری نیست
زیرا چه کفاره یا عبادت است یا عقوبت و در هیچ یکی از این هر دو [illegible] بدل
جاری نیست * مسئله ۲۱ * اگر شخصی بعد از نیت روزه
روزه رمضان را بشکند یا بخورد که بخورد یا بنوشد چیزیرا
از قسم غذا یا دوا پس بر وی قضا و کفاره هر دو لازم می آید و شافعی رح
گفته است که بر وی کفاره نیست زیرا چه وجوب کفاره در شرع بسبب
جماع بخلاف قیاس است چه وجوب کفاره برای دفع گناه است
و دفع آن بسبب توبه حاصل میشود پس از روی قیاس بسوی
کفاره حاجت نیست و هرگاه وجوب کفاره در صورت جماع بخلاف
قیاس است پس قیاس چیزی دیگر مثلا اکل و شرب بر آن متصور
نیست و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع
جنایت است که عبارت است از افطار روزه رمضان بر وجه کمال
و این سبب در صورت اکل و شرب نیز متحقق است و هرگاه
بجهت کفاره این گناه در صورت جماع اعتاق بنده واجب است
پس معلوم شد که توبه مکفر این گناه نیست چنانچه شافعی رح زعم

ترا براي كفاره واين مخصوص به تست و سواي تو كسي ديگر را
كفايت نخواهد كرد و بايد دانست كه نزد علماي ما كفاره
بترتيبيكه در حديث مذكور است واجب است و حديث مذكور
حجت است بر شافعي رح در مخير گردانيدن صاحب كفاره بيكي
ازين سه چيز بدون ترتيب زيرا چه مقتضاي آن حديث ترتيب
است و نيز حجت است بر مالك رح در نفي تتابع روزه زيرا چه در
حديث مذكور بآن نص است * مسئله ۲۳ * اگر شخصي جماع كند
در غير قبل و دبر و بسبب آن انزال شود پس روزه او ميشكند و قضاي آن بر و
لازم مي آيد بسبب آنكه جماع معنيً از وي يافته شده است
و كفاره آن بر او لازم نمي آيد زيرا چه جماع صورةً درين صورت
يافته نشده است * مسئله ۲۴ * بسبب شكستن روزه غير
رمضان كفاره لازم نمي آيد زيرا چه شكستن روزه رمضان
جنايت عظيم است پس شكستن روزه ديگر بآن ملحق نخواهد
شد * مسئله ۲۵ * بسبب حقنه نمودن روزه ميشكند و
همچنين بسبب دوا انداختن در بيني و گوش بجهت آنكه پيغمبر
صلعم فرموده است كه بسبب آمدن چيزي در اندرون بدن
روزه ميشكند و بجهت آنكه [illegible] بصورت يافته ميشود معنيً

بسبب دوای تر روزه نخواهد شکست چنانچه بسبب دوای
خشک نمیشکند و دلیل ابوحنیفه رح این است که رطوبت دوا
و رطوبت جراحت بهم آمیخته داخل میکنند بمدوی اسفل پس
میرسد بجوف و دماغ بخلاف دوای خشک چه آن نشف میکند
رطوبت جراحت را پس بسبب آن دهن جراحت بند میشود
* مسئله ۲۸ * اگر شخصی در سوراخ ذکر خود چیزی
از دوا تقطیر نماید پس روزه او نمیشکند نزد ابوحنیفه رح
و ابویوسف رح گفته است که روزه او میشکند و قول محمد رح
درین مسئله مضطرب است و وجه قول ابی یوسف رح موافق زعم
او این است که از ذکر تا جوف منفذی است لهذا بول از آن
بیرون میشود و وجه قول ابوحنیفه رح موافق زعم او این است که
از ذکر تا جوف منفذی نیست بلکه مثانه حایل است میان
آن هر دو و بول از راه مثانه میچکد و این از باب فقه نیست
* مسئله ۲۹ * اگر شخصی چیزی از طعام در دهن خود
بگیرد برای دریافتن مزه آن و فرو نبرد آنرا پس روزه او نمیشکند
زیرا که درین صورت اکل و شرب اصلا یافته نمیشود نه صورةً
و نه معنیً و لیکن آن مکروه است زیرا که او را [illegible]

بجهت آنکه احتمال است که چیزی در حلقش در آید و فرو
رود * مسئله ۳۳ * مکروه است مرزن را که برای طفل خود
طعام را بخاید ولیکن وقتی مکروه است که ویرا از آن گزیر
باشد و وجه دیگر کراهیت این آنست که در مسئله سابق مذکور
شد و اما وقتیکه ویرا از آن گزیر نباشد پس درین هنگام
خائیدن طعام برای طفل خود ویرا مکروه نیست بجهت محافظت
فرزند صغیر و محافظت آن براو واجب است لهذا اگر ویرا خوف
هلاکت طفل خود باشد افطار کردن ویرا جایز است * مسئله ۳۴ *
بسبب خائیدن چیزیکه بسبب آن بن دندان محکم می شود
و آنرا علک میگویند چون کندر وغیره روزه نمیشکند زیرا چه
آن در جوف نمیرسد و بعضی گفته اند که بسبب آن روزه میشکند مگر
وقتیکه مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعض اجزای آن
در جوف میرسد و بعضی گفته اند که بسبب خائیدن علک سیاه
روزه میشکند اگرچه مرکب باشد زیراچه علک سیاه
بسبب خائیدن شکسته میشود و بحلق میرسد و باید دانست
که نزد کسیکه بسبب خائیدن علک روزه نمیشکند
آن مکروه است مر روزه دار را بجهت آنکه در آن

گناه روزه است و بجهت آنکه آن منشای تهمت افطار است
و باید دانست که حنا بستن علک مر زنان را مکروه نیست وقتیکه
روزه دار نباشد چه آن قایم مقام مسواک است در حق زنان
و بعضی گفته اند که مردان را خاییدن علک بغیر علت مکروه
است اگرچه روزه دار نباشد زیرا چه دران مشابهت بازنان
است * مسئله ۴۳ * روزه دار را سرمه در چشم کشیدن و
روغن بر سبلت مالیدن مضایقه نیست چه این نوعی از انها
است و منافی روزه نیست نه صورةً نه معنیً و باید دانست که
پیغمبر صلعم ترغیب داده است در روز عاشوره بدو چیز یکی آنکه
اول سرمه کشیدن در چشم و دوم روزه داشتن و باید دانست
که سرمه کشیدن در چشم مردان مضایقه نیست اگر
بقصد تداوی باشد نه بقصد زینت و همچنین روغن مالیدن
در سبلت نیز مستحب است اگر بقصد زینت نباشد چه روغن
مالیدن بمنزله خضاب است و مرد را نباید که روغن در ریش بمالد
تا ریش دراز گردد وقتیکه ریش او بمقدار مسنون باشد و دراز
کردن از قبضه است * مسئله ۴۴ * روزه دار را در اثنای روز مسواک
از خواه سبز باشد تر یا بی مضایقه نیست خواه در اول روز خواه

در آخر آن زمراحه پیغمبر صلعم فرموده است که بهترین خصلتهای
روزه دار استعمال مسواک است و این حدیث مطلق است
و در ان تفصیل نیست میان خشک و تر و میان اول
روز و آخر روز و شافعی رح گفته است که روزه دار را استعمال
مسواک در آخر روز مکروه است زیرا که بسبب آن زایل
میشود اثر روزه که نیک و محمود است و آن عبارت است از بوی که
در دهن روزه دار حادث میشود بسبب روزه و این بوی مانند خون
شهید است پس ازاله آن نباید کرد و علمای مذهب حنفی جواب
میدهند و میگویند که بوی اثر عبادت است پس اخفای آن
سزاوار است بخلاف خون شهید چه این اثر ظلم است
والله اعلم

فصل * مسئله * اگر شخصی در ماه
رمضان بیمار باشد و بترسد از اینکه اگر روزه خواهد داشت
بیماری او زیاده خواهد شد پس جایز است او را که روزه ندارد
و بعد از یافتن صحت قضا کند آن را و شافعی رح گفته است
که بیمار را افطار کردن در روز رمضان جایز نیست مگر
وقتیکه خوف هلاکت باشد یا خوف تلف شدن عضوی از

اعضا باشد مانند تیمم وعلماي ما ميگويند كه زيادتي بيماري
وآمدن آن گاهي موجب هلاكت ميشود پس احتراز
از آن واجب است * مسئله ٢ * مسافر را اگر روزه داشتن
ضرر نباشد پس افضل اين است كه روزه دارد و معهذا اگر روزه
ندارد جايز است زيرا چه سفر خالي از مشقت نمي باشد
پس نفس سفر علت رخصت گردانيده شده بخلاف بيماري چه در
بيماري گاهي تخفيف ميشود بسبب روزه لهذا در بيماري
شرط نموده شده كه خوف ضرر باشد وشافعي رح گفته است كه مسافر را
روزه نداشتن افضل است زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است كه
در حالت سفر روزه داشتن نيكو نيست ودليل علماي ما اين است
كه ماه رمضان افضل است به نسبت ماههاي ديگر پس اداي
روزه در ماه رمضان اولى خواهد شد وحديثيكه شافعي رح
آورده است پس مراد از آن اين است كه اگر روزه داشتن در سفر
موجب جهد ومشقت باشد پس روزه داشتن نيكو نيست * مسئله ٣ *
اگر بيماري بيمار امتداد كشيد وبعد از گذشتن ماه رمضان نيز باقي ماند
وبعد از آن بيمار مذكور بميرد پس قضاي روزه رمضان بر او واجب
نيست وهمين حكم مسافر است زيرا چه خدا يتعالى در قرآن مجيد

فرموده است که هر که در ماه رمضان بیمار باشد یا مسافر پس باید
که در ایام دیگر روزه رمضان را قضا نماید و بیمار و مسافر مذکور در
ایام دیگر را نیافتند * مسئله ۴ * اگر بیمار بعد از گذشتن ماه
رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان مقیم کرده
قضای روزه رمضان بر آنها لازم می آید بقدر ایام صحت و اقامت
چه آنها آنقدر از ایام دیگر را یافتند و باید دانست که فایده
این وجوب قضا بر بیمار و مسافر مذکور این است که بر آنها واجب
است که وصیت نمایند کسی را باینکه بعوض هر روزه نصف صاع از
گندم یا یک صاع از جو و غیره مانند صدقه فطر بفقیران بدهد و باید
دانست که طحاوی رح ذکر کرده است که در این اختلاف است
میان ابی حنیفه و ابی یوسف رح و میان محمد رح و آن اختلاف
این است که نزد شیخین رح قضای جمیع روزه ماه رمضان
لازم است مر بیمار را اگر یکروز هم صحت یابد بعد از گذشتن
ماه رمضان و نزد محمد رح لازم میشود مر او را قضای روزه رمضان
بمقدار ایام صحت و این صحیح نیست بلکه آنها متفق اند بر
اینکه لازم نیست مر او را مگر قضای روزه ها بمقدار ایام صحت
پس وصیت کردن بفدیه ها بقدر روزه ها بر او لازم است وجو

این نیست که اختلاف است میان شیخین رح و میان محمد رح
در صورتی و آن این است که اگر شخصی نذر کند روزه یا ماه
معین را و بعد از ان در آن ماه بیمار شود پس اگر یک روز
نیز از بیماری صحت و شفا یابد و بعد از ان بمیرد پس نزد
شیخین رح لازم می آید او را که وصیت کند بفدیه دادن برای
روزه تمام ماه مذکور و نزد محمد رح لازم نیست او را مگر وصیت
کردن بفدیه دادن برای روزه های آن قدر روزها که در ان
صحت یافته شود و دلیل شیخین رح این است که نذر مذکور
سبب وجوب روزه تمام آن ماه است پس در صورت مذکوره اثر
آن ظاهر خواهد شد در حق خلف آن که فدیه است بخلاف
قضای روزه رمضان چه قضای روزه آن قدر روزها را لازم است
که در آن صحت یافته بود بعد از ماه رمضان زیرا چه در این صورت سبب
وجوب قضا یافتن ایام دیگر است پس هر قدر ایام دیگر را
که خواهد یافت قضای روزه بمقدار آن واجب خواهد شد
* مسئله ۰ * روزه های رمضان که فوت شود قضا کردن آن
پی در پی ضرور نیست بلکه قضا کننده مختار است اگر خواهد
متفرق قضا کند آن را و اگر خواهد پی در پی قضا کند زیرا چه

قسمیکه دلالت میکند بر وجوب قضا مطلقاً است و مردود بودن را شامل است ولیکن مستحب این است که پی در پی قضا کند تا اسقاط واجب بزودی حاصل شود * مسئله ۶ * اگر شخصی قضا نکرده روزه های رمضان را که فوت شده بود حتی که رمضان دیگر رسید پس باید که ادا کند روزه رمضان موجود را چه وقت آن موجود است و بعد ازان قضا کند روزه رمضان گذشته را چه آن وقت قضا است بر شخص مذکور و بسبب تا خیر قضای رمضان اول تا رمضان دیگر فدیه واجب نمیشود زیرا چه وی را تاخیر آن جایز است و لهذا وی را جایز است که بعد از گذشتن رمضان اول روزه نفل دا ر دا کرده خواهد * مسئله ۷ * زن حامله یا زن شیر دهنده صغیر را اگر بسبب روزه داشتن خوف هلاکت باشد در حق آنها یا در حق صغیر آنها پس آنها را جایز است که افطار نمایند برای دفع حرج و بعد ازان در وقت قدرت آن قضای آن نمایند و بر آنها کفاره لازم نمی آید زیرا چه آنها افطار نموده اند بسبب عذر و همچنین بر آنها فدیه نیز لازم نیست و شافعی رح میگوید که در صورت خوف هلاکت در حق ولد فدیه بر آنها لازم می آید و شافعی رح اینهارا

در ینصورت بر شیخ فانی قیاس نموده است وعلمای ما میگویند که
وجوب فدیه در حق شیخ فانی خلاف قیاس است [illegible]
مذکوره بجهت خوف هلاکت فرزند ور [illegible] فانی [illegible]
نیست زیرا چه شیخ فانی را خوف هلاک خود نیست و روزه
بر او واجب است و بعد از وجوب از ادای آن عاجز شده است
بسبب خوف مذکور بخلاف زن مذکوره چه وی را خوف
هلاک فرزند است و روزه واجب است بر او نه بر فرزند مذکور
* مسئله ۸ * شیخ فانی که بروزه داشتن قادر نیست جایز
است وی را که افطار کند و بجهت هر روزه نصف صاع گندم
یا یکصاع از جو و خرما بدهد بمسکینان چنانچه کفاره
میدهد و دلیل این مسئله آیة قرآن است چه خدای تعالی در قرآن
مجید فرموده است که فدیه واجب است بر کسانیکه طاقت
روزه نمیدارند * مسئله ۹ * اگر شیخ فانی بعد از ادای فدیه
قادر شود بر روزه داشتن پس حکم فدیه دادن باطل میگردد
و روزه داشتن بر او واجب میشود زیرا چه فدیه دادن خلف روزه
است و شرط خلف شدن آن این است که او از اصل عاجز باشد
دایما * مسئله ۱۰ * اگر بمیرد شخصی که بر ذمه او قضای

روزهٔ رمضان است پس ولیّ او را لازم است که از جانب او
فدیه دهد و فدیهٔ هر روز نصف صاع از گندم است و یک صاع
از جو و خرما است و لیکن ادای فدیه دادن از جانب او ولی او را
وقتی لازم است که وصیت کرده باشد بآن و دلیل مسئله این است
که شخص مذکور بر آن روزه‌ها چون گذشت از ادای روزه پس
مانند شیخ فانی گشت و بعد از این باید دانست که برای لازم
شدن فدیه بر ولی او وصیت شرط است نزد علمای ما و نزد
شافعی رح شرط نیست و همچنین اختلاف است در زکوة یعنی
شخصی که ادای زکوة بر او واجب شده است اگر پیش از
ادای زکوة بمیرد پس نزد علمای ما ولی ورا لازم است که از
جانب او زکوة ادا نماید بشرطیکه وصیت کرده باشد بآن و
نزد شافعی رح ولی ویرا باید که زکوة از جانب او ادا نماید و وصیت
برای آن شرط نیست و دلیل شافعی رح این است که فدیه
روزه و زکوة حقهای مالی است که در آن نیابت جاری است.
مانند دینهای بندگان و دلیل علمای ما این است که ادای فدیه
روزه و ادای زکوة عبادت است پس ضرور است که ادا کننده مکلف
باشد و اختیار او باقی نمیشود مگر باینطور که وصیت نماید

بازیرا چه ارث جبری است نه اختیاری و بوراث لازم باید ورا ...
که وصیت مذکوره تبرع است هر اینه الهذا در ثلث مال جاری
نموده میشود و باید دانست که نزد مشایخ نماز مانند روزه است
در حکم فدیه از روی استحسان و هر نماز بمنزله یک روزه
است و همین صحیح است * مسئله ۱۱ * جایز نیست که ولی
میت روزه دارد و نماز گذارد از جانب او زیرا که پیغمبر
صلعم فرموده است که کسی از جانب کسی روزه ندارد و نه
کسی نماز گذارد از جانب کسی * مسئله ۱۲ * اگر شخصی
شروع نماید در روزه نفل یا در نماز نفل و بعد از ان فاسد کند
آنرا پس بر او قضای آن لازم است و شافعی رح میگوید که
لازم نیست و شخصی گوید هر قدر که از روزه و نماز نفل
بجا آورده است متبرع است پس بر او لازم نیست که در مقدار
باقی تبرع نماید و دلیل علمای ما این است که هر قدر از نماز
و روزه نفل که بعد از شروع بجا آورده است عبادت و عمل
نیک است و اتمام باقی برای محافظت آن قدر واجب است
پس ضرور است که باقی را باتمام رساند تا آن قدر که بجا
آورده است باطل نگردد چه ابطال عمل نیک منع است و

شرع و سرکاه اتمام باقی واجب گشت پس بسبب ترک آن قضا
لازم خواهد شد * مسئله ۱۳ * اگر شخصی در روزه نفل
شروع نماید پس او را بعد از زوال نیز افطار کردن بغیر
عذر [illegible] روایت [illegible] آنکه در انتها
یا ابتدا عذری نیک لازم می آید ولیکن باید دانست که بی عذر
هم افطار کردن پیش از زوال مباح است پس باید دانست
که ضیافت عذر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است در حق
کسیکه صاحب روزه نفل است و او را کسی ضیافت نموده که
افطار کن و عوض آن یک روزه قضا کن * مسئله ۱۴ *
اگر کودکی بالغ گردد یا کافری مسلمان شود در روز ماه رمضان
پس باید که در باقی آن روز امساک نماید و چیزی نخورد که
روزه احتمال دارد و برای ادای حق وقت مشابهت روزه داران
ومع هذا اگر افطار نماید در باقی روزه مذکور پس برای قضای
آن لازم نمی آید زیرا که روزه داشتن در آن وقت واجب نیست
بر آنها و بعد از آن روز در روزه دیگر باید که روزه دارند
زیرا که سبب وجوب روزه و اهلیت آن هر دو متحقق شده و بر
آنها قضای روزه های گذشته واجب نیست نه قضای روزه

آنروز که دران بالغ یا مسلمان گشت و نه قضای روزه های
گذشته سوای آنچه آنها بان مخاطب و مکلف نبودند
بخلاف نماز چه اگر صبی بالغ شود یا کافر مسلمان شود
در آخر وقت نماز پس بر او قضای آن نماز واجب
میشود زیراچه سبب وجوب نماز وقتی جزء متصل بادای
آنست و در صورت مذکوره اهلیت نماز نزد آن جزء یافته
میشود و سبب وجوب روزه رمضان جزء اول از روز است و در
صورت بالغ شدن صبی یا مسلمان شدن کافر در روز
رمضان اهلیت آنها در جزء اول آن یافته نمیشود و از ابی
یوسف رح مرویست که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود
صبی پیش از زوال پس درینصورت بر آنها قضای روزه آنروز لازم
است زیراچه آنها درینصورت وقت نیت را یافتند و آنچه اول
مذکور شد ظاهر روایت است و وجه آن این است که وجوب
روزه متجزی نیست چنانچه ادای آن متجزی نیست و در
صورت مذکوره آنها را اهلیت وجوب نیست در اول آنروز
ولیکن باید دانست که درصورتیکه صبی بالغ شود پیش از
وقت زوال جایز است او را که نیت روزه نفل نماید دران روز

اگر کافر مسلمان شود پیش از وقت زوال پس وی را جایز نیست
که نیت روزهٔ نفل نماید در آن روز زیرا چه کافر را اهلیت روزهٔ
نفل نیز نبود در اول روز و صبی را اهلیت روزهٔ نفل بود * مسئله ۱۳ *
اگر مسافر را نیت افطار پیدا شد و بعد از آن داخل شود
در شهر خود پیش از وقت زوال و بعد از آن نیت روزه نماید جایز است
خواه روزهٔ نفل باشد خواه روزهٔ فرض زیرا چه سفر منافی
اهلیت وجوب نیست و نه منافی صحت شروع در روزهٔ نفل بلکه
اگر مسافر پیش از وقت زوال در ماه رمضان داخل شود
در شهر خود واجب است بر او که نیت روزهٔ رمضان نماید زیرا چه
موجب اباحت افطار که سفر بود در وقت جواز نیت زایل گشت
چه پیش وقت مبنی کرد وقت نیت است لهذا اگر شخصی مقیم باشد
در اول روز رمضان و بعد از آن سفر اختیار کند و مسافر شود
پس وی را در آن روز افطار مباح نیست پس در صورتیکه مسافر
مقیم گردد پیش از وقت زوال بطریق اولی مباح نخواهد شد
وی را افطار در روز رمضان و لیکن در این هر دو صورت اگر
افطار کند شخص مذکور کفاره بر او لازم نمی آید بجهت شبهه
اباحت افطار * مسئله ۱۴ * اگر شخصی در رمضان

مگر علیحده کرده اعنی بیهوش گردد پس بر او واجب نیست
قضا نمودن روزهٔ آن روز که در آن بیهوشی عارض شده است
چه روزهٔ آن روز صحیح است بجهت آنکه ظاهر همین است
که شخص مذکور نیت روزهٔ آن روز نموده باشد پس اما اگر
با نیت روزه با قصد شده و همین حکایت روزهٔ آینده و قضا کرده هر روزه
روز ماه که بعد آن روز است چه هر روز های دیگر از بیبانند
نشده است و اگر شخصی بیهوش شود شب اول رمضان پس قضا
خواهد کرد تمام روزه های رمضان را مگر روزهٔ غرهٔ رمضان را
چه ظاهر این است که نیت روزهٔ در این شب کرده باشد و امام الملک
در شگفتست که برا و قضای روزه های دیگر سوای غره نیز واجب
نیست زیرا چه روزهٔ تمام رمضان بیک نیت ادا میشود نزد مالکیه
مرچنانچه اعتکاف یکماهه بیک نیت جایز میشود و نزد
علمای ما برای هر روزهٔ رمضان نیت علیحده ضرور است زیرا چه
روزهٔ هر روز عبادت علیحده است بجهت آنکه میان هر دو روز
واصل میشود زمانی که وقت روزه نیست بخلاف اعتکاف یکماهه
چه آن عبادت واحده است بجهت آنکه میان اعتکاف دو روز
فاصل نیست زمانی که قابل اعتکاف نباشد * مسئله ۱۷ *

اگر بر شخصی حالت اغما یعنی بیهوشی در تمام ماه
رمضان مستولی باشد پس او روزهٔ تمام رمضان قضا خواهد کرد
زیرا چه اغما نوعی از بیماری است که بسبب آن قوای انسان
ضعیف میگردد و عقل او زایل نمیشود پس بیماری مذکور
مانع است که بسبب آن تاخیر روزه جایز میشود نه که بسبب
آن روزه ساقط میگردد * مسئله ۱۸ * اگر شخصی
دیوانه گردد در تمام ماه رمضان و در تمام ماه دیوانه
باشد پس بر او قضای آن واجب نیست اما امام مالک رح
میگوید که قضای آن بر او واجب است چنانچه در صورت اغما
واجب میشود قضای آن و دلیل علمای ما این است که موجب
سقوط قضا این است که در لزوم حرج است و حالت اغما در تمام ماه قایم
نماند ماه تا حرج لازم آید پس واجب گردانیدن قضا
در صورت اغما حرج لازم نمی آید و جنون و دیوانگی در تمام
ماه غالبا بر قرار میماند پس در این صورت بسبب واجب
گردانیدن قضای روزه رمضان بر او حرج لازم می آید
* مسئله ۱۹ * اگر دیوانه هوشیار شود در بعض ایام رمضان پس
واجب میشود بر او قضای روزه های گذشته و قول شافعی رح میگوید

که برای ادای روزه‌های گذشته واجب نیست بسبب عدم اهلیت
پس قضای آن نیز بر او واجب نخواهد شد چه وجوب قضا
فرع وجوب ادا است و این دیوانه مانند آن دیوانه است که در
تمام ماه دیوانه باشد و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب
[illegible] ماه رمضان است و آن متحقق است و دیوانه اهلیت این
دارد [illegible] برذمه او چیزی واجب شود و مراد ما از اهلیت روزه
برذمه [illegible] مذکور فایده است و آن این است که روزه از و
مطلوب گردد بطوریکه حرج لازم نشود در ادای آن بخلاف
دیوانه که در تمام ماه دیوانه باشد چه اگر روزه رمضان بر او
واجب شود حرج لازم می‌آید در وجوب روزه پس در حق او فایده
نیست و تمام این در خلافیات مذکور است و بعد از این باید دانست
که جنون اصلی و جنون عارضی هر دو برابر است در آنچه مذکور شد و بعضی
گفته‌اند که این ظاهر روایت است و از محمد رحمه روایت است که میان
اصلی و عارضی فرق است زیرا چه صبی که بالغ شود در حالت جنون
او در حکم صبی است پس او مکلف نیست بخلاف آنکه اگر کسی
بالغ شود در حالت ثبات عقل و هوش و بعد از آن دیوانه گردد چه او
محتاط و مکلف میشود و این مختار بعض متاخرین است

* مسئله ۲۰ * اگر شخصی در ماه رمضان اصلا نیت نکند نه
نیت روزه و نه نیت افطار پس براو قضای آن لازم است و زفر رح گفته است
که ادا میشود روزه او و قضای آن براو لازم نمی آید زیرا که
نزد او روزه رمضان بدون نیت ادا می شود در حق کسیکه
صحیح البدن و مقیم باشد زیرا چه امساک در روزه رمضان
واجب است براو پس بهر وجه که یافته خواهد شد واقع خواهد شد
از روزه رمضان چنانچه اگر هبه کند کسی تمام نصاب بفقیر بدون
نیت زکوة ادا میشود زکوة و دلیل علمای ما این است که امساک
در روز رمضان واجب است بطوریکه عبادت شود و عبادت نمیشود بدون
نیت و مسئله هبه نمودن نصاب مر فقیر را پس نگاه آورده است
آن را زفر رح پس در آن نیت زکوة یافته می شود بجهت آنکه
هبه نمودن مر فقیر را تصدق است پس نیت هبه عین
نیت تصدق است باعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب
الزکوة کرده شده است * مسئله ۲۱ * اگر شخصی در ماه رمضان
وقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت و بعد از آن خورد
چیزی پس براو کفاره لازم نمی آید نزد ابوحنیفه رح و زفر رح
گفته است که براو کفاره لازم است زیرا چه نزد او روزه رمضان بغیر

نیت ادا میشود و صاحبین رح میگویند که شخص مذکور اگر چیزی خورده باشد پیش از وقت زوال کفاره لازم میشود برا و زیرا چه وی را تا هنوز قدرت برادای روزه بود و آن فوت شد بسبب خوردن پس حکم او حکم کسی است که از غاصب غصب کند و دلیل ابوحنیفه رح این است که وجوب کفاره متعلق است بشکستن روزه و بسبب خوردن چیزی در باصورت روزه نمیشکند بلکه آن بازمانده است از ادای روزه چه حقیقت روزه یافته نمیشود بدون نیت * مسئله ۲۲ * اگر زنی را حیض یا نفاس آید در ماه رمضان پس باید که او افطار کند و بعد از رمضان قضا کند آن را بخلاف نماز چه بر او قضا نمودن نمازهای ایام حیض و نفاس واجب نیست بجهت آنکه در آن حرج است چنانچه بیان آن در کتاب الصلواة گذشته است * مسئله ۲۳ * اگر مقیم شود مسافر یا از حیض پاک شود زن در روز رمضان بعد از وقت زوال پس واجب است که در باقی آن روز امساک نمایند و چیزی نخورند و شافعی رح گفته است که این امساک واجب نیست و همین اختلاف است در حق هر کسی که اهلیت وجوب روزه و برا حادث شود در اول روز اهل آن نبود و دلیل شافعی رح این است که امساک مذکور مشابه روزه

لست واصل روزه براو واجب نیست پس این مشابهة نیز براو واجب
نخواهد شد چه این مشابهة برکسي واجب میشود که اصل روزه
براو واجب باشد چون کسیکه افطار کند قصداً یا خطا
پس براو لازم است که باقي روز امساک نماید
وعلماي ما میگویند که وجوب امساک در حقیقة اشخاص
مذکوره بطریق خلافت نیست بلکه بطریق اصالت است براي
اداي حق وقت چه آن وقت واجب التعظیم است سوال پس
باید که برمریض ومسافر وزن صاحب حیض ونفاس
امساک واجب شود براي تعظیم وقت وحال آنکه چنین
نیست جواب امساک برآنها بجهت آن واجب نیست که
عذر آنها که مانع جواز نیازروزه است موجود ومتحقق
است پس با وجود عذر چنانچه روزه واجب نیست همچنین
امساک که مشابه روزه است نیز واجب نخواهد شد
* مسئله ۴۴ * اگر شخصي سحور کرد بشک آنکه
شب است وبعد ازان ظاهر شود که فجر است یا در آخر روز افطار کند
بگمان آنکه آفتاب غروب شده است وبعد ازان معلوم شود که آفتاب
غروب نشده است پس درین هر دو صورت در باقي روز امساک

بر و لازم است بجهت اداي حق وقت بقدر امکان و بجهت
دفع تهمت و بعد از رمضان روزهٔ آنروز قضا خواهد کرد زیرا چه
قضا جابر مضمون روزه است بمثال آن چنانکه در حق مریض و مسافر
است و کفاره بر و لازم نیست زیرا چه جنایت در بین هر دو صورت
قاصر است بجهت آنکه دیده و دانسته در روز رمضان
چیزی نخورده است و پیوسته که در روز [illegible]
پنداشت که آفتاب غروب شده است [illegible]
[illegible] آفتاب غروب نشده است [illegible]
[illegible] است از افطار
در روز رمضان بالکلیه امر نافذ الشرع واقع شد و قضای یکروزه
بر وی آسان است * مسئله ۳۵ * طعام خوردن در آخر شب
در ماه رمضان که آنرا سحور میگویند مستحب است
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که چیزی بخورید در وقت
سحر بدرستیکه در بین طعام برکت است و بدانکه در طعام
سحر تاخیر مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
سه چیز از اخلاق پیغمبران است یکی تعجیل در افطار دوم تاخیر در
سحور و سوم استعمال مسواک ولیکن باید که در خوردن طعام سحر

آنقدر تأخیر نکند تا شک واقع شود در طلوع فجر و هر گاه
شک واقع شود در آن بهتر افضل است ترک طعام سحر تا از ارتکاب
حرام محفوظ ماند و لیکن در صورت شک ترک سحور واجب
نیست بلکه اگر با وجود شک سحور کند روزه او درست میشود
زیرا که اصل در اینوقت بقای شب است پس بسبب شک حکم کرده
نمیشود باینکه شب باقی نیست و از ابی حنیفه مروی است که
اگر باشد شخصی در موضعیکه طلوع فجر در آنجا ظاهر نمیشود
یا شب شب مهتاب باشد یا در آن شب ابر باشد یا در چشم آن شخص
قصور بینائی باشد پس آن شخص را نباید که در حالت شک سحور
کند و اگر کند گنهگار خواهد شد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
که ترک نمائید چیزی را که در آن شک باشد و اختیار کنید چیزی را که
بی شک باشد و اگر در ظن او چنین افتد که در وقت سحور صبح
دمیده بود پس بر وی قضای آن روزه لازم است بنا بر ظن او و هم در آن
احتیاط است و بنا بر ظاهر روایت بر وی قضا لازم نیست زیرا چه یقین
زائل نمیشود مگر بیقین دیگر که مثل او است و ویرا اول یقین
شب بود پس آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه یقین این
حاصل شود که در آن وقت صبح دمیده بود و اگر بعد از آن ظاهر

شود که در آنوقت ایام صبح دمیده بود پس بر وی کفاره لازم
نمی آید زیرا چه او در صحت سحور اعتماد نموده بود بر دلیل
ظاهر که عبارت است از بقای شب بحسب ظاهر چه شب اصل است
پس در صورت مذکوره ثابت نشد که دیده و دانسته در وقت
صبح طعام خورده است * مسئله ۲۶ * اگر شخصی را شک باشد
در غروب شدن آفتاب پس روا نیست وی را که افطار نماید زیرا چه
اصل در اینصورت روز است و معهذا اگر افطار نماید بر وی قضای
آن روزه لازم می آید بجهت آنکه در اینصورت روزه اصل است
و ظاهر بقای آنست و اگر در ظن او چنان باشد که او پیش از غروب
آفتاب افطار کرده است پس بر وی قضای آن روزه لازم می آید
و در این اختلاف روایت نیست زیرا چه اصل در اینصورت روز است
و اگر افطار کند در حالیکه وی را شک است در غروب آفتاب
و بعد از آن ظاهر شود که او افطار کرده است پیش از غروب
آفتاب پس سزاوار این است که در اینصورت کفاره نیز لازم
گردد بنظر آنکه روز اصل است * مسئله ۲۷ * اگر شخصی از راه
فراموشی چیزی خورد در روزه رمضان و گمان نمود که بسبب
آن روزه او بشکست و لهذا بعد از آن چیزی خورد عمدا پس بر و

لهذا لازم می‌آید کفاره زیرا که روزه شکستن بسبب خوردن
بفراموشی موافق قیاس است اگرچه بسبب آن روزه نمی‌شکند
بحجت نص حدیث پس شبهه آن در صورت مذکوره معتبر است
چه آن شبهه موافق قیاس است واگر همچنین کند کسی بعد از آنکه
مطلع شود بر حدیث که دلالت میکند بر آنکه بسبب خوردن
بفراموشی روزه نمی‌شکند پس در این صورت نیز کفاره لازم نمی‌آید
در ظاهر الروایت و نیز بر یک روایت از ابو حنیفه و نیز کفاره
لازم می‌آید و همچنین مرویست از صاحبین زیرا که بعد از
اطلاع بر حدیث مذکور شبهه باقی نمی‌ماند و وجه اول این است
که بنظر قیاس شبهه حکمیه باقی است و بسبب اطلاع بر حدیث
مذکور شبهه حکمی منتفی نمی‌شود چنانکه در صورتیکه وطی کند
کسی کنیز فرزند خود را یعنی اگر پدر وطی کند کنیز پسر خود را حد
زنا لازم نمی‌آید خواه آنرا حرام دانسته وطی کرده باشد یا حلال
دانسته زیرا که شبهه آن بنظر دلیل باقی است و آن دلیل
این است که پیغمبر صلعم فرموده است بانسان که تو و مال تو
مر پدر ترا است * مسئله ۲۸ * اگر حجامت نماید کسی
و بعد از آن [illegible] بخورد چیزی را بگمان آنکه روزه او بسبب

بحجامت شکسته است پس بر او قضا و کفاره هر دو لازم می آید
زیرا چه درین صورت گمان او ناشی نشده است از امری که بحسب
ظاهر دلیل شرعی تواند شد پس قضا و کفاره بر او واجب
خواهد شد مگر آنکه فقها ویرا فتوی داده باشند بآنکه
بسبب حجامت روزه میشکند پس درین صورت کفاره بر او لازم
نخواهد شد چه فتوای فقها در حق او دلیل شرعی است همچنین [illegible]
کفاره بر او لازم نمی آید نزد محمد رح اگر رسیده باشد بوی
حدیثی که دلالت میکند برآنکه بسبب حجامت روزه میشکند
زیرا چه قول پیغمبر صلعم کمتر از قول مفتی نیست و از ابی یوسف
رح مرویست خلاف قول محمد رح زیرا چه واجب است بر عامی
که اقتدا نماید بفقها چه او بر شناختن احادیث قادر نیست
و اگر او بعد از رسیدن حدیث مذکور بر تاویل آن نیز
مطلع شده باشد پس بر او کفاره لازم می آید چه در
هنگام شبهه باقی نمانده و نیز گفته اند که قول
اوزاعی رح صورت شبهه است زیرا چه آن مخالف قیاس است
چه روزه شکستن از چیزیست که داخل میشود نه از
چیزیست که خارج میشود و تاویل آن این است که حکم

حدیث مذکور مشهور است در حق کسیکه در زمان آن
فرموده است چه در حق او سکنند روزه منتقض شده بود بنا بر آنچه
منقول است که آنکس را قئی عارض شده بود لهذا حجامت
کننده در حلق او آب ریخته بود * مسئله ۲۹ * اگر شخصی
غیبت کند و بعد از آن عمداً چیزی بخورد بگمان آنکه بسبب
غیبت روزه او شکسته است پس قضا و کفاره بر او هر دو
لازم می‌آید اگرچه فتوی داده باشند او را فقها باینکه
غیبت شکننده روزه است و یا حدیثی باین مضمون
او را رسیده باشد و بر تاویل آن مطلع نباشد زیراچه
شکستن روزه بسبب غیبت مخالف قیاس است و حدیث بغیبت
بحسب ظاهر دلالت میکند بر اینکه غیبت شکننده روزه است
مأول است باجماع و تاویلش این است که بسبب غیبت
نمودن ثواب روزه فوت میشود * مسئله ۳۰ * اگر
جماع کند کسی زن خفته را یا زن مجنونه را در حالیکه
آنها روزه دارانند پس بر آنها قضا واجب است نه کفاره و زفر
و شافعی رح گفته اند که بر آنها قضا واجب نیست مانند
کسیکه بفراموشی بخورد چیزی را بلکه اینها معذورترند

ازو بدنسبت آن کس چه اینها را اصلا قصد نیست وثانیا
علمای ما این است که نسیان وفراموشی بسیار عارض میشود مر
انسان را واکثر متحقق میشود واین نادر است که جماع کند
کسی زن خفته را یا مجنونه را پس قیاس اینها بر
کسیکه بفراموشی میخورد چیزیرا مقبول نیست ولیکن
کفاره بر آنها لازم نیز آید بسبب آنکه از آنها جنایت
صادر نشده است والله اعلم

فصل در بیان روزه که واجب میکند آنرا شخص بر ذات خود اعنی روزه نذر

* مسئله ۱ * اگر بگوید کسی که لله علی صوم یوم النحر
اعنی برای خدا بر من است روزه روز عید اضحی پس لازم است
بر آنکس را که افطار کند در روز عید وقضا کند روزه آن
روز را در روز دیگر زیرا چه نذر مذکور صحیح است نزد
علمای ما ونزد زفر وشافعی رح صحیح نیست زیرا چه این نذر
نذر بمعصیت است بجهت آنکه در حدیث نهی وارد شده است
از روزه داشتن در روز عید اضحی وغیره که آنرا ایام نحر وایام
تشریق میگویند وعلمای ما میگویند که نذر مذکور نذر

است بر روزه که آن اهم مشروع است فی نفسه و نهی از روزه روز عید
بغیره است یعنی نهی از آن بجهت غیر است و آن غیر عبارت است
از ترک دعوت خدای تعالی چه روز عید روز دعوت خدای تعالی
است مر بندگان را و هرگاه روزه مذکور فی نفسه مشروع
است پس نذر مذکور صحیح خواهد بود ولیکن برای احتراز
نمودن از معصیتیکه مقارن آن روزه است باید که افطار نماید
در روز عید و بعد از آن قضا کند آن را تا ساقط شود از ذمه او
روزه که واجب شده است بسبب نذر مذکور و معهذا اگر روزه
دارد در روز عید مذکور از عهده نذر بیرون میشود زیرا که
ادا کرد آنرا بصفتیکه التزام آن نموده بود باید دانست که
اگر در نذر مذکور نیت یمین و قسم نموده باشد پس در
صورتیکه افطار کند در روز عید و قضا کند روزه را کفاره
یمین نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه
بگوید لله علی صوم یوم النحر و بیراده این قول هیچ نیت نباشد
دوم اینکه نیت نذر باشد فقط و نیت غیر نباشد و سیوم اینکه
مع نیت نذر نیت عدم یمین باشد و درین سه صورت قول مذکور
نذر خواهد بود چه آن قول باعتبار صیغه نذر است و [illegible]

مذکور نیت نذر کرده است و چهارم این است که نیت یمین
کند و معهذا نیت نفی نذر کند و درین صورت قول مذکور یمین میشود
زیرا چه قول مذکور احتمال معنی یمین دارد و شخص مذکور نیت آن
کرده است و نفی کرده است غیر را و پنجم این است که یمین و نذر هر دو را
نیت کند پس درین صورت هر دو میشود نزد طرفین رح و نزد ابی یوسف رح
نذر میشود فقط و ششم این است که نیت یمین باشد فقط پس
درین صورت نیز هر دو میشود نزد طرفین رح و نزد ابی یوسف رح یمین
میشود فقط و دلیل ابی یوسف رح در هر دو صورت این است که قول
مذکور موضوع است برای نذر و یمین معنی مجاز یست لهذا تحقق
اول موقوف بر نیت نیست و تحقق یمین موقوف بر نیت است و از
لفظ واحد معنی حقیقی و معنی مجازی هر دو معا شامل اراده کرده
نمیشود و معنی مجازی متعین میشود به نیت آن پس در صورت
پنجم که نیت بهر دو معنی آنست نذر خواهد شد بسبب ترجیح
حقیقت بر مجاز و در صورت ششم یمین خواهد شد بسبب
نیت آن فقط و دلیل طرفین رح این است که منافات نیست میان
دو جهت اعنی جهت نذر و جهت یمین زیرا چه آن هر دو مقتضی
وجوب اند لیکن نذر مقتضی است وجوب عینه را و یمین مقتضی

است وجوب کفاره را یعنی بجهت صیانت اسم خدای تعالی از
هتک حرمت پس میشان هر دو جمع شود که خواهند شد در
مذهب ما تا عمل هر دو دلیل حاصل شود چنانچه جمع نموده میشود در
مذهب امامان جهت تبرع وجهت معاوضه در صورت هبه بشرط عوض
* مسئله ۲ * اگر بگوید شخصی لله علی صوم هذه السنة
لازم است ویرا که افطار نماید در این سال در پنج روز روز عید الفطر
و روز عید اضحی مع سه روز بعد از آن که آنرا ایام تشریق میگویند
و در سال دیگر قضا کند این پنج روزه را زیرا چه نذر کردن روزه
تمام سال نذر است بروزه یازده ماه سوای ماه رمضان و این
پنج روز نیز در ان داخل است و اگر در نذر خود تعیین سال نکند
بلکه مطلق بگوید ولیکن تتابع شرط نماید یا شرط نکرده بگوید
لله علی صوم سنة متتابعا پس درین صورت نیز بر او لازم است که روزه
پنج روز مذکور را قضا نماید زیرا چه یکسال پی درپی روزه
داشتن شامل است مر روزهای مذکور را ولیکن درین صورت لازم
است که آن پنج روزه را پی درپی قضا نماید زیرا چه او
در نذر خود تتابع شرط کرده است پس باید که رعایت آن نماید
یعنی در قضای آن و پایه دار است که درین صورت نیز اختلاف نزد

و شافعی رح باشد یعنی نذر مذکور صحیح نخواهد شد
نزد زفر و شافعی رح در حق روزه های مذکور بسبب
آنکه نهی وارد است از روزه داشتن در پنج روز مذکور چه
پیغمبر صلعم فرموده است که روزه مدارید درین روزها چه این
روزها روز خوردن و نوشیدن و ملاعبت مرد با زن بوده است
و جواب از قول زفر و شافعی رح سابق مذکور شده است و اگر
شخص مذکور در نذر خود تتابع شرط نکند پس نذر او شامل
میشود روزه روزهای مذکور را اگر درین روزها روزه دارد
پس این روزها روزه نذر را ادا نخواهد شد زیرا چه بسبب نذر
مذکور واجب شده است بر او روزه کامل و روزه روزهای مذکور
ناقص است بسبب نهی پس آنکه کامل باشد بناقص
ادا نخواهد شد بلکه لازم است بر او که روزه دارد دوازده ماه
که در آن ماه رمضان و آن پنج روز نباشد بخلاف آنکه نذر
نموده باشد روزه سال معین را چه درین صورت بروزه آن پنج روز
ادا میشود روزه نذر زیرا چه درین صورت بسبب نذر مذکور واجب
میشود روزه روزهای مذکوره که ناقص است پس بروزهای
مذکوره ادا میشود روزه نذر بصفتیکه واجب شده است زیرا چه

همانست که شش صورت که در مسئلهٔ اولی مذکور شد است
درین مسئله نیز اعتبار آن متصور است لهذا بنا بر معنی یمین
در صورتیکه قضا کند یکروز روزهٔ مذکوره برا و کفارهٔ یمین نیز لازم می آید
اگر ... یمین اراده کرده باشد * مسئله ۳ * اگر شخصی
در ... ادا صحیح نیت روزهٔ نفل کند از شب و بعد از ان افطار کند
در روز ... کند در روزهٔ مذکور برا و قضای آن لازم نمی آید
نزد ابوحنیفه رح و همین ظاهر روایت است و از ابی یوسف و محمد
رح مرویست در نوادر که قضای آن برا و لازم است زیرا چه
بسبب شروع نمودن روزهٔ نفل در روز مذکور واجب میشود
آن روزه چنانچه بسبب نذر واجب میشود و چنانچه نماز نفل
واجب میشود بسبب شروع نمودن در وقت مکروه و وجه ظاهر
روایت این است که بمجرد شروع نمودن روزه شخص را روزه دار
گفته میشود لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله من فردا
روزه نخواهم داشت پس او حانث میگردد بمجرد شروع نمودن او
در روزهٔ روز فردا و هرگاه چنین شد پس شروع کننده در روزهٔ
روز عید اضحی بمجرد شروع نمودن در روزهٔ روز مذکور
مرتکب منهی و معصیت میگردد پس واجب میشود برا و که یا طلب

شکند آنرا نه آنکه محافظت و اتمام آن نماید و واجب
نمیشود قضای نفل بعد از شروع اگر بشکند آنرا مگر درصورتیکه
محافظت و اتمام آن واجب باشد بر شروع کننده و بعد از
شروع در اینجا چنین نیست بخلاف نذر روزهٔ روز عید چه
انسان بمجرد نذر مذکور مرتکب منهی و معصیت نمیشود
و این نذر سبب وجوب روزهٔ مذکور است نه شروع نمودن در آن
پس آن نذر صحیح میشود بخلاف شروع نمودن در نماز نفل
در وقت مکروه چه بسبب مجرد شروع نمودن در آن انسان مرتکب
منهی و معصیت نمیشود بلکه مرتکب آن میشود وقتیکه یکرکعت
تمام کند لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله نماز نفل
نخواهم گذارد در فلان وقت پس او بسبب شروع نمودن در نماز
نفل در وقت مذکور حانث نمیگردد مگر وقتیکه تمام کند یکرکعت
را پس در بنصورت بسبب شروع نمودن در نماز مذکور محافظت
و تمام آن واجب میشود لهذا اگر بشکند آنرا قضای آن برو
واجب میشود و باید دانست که از ابوحنیفه رح مرویست که
در بنصورت نیز قضای این نماز برو واجب نمیشود و لیکن ظاهر
همان است که واجب میشود والله اعلم

باب در بیان اعتکاف باید دانست که
اعتکاف عبارت است از اقامت کردن در مسجد مع
[illegible] اعتکاف اما اقامت نمودن در مسجد پس
رکن اعتکاف است زیرا چه لفظ اعتکاف دلالت میکند
بر همین معنی و اما نیت پس آن شرط است چنانچه شرط است
در جمیع عبادات و اما روزه پس آن نیز شرط اعتکاف است نزد
علمای ما بخلاف قول شافعی رح چه او رح میگوید که روزه
خود عبادت است اصالة پس شرط عبادت دیگر نخواهد شد و دلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که اعتکاف
نمیشود مگر بروزه و قیاس شافعی رح بمقابل این حدیث مقبول
نیست و بعد ازان باید دانست که روزه شرط است برای اعتکافیکه
واجب باشد و درین اختلاف روایت نیست و روزه برای اعتکاف
نفل نیز شرط است بنا بر روایت حسن رح از ابیحنیفه رح و دلیل
این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا برین روایت
اعتکاف نفل کم از یکروز نمیشود و در مبسوط مرویست
از ابیحنیفه رح که اقل مدت اعتکاف یکساعت است و همین
قول محمد رح است و بنا برین روایت اعتکاف نفل

چون روزه یافته میشود زیرا چه بنای نفل بر مسامحت است لهذا
نشسته نماز نفل گذاردن روا است با وجود قدرت قیام
* مسئله ۱ * اعتکاف در عشره اخیر از رمضان سنت موکده
است و همچنین صحیح است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده
است * مسئله ۲ * اگر شخصی شروع کند اعتکاف نفل
و بعد از ان قطع کند آنرا قضای آن بر او لازم نمی آید بنا بر روایت
مبسوط زیرا چه بنا بر این روایت مدت اعتکاف مقدر نیست
پس بسبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود و بنا بر روایت
حسن رح قضای آن بر شخص مذکور لازم می آید زیرا چه بنا بر
این روایت مدت اعتکاف مقدر است بیک روز مانند روزه
* مسئله ۳ * اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجدیکه
نماز پنجگانه دران بجماعت گذارده میشود زیرا چه
حذیفه رض گفته است که اعتکاف نمیشود مگر در مسجد
جماعت و انرا ابو حنیفه رح نیز چنین مروی است و زیرا چه اعتکاف
عبادت است برای انتظار نماز پس مختص خواهد بود بمکان
نماز که مسجد است و اما زن پس باید او را که اعتکاف کند
در مسجد خانه خود یعنی در مکانیکه آنرا در خانه خود برای نماز

گذاردن بنده نماز مقرر نبوده است چه آن مکان موضع نماز
بوده پس انقضا را برای نماز آنجا مستحق خواهد شد
* مسئله ۴ * اعتکاف کننده را باید که از مسجد بیرون
نرود مگر برای بول و غایط یا برای نماز جمعه اما بیرون رفتن
از مسجد برای برآوردن حاجت بجهت آن روا است که عایشه
صدیقه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم بیرون نمیرفت
از مکان اعتکاف خود مگر برای دفع حاجت بشری وبجهت
آنکه دفع حاجت بول و غایط انسان را ضرور است پس بیرون
رفتن از مسجد برای آن ضرور است پس خروج از مسجد برای
این حاجت مستثنی است ولیکن باید که بعد از فراغت از بول و
غایط و استنجا اصلا درنگ نکند بیرون مسجد برای آنکه بنا بر
ضرورت ثابت میشود پس آن بقدر ضرورت ثابت میشود اما
بیرون رفتن او برای نماز جمعه پس بجهت آنست که نماز
جمعه گذاردن از اهم حوایج انسان است ووقوع آن معلوم
است و شافعی رح میگوید که بیرون رفتن برای نماز جمعه
شکننده اعتکاف است زیرا چه انسان را ممکن است که اعتکاف
کند در مسجد جامع وعلمای ما میگویند که اعتکاف در

در مسجد مشروع است و هرگاه شروع در اعتکاف مسجد جامع
گشت در مسجدی پس خروج از برای نماز جمعه مباح خواهد گردید بیرون
رفتن و بیرون از آن مسجد و بعد از آن باید دانست که باید که برای
نماز جمعه بیرون شود از مسجد بعد از وقت زوال زیرا چه خطاب
شرعی برای نماز جمعه متوجه میشود بعد از وقت زوال و اگر
مکان او دور باشد از مسجد جامع باید که بیرون شود از مسجد
خود در وقتیکه ممکن باشد ورا رسیدن در مسجد جامع در وقت
نماز جمعه * مسئله * بعد از رسیدن در مسجد جامع
چهار رکعت سنت جمعه گذارد و بعضی گفته اند
که شش رکعت نماز گذارد چهار سنت و دو رکعت
تحیة المسجد و بعد از نماز جمعه چهار رکعت یا شش رکعت
گذارد بنا بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نماز جمعه
و این سنت گذاردن وبرا روا است در مسجد جامع زیرا که
سنت تابع فرض است پس گذاردن سنت نیز به تبعیت فرض
جائز خواهد بود و حاصل آنکه آنقدر وقت که در آن فرض
و سنت ادا کند در مسجد جامع مکث نماید و زیاده
از آن در اعتکاف مکث نماید و همچنان اگر زیاده از آن

حاضر نماید در انجا اعتکاف او فاسد نمیگردد زیراچه
مسجد جامع نیز موضع اعتکاف است ولیکن زیاده از این
مکث نمودن دیگر را در این مسجد غیر مستحب است زیراچه
او التزام نموده است اداء اعتکاف را در یک مسجد پس
باید که آنرا در دو مسجد تمام نکند بدون ضرورت * مسئله ۶ *
اگر اعتکاف کننده از مسجد اعتکاف یک ساعت بیرون
شود بغیر عذر اعتکاف او فاسد میگردد نزد ابیحنیفه رح بسبب
متحقق شدن منافی اعتکاف و همین موافق قیاس است
و صاحبین رح گفته اند که بسبب بیرون شدن از مسجد
اعتکاف او فاسد نمیشود مگر وقتیکه زیاده از نصف روز
مکث نموده بیرون مسجد و این بنا بر استحسان است و وجه
آن این است که خروج از مسجد مرمعتکف را عفو است برای دفع
حرج وقتیکه آن خروج در زمانه قلیل باشد و نصف روز و کمتر
ازان قلیل است و زیاده از نصف روز کثیر * مسئله ۷ *
اعتکاف کننده را باید که بخورد و بنوشد در مکان اعتکاف خود
بجهت آنکه پیغمبر صلعم را در ایام اعتکاف مسکن نبود مگر مسجد.
و بجهت آنکه دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس برای

آن بیرون رفتن از مسجد ضرور نیست * مسئله ۸ * مضایقه
نیست معتکف را که خرید و فروخت نماید در مسجد بی اینکه
مبیع حاضر نماید زیراچه او گاهی محتاج میشود بسوی خریدن
و فروختن بسبب آنکه کسی رفیق وی نیست که برای وی
سرانجام اینکار نماید و غیر معتکفانرا که حاضر کردن
مبیع برای فروختن و خریدن در مسجد مکروه است زیراچه
مسجد خالصا برای خدا تعالی گردانیده شده است و در
حاضر نمودن مبیع در مسجد مسجد بآن مشغول میگردد
* مسئله ۹ * غیر معتکف را خریدن و فروختن در مسجد
مکروه است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که دور دارید
مساجد خود را از اطفال خود و از بیع و شرای خود * مسئله ۱۰ *
معتکف را نشاید که بی سخنی ترک تکلم نماید و التزام خاموشی
نکند چه آن مکروه است زیراچه روزهٔ سکوت عبادت نیست
در دین و شریعت محمدی بلکه این سختیست از قبیل [illegible]
است از آن احتراز نماید * مسئله ۱۱ * معتکف را وطی
کردن حرام است زیراچه خدا تعالی در قرآن
مجید فرموده است که شما با زنان مباشرت مکنید در حالیکه

معتکف باشید در مسجدها و همچنین حرام است مس کردن
و بوسه گرفتن زیرا چه این هر دو از دواعی وطی است یعنی
باعث میشود بر وطی و وطی در اعتکاف منع است صریح پس
چیزیکه باعث میشود بر وطی نیز منع خواهد بود مانند وطی
چنانچه جماع بعد از احرام حج صریحا پس منع است باعث و داعی
آن که مس و بوسه است سوال وطی در حالت روزه حرام است
پس باید که دواعی آن نیز حرام باشد و حال آنکه چنین
نیست جواب ترک جماع رکن روزه است و جماع منافی آن
است لهذا جماع در آن منع است ضمنا و تبعا و نهی صریح در آن
وارد است و آنچه منع میشود ضمنا پس دواعی آن در حکم آن
گردانیده نمیشود * مسئله ١٢ * معتکف اگر جماع
کند در شب یا در روز عمدا یا بفراموشی اعتکاف او باطل
میشود زیرا چه شب نیز محل اعتکاف است مانند روز بخلاف
روزه و حالت اعتکاف باعث یاد داشتن آنست پس فراموشی
در آن عذر شمرده نمیشود * مسئله ١٣ * اگر معتکف
جماع کند در غیر فرج و انزال کند بسبب آن یا بوسه گیرد یا مس
نماید و انزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل میشود زیرا چه

آن در معنی جماع است لهذا بسبب آن روزه میشکند و اگر
بسبب جماع مذکور و بوسه و مس انزال نشود پس این چیزها
اگرچه درینصورت نیز حرام است ولیکن بسبب آن اعتکاف
باطل نمیشود زیرا چه این چیزها درینصورت در معنی جماع
نیست لهذا بسبب آن روزه نمیشکند * مسئله ۱۲ اگر
شخصی اعتکاف چند روز را بر خود واجب گرداند بسبب
نذر پس لازم میشود اعتکاف آن روزها مع شبهای آن زیرا که
ذکر روزها بر سبیل جمع شامل میشود شبها را که بمقابل آن روز
ها است بجهت آنکه هر وقت چه روز و چه شب قابل اعتکاف
است بخلاف روزه چه بقای آن بر تتابع نیست و نیز لازم میشود
بر او تتابع یعنی لازم میشود که اعتکاف نماید در آن روزها
پی در پی اگرچه شرط آن نکرده باشد زیرا چه بنای اعتکاف
بر تتابع است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نیست پس اگر
روزه چند روز را نذر کند کسی واجب میشود بر او روزه آن روزها
و تتابع در آن واجب نمیشود مگر وقتیکه تصریح نماید پی در پی
نذر نموده و اگر در صورت مذکوره صرف روز نیت کند اعتکاف در روزها لازم آید
فقط صحیح است زیرا چه او اراده کرد از کلام حقیقت آن را

* مسئله ١٥ * اگر واجب گرداند شخصی بر ذات خود
اعتکاف دو روز را لازم میشود بر او اعتکاف آن دو روز مع
شبهای آن و این ظاهر روایت است و ابو یوسف رح گفته است که شب
اول در آن داخل نمیشود زیرا چه تثنیه غیر جمع است و شبی که در
میان آن دو روز است پس آن داخل است تا اتصال و تتابع حاصل شود
چه بنای اعتکاف بران است و وجه ظاهر روایت این است که
در تثنیه معنی جمع متحقق است پس در حکم جمع گردانیده
خواهد شد بجهت احتیاط در امر عبادت والله اعلم

کتاب در بیان حج و آن در لغت بمعنی قصد است و در
شرع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص
و باید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام و دوم وقوف
بعرفات و باقی اعمال از واجبات و سنت آنست چنانچه
بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ١ * حج فرض است
بر انسانیکه آزاد و عاقل و بالغ و صحیح البدن است بشرطیکه قادر
باشد بر زاد و راحله یعنی زاد راه و سواری در حالیکه این هر دو زاید
باشد از مسکن و از چیزیکه ضروری در کار است انسان را چون
جامه بدن و خادم و اثاث البیت و هم زاید باشد از نفقه عیال

اوقات آن زمان که مراجعت نماید و باز آید بخانهٔ خود و معهذا
این طریق نیز شرط است و این طریق عبارت است از آنکه
سلامتی در راه غالب باشد و اگر میان او و میان مکه راه دریا
باشد که آنرا بحر میگویند پس این عذر است مانند خوف
راه و نهرها که آنرا بحر گفته نمیشود چون فرات و دجله و جیحون
پس آن مانع استطاعت نیست کذا در قاضی خان نقلا از جامع
صغیر و باید دانست که فرضیت حج ثابت است بآیهٔ قرآن چه
خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که برای خدا واجب است بر مردمان
حج خانه کعبه * مسئله ۲ * حج فرض نیست بر انسان مگر در تمامی
عمر یکمرتبه بجهت آنکه شخصی پرسیده بود از پیغمبر صلعم که آیا حج
در هر سال فرض میشود یا در تمامی عمر یکمرتبه فرمود که نه بلکه یکبار
فرض است و زیاده از آن نفل است و بجهت آنکه سبب وجوب حج خانه
کعبه است و آن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد نخواهد شد
و بعد از آن باید دانست که نزد ابی یوسف رح ادای حج واجب
است بر سبیل فور یعنی در سالیکه شرایط مذکوره یافته شود
در حق کسی پس واجب میشود که او فورا در آن سال ادای
حج نماید و تاخیر ننماید تا بسال دیگر و آنچه از بعضی [illegible]

هر و يست دلالت ميكند برا ينكه قول او موافق قول ابي يوسف
رح است ونزد محمد و شافعي رح وجوب آن بر سبيل تراخي است
نه بر سبيل فور زيراچه حج در تمامي عمر يك مرتبه فرض است
پس تمامي عمر در حق حج بمنزله وقت نماز است در حق نماز
و بر انسان واجب نيست كه نماز در اول وقت آن ادا نمايد
بلكه واجب است اداي نماز در تمامي وقت آن خواه در
اول خواه در آخر و وجه قول شيخين رح اين است كه اداي حج
مختص است بوقت خاص از ايام سال كه عبارت است از
شوال و ذي القعده و ده روز ذي الحجه و موت در مدت يكسال
نادر نيست پس اگر تاخير نمايد تا سال ديگر احتمال است
كه مرگ پيش آيد و اداي حج ميسر نشود و بنا بر آن واجب
گردانيده شد اداي حج بر سبيل فور احتياطا لهذا تعجيل آن
بعد از تحقق شرايط افضل است باتفاق همه بخلاف وقت نماز
چه موت در مثل آن نادر است و بايد دانست كه وجه اشتراط حريت
اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه بنده اگر ده حج نمايد
و بعد از ان آزاد كرده شود پس حج فرض بر او لازم مي آيد و وجه
اشتراط بلوغ يكي اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه صبي

اگر کرده حج نابالغ و بعد از آن بالغ گردد پس حج فرض بروی لازم
می آید و دوم این است که حج عبادت است و هیچ عبادت
بر صبی واجب نیست و همچنین عقل شرط است چه تکلیف شرعی
بدون آن صحیح نمیشود و همچنین صحت بدن شرط است زیرا چه
بدون آن عاجز میشود انسان از ادای تکلیف شرعی پس نابینا
اگر یابد کسی را که رفاقت او نماید در سفر و هم زاد و
راحله یابد وی را حج واجب نمیشود بر او نزد ابوحنیفه رح
و نزد صاحبین رح واجب میشود چنانچه بیان آن در کتاب الصلوة
کرده شده است و در روایت جا مانده از ابوحنیفه رح مرویست که
در صورت مذکوره بر جا مانده حج واجب است زیرا چه او صاحب
استطاعت است بسبب غیر پس او مانند صاحب استطاعت است
بسبب راحله و از صاحبین رح مرویست که بر جا مانده مذکور
حج واجب نیست زیرا چه او بذات خود برادای آن قادر نیست
بخلاف نابینا چه اگر کسی ره نمائی کند وی را او بذات خود ادای
حج میتواند پس او مانند گم کننده راه است و باید دانست که
زاد و راحله که شرط وجوب حج است عبارت است از اینکه قادر باشد
بر آن مقدار مال که بآن کرایه بگیرد بکجاوا نیم

محمل را و یکه راس شتر بسار بردار را و هم قادر باشد بر مقدار
ما یکه نفقه کند آنرا در آمده و رفت و این قدرت شرط است
بجهت آنکه از پیغمبر صلعم کسی پرسید که استطاعت برادای حج
چه چیز است پس پیغمبر صلعم فرمود که زاد و راحله است پس
اگر شخصی قادر باشد بر کرایه گرفتن سواری بشرکت
یا بنطور که سوار شوند بر آن دو کس بنوبت بنوبت پس بر شخص
مذکور حج واجب نمیشود زیرا چه بآن قدرت قادر نمیشود
بر راحله در تمام سفر و نیز شرط است که زاد و راحله زاید
باشد از مسکن و از چیز یکه ضرور در کار است چون خادم
و اثاث البیت و جامه بدن زیرا چه این چیزها مشغول است
بحاجت اصلیه و نیز شرط است که زاید شده از نفقه عیال او
تا آن زمان که باز آید زیرا چه نفقه حق و با است
و حق عباد مقدم است بر حق شرع با مر شرع قال ... تعالی وقد
فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه اعنی تحقیق بیان نموده
خدا برای شما چیزیکه بر شما حرام است مگر وقتیکه مضطر
شوید بسوی آن حرام کذا و رعنایه و باید دانست که راحله
برای وجوب حج شرط نیست در حق اهل مکه و در حق کسانیکه

یکرد آن سکونت دارند زیرا چه آنها را مشقت زیاده لاحق
نمیشود در ادای حج پس رفتن برای حج در حق آنها مانند
رفتن است برای نماز جمعه و باید دانست که امن راه نیز شرط
است زیرا چه استطاعت رفتن برای حج بدون آن ثابت نمیشود
و بعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که این شرط وجوب
حج است زیرا چه استطاعت بدون امن راه متحقق نمیشود
و این مروی است از ابی حنیفه رح و بعضی گفته اند که شرط ادای
حج است نه شرط وجوب آن زیرا چه پیغمبر صلعم تفسیر استطاعت
بزاد و راحله نموده است فقط و باید دانست که ثمره این اختلاف
آنست که اگر شخصی بدون ادای حج بمیرد پیش از
امن راه پس بنا بر قول اول وصیت بحج براو واجب نیست و
بنا بر قول دوم وصیت مذکوره براو واجب میشود * مسئله ۳ *
در حق زن برای وجوب حج شرط است که محرم او یا شوهر
او همراه او باشد در سفر حج و جایز نیست زن را که حج کند
بغیر محرم و شوهر وقتیکه میان او و میان مکه مسافت
سه روزه باشد و شافعی رح گفته است که زن را حج کردن
جایز است وقتیکه در قافله باشد و همراه او زنان صالحه

ونیک باشد چه درین هنگام امن از فتنه حاصل است
بسبب رفقا و دلیل علمای ما بکی این است که پیغمبر صلعم فرموده
است لا تحج زن مگر همراه محرم و دوم این است که بدون
[illegible] فتنه است در حق زن و بسبب همراه شدن زنان
[illegible] فتنه زیاده میشود لهذا حرام است زن را که خلوت
نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میان زن و میان
مکه مسافت کم از سه روز باشد زیراچه زن را رفتن اینقدر
مسافت بغیر محرم مباح است * مسئله ۴ * اگر محرم زن
همراه او باشد در سفر حج پس شوهر را نمیرسد که او را منع نماید
از رفتن برای حج و شافعی رح گفته است که ویرا میرسد که منع
نماید آن را زیراچه بسبب رفتن برای [illegible] همراه محرم مقصود
شوهر فوت میشود و دلیل علمای [illegible] دین این است که حق شوهر ظاهر
نمیشود در حق فرایض و حج از فرایض است پس اگر زن برای
حج نفل رود همراه محرم پس شوهر را میرسد که منع نماید آنرا
و باید دانست که اگر محرم زن فاسق باشد پس فقها گفته اند
که درینصورت بر زن حج کردن فرض نمیشود زیراچه از همراه
شدن او مقصود حاصل نمیشود * مسئله ۵ * زن را میرسد

مذکور اگر بعد از بلوغ تجدید احرام نماید پیش از وقوف
عرفات و نیت حج فرض نماید حج فرض او جایز میشود و بنده
مذکور اگر چنین نماید حج فرض او جایز نمیشود و برای
اسیر ... نقل بر صبی مذکور لازم نبود چه صبی را اهلیت لزوم
نیست و بنده مذکور را احرام حج نقل لازم شده است ...
جایز نیست که خارج شود از آن بسبب شروع نمودن ...
والله اعلم

فصـــــــل در بیان مواقیت مواقیت جمع میقات
است و آن عبارت است از مکانیکه جایز نیست انسان را که تجاوز نماید
از آن و پیش رود بغیر احرام و آن پنج است یکی برای
اهل مدینه منوره و آن موضعی است که نام آن ذوالحلیفه است
دوم برای اهل عراق که نام آن ذات عرق است و سیوم
برای اهل شام که نام آن جحفه است بضم جیم و سکون حا
و چهارم برای اهل نجد که نام آن قرن است و پنجم برای اهل یمن
که نام آن یلملم است همچنین بیان نموده است پیغمبر صلعم این
مواقیت را برای اهل آن و باید دانست که فایده آن این است که
تاخیر احرام از مواقیت مذکور جایز نیست اما تقدیم احرام

ازمواقیت مذکوره پس آن جایزاست بالاتفاق* مسئله ۱*
آفاقی هرگاه برسد بموضع مواقیت مذکوره بقصد دخول مکه
پس واجب است براو که احرام نماید خواه مقصود او حج باشد یا عمره
باشد یا نباشد و این قول علمای ما است و باید دانست که آفاقی
آن را گویند که مسکن او خارج مواقیت باشد چون
اهل کوفه و بصره و دلیل مسئله یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که تجاوز نکند کسی از میقات مگر در حالیکه
محرم باشد دوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه
معظمه است پس دران تاجر و عمره کننده و غیره برابر است
مسئله ۲ کسانیکه داخل میقات اند جایزاست آنها را
که در مکه درآیند بغیر احرام چه آنها را بآن حاجت است زیراچه
آنها بارها در مکه میروند و اگر واجب گردانیده شود احرام برای
هربار حرج بیّن است پس آنها مانند اهل مکه اند پس چنانچه
اهل مکه را بعد از برآمدن از مکه درآمدن دران بغیر احرام
جایزاست همچنین جایزاست مرکسانیرا که داخل میقات
اند بخلاف آنکه اگر آنها قصد حج نمایند چه دریصورت
آنها را درآمدن در مکه بدون احرام جایز نیست زیراچه قصد

حج احیانا میشود پس در واجب کردانیدن احرام برای حج
حرج لازم می آید * مسئله ۳ * اگر کسی مقدم از مواقیت
مذکوره احرام حج نماید جایز است بجهت آنکه خدای تعالی
فرموده است در قرآن مجید که تمام حج و عمره نمایید و اتمام آن
عبارت است از اینکه احرام آن کند انسان از خانه خود و چنین
گفته اند علی و ابن مسعود رض * مسئله ۴ * افضل این
است که انسان مقدم از میقات احرام حج نماید بجهت آنکه
اتمام حج بآن تفسیر نموده شده است چنانچه مذکور شد از
علی و ابن مسعود رض و بجهت آنکه مشقت در او زیاده است
و هم تعظیم خانه خدا در آن زیاده است و از ابوحنیفه رح
مرویست که گفته اند هم احرام از میقات افضل است مر انسان
را مکروه است که ارتکاب نماید بر آنکه در محظورات حج بیفتد
و مراد از محظورات حج آن چیزها است که ارتکاب
آن محرم را ممنوع است چون قتل صید مثلاً * مسئله ۵ *
کسیکه داخل مواقیت مذکوره است پس میقات او
و همین حل است که واقع شده است میان مواقیت و میان حرم
لهذا چه جایز است ویرا که از خانه خود احرام نماید و از میقات

یا این غسل غسل فرض او ادا نمیشود پس وضو تیمم قایم مقام آن میشود
چنانچه در حج هم ولیکن غسل افضل است چه بسبب آن نظافت
و وجه احسن حاصل میشود و تیمم بهر تقدیم آن را اختیار نموده است
و بعد از [illegible] ازار بپوشد دو جامه را نو باشد یا مستعمل
و لیکن باید که شسته باشد آن دو جامه و آن ردا و ازار است
بجهت آنکه پیغمبر صلعم در وقت احرام ردا و ازار پوشیده است
و بجهت آنکه پوشیدن جامه دوخته منع است در حق محرم
و ستر عورت و دفع گرمی و سردی ضرور است و این حاصل است
از پوشیدن ردا و ازار و باید دانست که اگر هر دو جامه نو باشد
افضل است چه در جامه نو طهارت بی شبهه است و بعد از آن باید
که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید اگر میسر باشد و همین
مشهور است و از محمد رح مرویست که استعمال خوشبو ویرا
مکروه است و قتیکه استعمال نماید خوشبو را که بعد از احرام
عین آن باقی ماند و همین قول امام مالک و شافعی رح است
زیرا چه در صورت مذکوره لازم می آید که او انتفاع گرفته
خوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که مرویست که گفت
عایشه رض که ما اش خوشبو میکردم بر بدن رسول خدا صلعم برای

وقت آن نماز اندک است و از روی عادت ادای آن در وقت
مختصر آسان است و بعد از آن در عقب نماز تلبیه بگوید
لیکن نکته بعد سلام تلبیه بگوید عقب نماز و اگر بعد
استوار شدن بر راحله خود تلبیه بگوید جایز است ولیکن تلبیه
گفتن عقب نماز افضل است و این موافق عمل پیغمبر صلعم است
و باید دانست که اگر حج افراد کند فقط اراده حج دارد باید که
بعد تلبیه خود نیت حج کند زیرا که حج عبادت است و در عبادات
نیت شرط است و تلبیه عبارت است از اینکه بگوید لبیک اللهم لبیک
لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک
لک و باید دانست که در ان الحمد ان بکسر همزه است نه بفتح
آن تا جمله مستأنفه شود زیرا که مدخول ان بفتح همزه
صفت جمله ماقبل آن میشود و باید دانست که ذکر تلبیه اجابت
دعای خلیل صلعم است بنا بر قصه مشهور و نباید که هیچ یکی
از این کلمات را ترک نماید در تلبیه زیرا که این منقول است
باتفاق جمیع راویان پس از آن کم نباید کرد و اگر چیزی
بران زیاده بگوید جایز است و نزد شافعی رح زیادتی در آن
جایز نیست بنا بر یک روایت و میگوید که تلبیه مانند اذان

و تشهد ذکر منظوم است و دلیل علمای ما یکی این است که بعضی
از اصحاب جلیل الشان چون عبد الله ابن مسعود و ابن عمر و ابو
هریره رض زیاده نموده اند بر مقدار منقول از رسول خدا صلعم
و دوم اینکه مقصود از تلبیه ثنای خدا تعالی و اظهار عبودیت
است پس زیاده نمودن در ان منع نیست و شرط است تلبیه [illegible]
به نیت حج پس او محرم شد * مسئله ۲ * [illegible]
تلبیه در شروع احرام منعقد نمیشود زیرا که احرام عقد [illegible]
حج است پس ذکر آن ضرور است چنانچه شروع در تحریمه نماز
منعقد میشود بغیر ذکر تکبیر و تحریمه * مسئله ۳ * شروع در
احرام حج صحیح میشود بذکر دیگر سوای تلبیه بشرطیکه آن ذکر چنان
باشد که با آن تعظیم قصد نموده میشود خواه فارسی باشد آن ذکر یا
عربی و همین مشهور است از علمای ما و باید دانست که نزد ابی
یوسف رح تکبیر تحریمه جز بلفظ تکبیر جایز نیست و همچنین نزد
محمد رح جز بلفظ عربی جایز نیست و در بتحال ابو یوسف و محمد
رح هر دو جایز داشته اند احرام حج را بغیر تلبیه بهر ذکر خواه عربی
باشد خواه فارسی پس فرق میان حج و نماز نزد ایشان این است
که باب حج وسعت است به نسبت باب نماز زیرا که

یاران او محرم بودند پس پیغمبر صلعم پرسید از یاران او آیا اشاره
کرده اید آن یا دلالت کرده اید شما آن یا اعانت کرده اید شما
پس گفتند آنها که نی پس فرمود پیغمبر صلعم که اگر چنین است بخورید
آن صید را و بیاورید آنکه اشاره و دلالت سوی صید [illegible] حرام
است از صید چه صید بوحشت و دوری خود از چشمها دور می
باشد * مسئله ۶ * پوشیدن جبه و پیراهن و دستار
و موزه مر محرم را روا نیست ولیکن اگر نیابد نعلین را پس در این
هنگام موزه را از زیر کعب برید بجای نعلین پوشد و مراد از
کعب در اینجا مفصلی است که در وسط قدم است و در آنجا شراک
نعل بسته میشود و شتالنگ مراد نیست و این بنابر روایت هشام
است از محمد رح و دلیل مسئله این است که پیغمبر صلعم محرم را
از پوشیدن این چیزها منع کرده است و فرموده است که اگر
محرم نیابد نعلین را پس باید که ببرد دو موزه را از زیر کعبین
و بپوشد آن را بجای نعلین * مسئله ۷ * محرم را روا نیست
که سر و روی خود را بپوشد و شافعی رح گفته است که پوشیدن روی
جایز است در حق مرد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که احرام
مرد در سر او است و احرام زن در روی او است و دلیل علمای ما

ما بقي اين است كه محرمي وفات كرد نزد رسول خدا
صلعم پس فرمود پيغمبر صلعم در حق او مردمانيكه ميپوشيد
[illegible] او را سر او را زيرا كه او در روز قيامت لبيك گويان
خواهد برخاست از گور خود [illegible] و اين است كه زن در حالت
احرام روي خود را نپوشد بلكه واجب است روي خود را
با وجوديكه در واداشتن روي زن خوف فتنه است پس مرد را
بطريق اولي روي واداشتن جايز خواهد بود وحديثيكه آورده است
آنرا شافعي رح پس مراد از آن بيان فرقست ميان مرد وزن است
در پوشيدن سر يعني زن را جايز است پوشيدن سر و مرد را جايز
نيست * مسئله ۸۰۱ * محرم را استعمال خوشبوي روا نيست زيرا كه
پيغمبر صلعم فرموده است كه حج كننده را بايد كه ژوليده و پريشان
موي باشد وهم در بدن او چرك باشد وهمچنين نبايد ديگر آنكه
در بدن يا در موي استعمال روغن كنجد وغيره نبايد بحجت
حديث مذكور وهمچنين بايد كه حلق نكند موي سر را و نه
موي بدن را زيرا كه خداي تعالي در قرآن مجيد فرموده است كه
حلق نكنيد سرهاي خود ها را تا آخر آيت وهمچنين بايد كه قصر
نكند ريش خود را بحجت آنكه قصر در معني حلق است بحجت آنكه

پس آن مانند خانه است * مسئله ١١ * اگر محرم داخل شود زیر
سرا پرده هاي كعبه پس در آن مضايقه نيست اگر آن پرده بسر و روي
او چسپيده نشود زيرا چه او درين صورت مثل در سايه آن آرام
گرفته است و اين حق او مضايقه نيست * مسئله ١٢ * اگر
محرم در كمر خود هميان زر به بندد پس در آن مضايقه نيست
و امام مالك رحمه الله گفته است كه اين مكروه است اگر در آن هميان
نفقه ديگر باشد زيرا چه درين صورت ديگر ضرور نيست در اينكه
نفقه ديگر را بر دارد و دليل علماي ما اين است كه بستن هميان
در كمر در معني پوشيدن جامه دوخته نيست و هرگاه چنين
شد پس بودن نفقه ديگر در آن و نبودن آن هر دو برابر است * مسئله ١٣ *
محرم را نبايد كه بشويد موي سر و ريش خود را بخطمي بجهت
آنكه اين نوعي از خوشبوي است و بجهت آنكه خطمي ميكشد
شپش را كه در موي سر مي باشد * مسئله ١٤ * محرم را بايد كه
تلبيه بسيار بگويد در پس نماز و در هر وقت كه بر زمين بلند
بالا رود يا فرود آيد در زمين پست يا ملاقات كند با شتر
واران و در وقت صبح تلبيه اكثر بگويد زيرا چه اصحاب
پيغمبر صلعم رض درين اوقات و احوال تلبيه ميگفتند و بايد دانست

که منقول است احسن است وبعد ازان بباید دانست که ابتدا
کند بحجر اسود باینطور که متوجه شود بسوی آن وتکبیر و
تهلیل بگوید بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده
است ودرین تکبیر وتهلیل دستها بردارد چنانچه در تکبیر
تحریمهٔ نماز برمیدارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
دستها برداشته نمی شود مگر در هفت موضع ویکی ازان این
موضع است ونیز بباید که استلام حجر اسود نماید اعنی بوسه
دهد حجر اسود را اگر میسر شود بی آنکه ایذا رسد کسی را
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بوسه داد حجر اسود را
باینطور که هر دو لب مبارک را نهاد بر حجر اسود وفرمود بعمر رض
که تو مرد قوی هستی بس مزاحمت ومصادمت مکن تا ضعیف را
ایذا نرسد ولیکن اگر فرصت یابی بی آنکه ایذا رسد کسی را
پس بوسه بده بر حجر اسود وگرنه متوجه شو بسوی آن و
تکبیر وتهلیل بگو بجهت آنکه بوسه دادن بر حجر اسود
سنت است واحتراز نمودن از ایذای مسلمان واجب است واگر
ممکن باشد وبرای مس نماید حجر اسود را بچیزی که در دست
وی است چون شاخ خرما وغیره کو در دست وی باشد وبعد

از آن بوسه آنرا پس باید همچنین کند زیرا چه مرویست
که پیغمبر صلعم طواف خانه کعبه کرد در حالیکه سوار بود
بر شتر خود و بوسه داد بر حجر اسود و رکن یمانی یا بطور
که مس کرد آن را بچوبیکه در دست او بود مانند چوگان
که آن را محجن میگویند و بوسه داد بر محجن مذکور و
اگر اینهم نتوانند باید که متوجه شود بسوی حجر اسود و تکبیر
و تهلیل و حمد و درود بر پیغمبر صلعم بفرستد و بعد از آن طواف
شروع کند از جانب راست خود که متصل دروازه خانه کعبه
است و باید که پیش از شروع نمودن در طواف چادر خود را
باینطور بپوشد که جانب چپ آنرا بر منکب چپ خود اندازد
و جانب راست آن را از زیر بغل راست برآورده بر منکب چپ
بیندازد و این نوع چادر پوشیدن را اضطباع میگویند و بعد
از آن هفت شوط طواف نماید در گرد خانه کعبه زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم بعد از استلام حجر اسود بطور مذکور چادر
پوشید و از جانب راست خود با طواف شروع کرد و هفت شوط طواف
نمود و باید دانست که رفتن از حجر اسود برای طواف تا آمدن باز
بحجر اسود رسیدن این را یک شوط میگویند و باید که طواف

نماید از وراي حطیم و حطیم نام موضعي است که در آن ناودان
است و آن جزوي از خانهٔ کعبه است بجهت قول پیغمبر صلعم
در حدیث عایشه رض که حطیم از خانهٔ کعبه است لهذا طواف
نموده میشود از وراي حطیم و اگر طواف کند کسي از میان
حطیم و میان خانهٔ کعبه جایز نمیشود و باید دانست که هرچند
که حطیم جزوي از خانهٔ کعبه است ولیکن اگر کسي در نماز خود
متوجه باشد بسوي حطیم فقط نماز او جایز نمیشود زیراچه فرضیت
استقبال قبله در نماز از نص قرآن ثابت است پس بسبب متوجه
شدن بسوي حطیم این فرض ادا نمیشود احتیاطا زیراچه از
حدیث آحاد ثابت است که حطیم از خانهٔ کعبه است و احتیاط
در طواف همین است که از وراي آن طواف نمایند و باید
دانست که از جمله هفت شوط از طواف در سه شوط اول رمل
نماید و آن عبارت است ازینکه در اثناي رفتار بجنبانند هردو
بازوي خود را چنانچه مبارز بدلیري و تبختر میرود میان دو صف
جنگ و حاصل آنکه در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع
و باید دانست که سبب آن این است که در عهد پیغمبر صلعم
کافران گفته بودند که حماي مدینه و هواي گرم آن اصحاب

پیغمبر صلعم را ضعیف ولاغر کرده است لهذا پیغمبر صلعم
باصحاب خود فرموده بود که در طواف خانه کعبه رمل
نمایند تا جلادت و دلیری آنها بر کافران ظاهر شود و کافران
آنها را ضعیف نه پندارند و بعد از زوال سبب مذکور نیز
حکم رمل باقیمانده تا این زمان و در چهار شوط باقی رمل نکنند
زیرا این متفق اند جمیع راویان مناسک حج پیغمبر صلعم و باید
دانست که از حجر اسود تا بحجر اسود رمل بباید کرد و همین
منقول از رمل پیغمبر صلعم است پس اگر بسبب ازدحام مردم
رمل کردن نتواند باید که استاده ماند و هر وقت که فرصت و
راه یابد رمل نماید زیرا چه چیزی بدل آن نیست پس باید که
استاده ماند حتی که بجا آرد آن را بر وجه مسنون بخلاف
استلام حجر چه متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است و باید
که هر بار که بگذرد بر حجر اسود در طواف خود استلام
حجر نماید اگر تواند زیرا چه هر شوط از طواف بمنزله
یک رکعت نماز است پس چنانچه در شروع هر رکعت نماز
تکبیر است همچنین در شروع هر شوط از طواف استلام حجر
است پس اگر نتواند که استلام آن نماید بسبب

از دحام مردم باید که بسوی حجر اسود متوجه شده تکبیر
و تهلیل بگوید چنانچه مذکور شد و نیز باید که استلام رکن یمانی
نماید و این حسن است در ظاهر روایت. از محمد رح مرویست که
این سنت است و سوای حجر اسود و رکن یمانی چیزی دیگر را استلام
نکند زیرا چه پیغمبر صلعم همین دو رکن را استلام می نمود
و غیر آن را استلام نمیکرد و باید که ختم کند طواف را
باستلام حجر اسود و بعد از ان بیاید نزد مقام ابراهیم عم پس
در آنجا دوگانه نماز گذارد یا در هر جا که میسر شود از مسجد
حرام و این دوگانه واجب است نزد علمای ما و شافعی رح میگوید
که سنت است زیرا چه دلیل وجوب آن یافته نشود و دلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم بصیغه امر فرموده است که طواف
کننده را باید که بعد از طواف نمودن هفت شوط دوگانه
ادا نماید و صیغه امر برای وجوب است و باید که بعد از گذاردن
دوگانه مذکور عود کند بسوی حجر اسود و بوسه آن را
زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است زآنکه این سنت
که هر طوافیکه بعد آن سعی بود پس از آن طواف عود بسوی
حجر اسود نماید زیرا چه هر گاه شروع طواف باستلام حجر

بترتیب شد پس همچنان شروع سعی نیز باستلام حجر الاسود باشد الا طواف
طوافیکه بعد آن سعی نبود و باید دانست که این طواف که مذکور
شد این را طواف قدوم میگویند و نیز طواف التحیة
میگویند و این طواف سنت است نزد علمای ما و واجب نیست
و نزد امام مالک رح واجب است زیرا چه پیغمبر علیه السلام بصدد آن امر فرموده
است که هرکه بیاید مر خانهٔ کعبه را پس باید که طواف التحیة
نماید و دلیل علمای ما این است که خدای تعالی در قرآن مجید
امر کرده است بطواف خانهٔ کعبه و طواف زیارت از آن مراد است
باجماع پس طواف زیارت فرض است و مقتضای امر مطلق تکرار
نیست تا طواف دیگر سوای طواف زیارت فرض شود و حدیثیکه
دلیل آورده است آنرا امام مالک رح بر وجوب طواف قدوم
دلالت میکند براینکه طواف قدوم مستحب است زیرا چه در
حدیث مذکور پیغمبر علیه السلام آن را طواف التحیة نام نهاده است و
باید دانست که در حق اهل مکه طواف قدوم سنت و واجب
نیست زیرا چه طواف قدوم در حق کسی سنت است که قدوم
نماید یعنی از جای دیگر بیاید برای حج و قدوم در حق آنها
متحقق نیست چه آنها در مکه سکونت دارند * مسئله ۱۷ *

بعد از طواف قدوم بسوی جبل صفا رود و بالای آن رود
و بعد از آن متوجه شود بسوی خانه کعبه و تکبیر و تهلیل و درود
بر پیغمبر صلعم بگوید و دستها بر دارد و از خدا بتعالی
حاجات خود را بخواهد بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرده است
و بجهت آنکه ثنا و درود مقدم از دعا گفته میشود تا بسبب آن
دعا مقبول شود چنانچه باینجهت ثنا و درود مقدم از دعا خوانده
میشود در دعاها که خوانده میشود در جای دیگر و دستها
برداشتن برای دعا سنت است و باید دانست که بالای
جبل صفا آنقدر رود که خانه کعبه در نظر آید زیرا چه مقصود
از رفتن ببالای آن متوجه شدن است بسوی خانه کعبه
* مسئله ۱۸ * محرم مختار است در اینکه از هر دروازه
مسجد حرام که خواهد بیرون رود بسوی صفا و پیغمبر صلعم از
دروازه بنی مخزوم بیرون رفته بود بسوی صفا بسبب آنکه
دروازه مذکوره قریب تر است بسوی صفا به نسبت دروازه های
دیگر بسبب آنکه رفتن از دروازه مذکوره سنت است و باید دانست
که بالای صفا بعد از تکبیر و تهلیل و دعا در آنجا فرود آید
در مشی باید که رفتار را با آهستگی و آرام تا آنکه

برسد به جائیکه آنرا بطن وادی میگویند و اینجا دویدن شروع
کند و پویه رود آن قدر مسافت که میان میلین اخضرین واقع
شده است و بعد ازان با آهستگی و آرام مشی نماید تا آنکه
بمروه رسد پس صعود نماید بالای مروه و عملها که بر بالای
صفا کرده بود اینجا هم نماید و باز از سر دویدن بصفا رود
و همچنین هفت شوط نماید زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم چنین
کرده است و باید که ابتدا نماید از صفا و تا بمروه رود و این را یک
شوط میگویند و در هر شوط ازین هفت شوط در بطن وادی بدود
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است و باید دانست
که ابتدا کرده نمیشود از صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم
فرموده است که ابتدا کنید بچیزیکه بذکر آن ابتدا نموده است
خدا یتعالی در قرآن مجید و در قرآن مجید ابتدا بذکر
صفا است و باید دانست که دویدن میان صفا و مروه واجب است
و رکن حج نیست و این را سعی میان صفا و مروه میگویند و شافعی
رح گفته است که آن رکن است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
که خدا یتعالی مکتوب کرده است یعنی واجب گردانیده است
بر شما سعی نمودن میان صفا و مروه پس سعی نماید و دلیل علمای ما

این است که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که گناه نیست
بر کسیکه طواف کند میان صفا و مروه و این دلالت میکند برآنکه
سعی میان صفا و مروه مباح است چه مثل این عبارت استعمال
نموده میشود در امر مباح پس نفی رکنیت و وجوب آن ازین ثابت
میشود ولیکن علمای ما قایل بوجوب آن شده اند بنا بر حدیث
مذکور چه آن دلیل است ظنی و از آن وجوب ثابت میشود نه رکنیت
و معنی مکتوب که در حدیث مذکور است مکتوب
استحبابی است چنانکه در قول او تعالی است که مکتوب
کرده شده بر شما وقتیکه پیش آید یکی از شما را موت تا آخر
آیه و بعد از سعی میان صفا و مروه اقامت نماید در مکه
بحالت احرام زیراچه او احرام حج نموده است پس پیش از تمام
کردن افعال حج از احرام آن بیرون نخواهد شد و درین ایام که در مکه
اقامت مینماید هر وقتیکه خواهد طواف خانه کعبه نماید زیراچه
طواف خانه کعبه مانند نماز است چه پیغمبر صلعم فرموده است
که طواف خانه کعبه بمنزله نماز است و نماز از کار نیک و مشروع است
پس همچنین طواف خانه کعبه ولیکن در عقب این طوافها سعی
نباید کرد میان صفا و مروه زیراچه سعی نمودن میان صفا و مروه واجب

نیست و فکر یکبار و بطریق نقل اسباب صفا و مروه سعی نمودن مشروع
نیست و باید دانست که در بین طوافها بعد از هر هفت شوط دوگانه
نماز گذاردن و این دوگانه را دوگانه طواف میگویند و آن
واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شد است *مسئله ۱۹*
باید که امام بتاریخ هفتم ذی الحجه خطبه بخوانند و در آن
بیان و تعلیم نماید مناسک حج را چون رفتن بسوی منا و نماز
گذاردن بعرفات و واقف شدن در عرفات یعنی ایستادن در آنجا و افاضه
بسوی مزدلفه یعنی رفتن بسوی آن و باید دانست که در حج
سه خطبه است یکی اینکه مذکور شد و خطبه دوم در عرفات است
در روز عرفه و خطبه سیوم در منا است بتاریخ یازدهم ذی الحجه
پس میان هر دو خطبه یک روز فاصل میشود و زفر رح میگوید
که از تاریخ هشتم تا تاریخ دهم سه روز پی در پی خطبه بخوانند
زیرا چه این روزها ایام موسم حج است و حج کنندگان
در آن مجتمع اند و علمای ما میگویند که مقصود از خطبه تعلیم
مردمان است و بتاریخ هشتم مردمان آب میخورانند شتران
خود را لهذا این یوم را یوم الترویه می نامند و تاریخ دهم روز عید است
که در آن بتیاری عید و بذبح قربانی مشغول میشوند مردمان پس

دریں روز مردمان را فراغتی نیست پس آنچه مذکور شد
که سه خطبه بخوانند در سه روز بلا ریب های مذکوره نافع تر است
و بر دل تاثیر بیشتر است و باید دانست که بتاریخ هشتم بعد از گذاردن
نماز فجر در مکه باید که مردمان بمنا روند و در آنجا اقامت
نمایند تا آن زمان که نماز فجر روز عرفه در آنجا گذارند
زیرا چه مروی است که پیغمبر صلعم بتاریخ هشتم نماز فجر در مکه
گذارد و چون آفتاب طلوع کرد رفت بسوی منا و در منا
پنج نماز گذارد ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر و بعد از آن
رفت بسوی عرفات و بباید دانست که اکثر در شب عرفه در
مکه بمانند و نماز فجر در روز عرفه در مکه گذارده و بعد
از آن بسوی عرفات روند بباید بطور که از راه منا بگذرند
پس این جایز است زیرا چه درین روز ها هیچ از مناسک حج
بمنا تعلق ندارد ولیکن اقتدا برسول خدا صلعم ترک میشود
لهذا کسیکه چنین عمل نماید گنهگار میشود و باید که
هر روز عرفه بعد از نماز فجر از منا بسوی عرفات روند بجهت
حدیثیکه مذکور شد ولیکن بباید دانست که این بیان
اولویت است و اگر پیش از نماز از منا بسوی عرفات روند جایز

است زیراچه چیزی از مناسك حج بمنا تعلق ندارد و مصنف رح
در مبسوط گفته است که امام را باید که مع مردمان در عرفات
فرود آید و تنها در جای علیحده نازل نشود چه این تکبر است
و مناسب حالت تضرع نیست و حالت نزول در عرفات حالت تضرع
است و نیز امید اجابت دعا در جماعت قوی تر است و بعضی گفته
که مراد مصنف رح این است که در عین راه فرود نیاید تا راه
بر گذرندگان تنگ نشود و هرگاه وقت استوا زایل شود
و وقت ظهر رسد باید که امام با مردمان نماز ظهر و عصر هر دو را
ادا نماید و لیکن اولا خطبه بخواند و دران خطبه تعلیم کند
مردمان را طریقه وقوف بعرفات و بمزدلفه و رمی جمرها
و نحر و قربانی و حلق سر و طواف زیارت و باید که دو خطبه
بخواند و میان دو خطبه جلسه نماید چنانچه در خطبه جمعه
میان دو خطبه جلسه می نماید و دلیل این همه این است که پیغمبر
صلعم چنین کرده است و امام مالك رح گفته است که امام اولا
نماز ادا نماید و بعد ازان خطبه بخواند زیراچه این خطبه
برای وعظ و نصیحت است پس آن مانند خطبه عید است و دلیل علمای ما
پیشتر عمل پیغمبر صلعم است چنانچه مذکور شد و دوم این است

که خطبه برای تعلیم مناسک حج است و جمع نمودن میان نماز
ظهر و عصر در وقت ظهر از مناسک حج است پس باید که خطبه
پیش از نماز بخواند تا داران این حکم بیان نموده شود و مردمان
بدانند و باید دانست که در ظاهر روایت چنین آمده است که
هرگاه امام بالای منبر رود و نشیند باید که موذن اذان
بگوید چنانچه در روز جمعه میگویند و از ابی یوسف رح
مرویست که موذن اذان بگوید پیش از آنکه امام بالای منبر
رود و نیز از ابی یوسف رح مرویست که اذان بگوید بعد از
خطبه و صحیح همان ظاهر روایت است زیرا چه پیغمبر صلعم هرگاه
استاد بر ناقهٔ خود اذان گفت موذن در پیش آن حضرت
و باید دانست که هرگاه امام از خطبه فارغ شود باید
که موذن اقامت بگوید چه این وقت شروع کردن
نماز است مانند جمعه و باید دانست که نماز ظهر و عصر را
جمع نماید در وقت ظهر و اذان یک بگوید و اقامت دو یا بطور که
اول اذان بگوید و بعد از آن اقامت بگوید برای نماز ظهر و بعد از
ادای نماز ظهر باز اقامت بگوید برای نماز عصر زیرا چه بنقل
مشهور چنین آمده است و باید دانست که میان این هر دو نماز

هیچ نماز نفل نباید کرد حتی اگر نماز نفل کند مکروه است
و بنا بر ظاهر روایت در این صورت باز اذان گفتن برای نماز عصر
درکار است زیرا چه بسبب مشغول شدن بنماز نفل میان اذان
اول و میان نماز عصر فصل واقع میشود و نماز عصر متصل نمیماند
باذان مذکور پس باید که برای آن اذان دیگر گفته شود
* مسئله ۲۰ * اگر نماز ظهر و عصر در عرفات امام بگذارد و خطبه
نخواند جایز است زیرا چه این خطبه فرض نیست * مسئله ۲۱ *
اگر کسی در عرفات نماز ظهر را تنها گذارده باشد در مکان خود
پس باید که او نماز عصر در وقت عصر ادا نماید نزد ابی حنیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که منفرد نیز جمع می نماید نماز عصر را
با نماز ظهر زیرا چه جواز جمع میان دو نماز در عرفات بنا بر آن
است که در این روز حاجت است بامتداد وقوف بعرفات
تا وقت دراز نماید و منفرد نیز محتاج است بآن و دلیل
ابی حنیفه رح این است که نگاه داشتن نماز در وقت نماز فرض است
از روی نص پس ترک آن جایز نیست مگر در صورتیکه در شرع
ترک آن آمده است و آن در صورتی است که جمع نماید هر دو نماز
را با جماعت و پس امام و تقدیم نماز عصر بر وقت آن و جمع

نمودن آن با نماز ظهر برای محافظت جماعت است زیرا چه
بعد از متفرق شدن مردمان در مواقف عرفات باز مجتمع شدن
آنها برای جماعت نماز عصر دشوار است بر آنها لهذا برای آن است
که وقوف بعرفات نموده شود تا وقت دراز چنانچه صاحبین
رح گفته اند زیرا چه منافات نیست میان نماز گذاردن بوقت
و میان وقوف چه مصلی در وقت گذاردن نماز نیز واقف
است بعرفات و بعد ازان باید دانست که نزد ابوحنیفه رح
شرط جمع نمودن نماز ظهر و عصر در عرفات این است که
در هر دو نماز امام باشد و جمع کننده محرم باشد و نزد زفر رح
نقلست که شرط این است که امام و احرام یافته شود در نماز
عصر حتی که اگر شخصی نیابد نماز ظهر را با امام در جماعت و در
نماز عصر با امام در جماعت شریک شود یا نماز ظهر را با امام
بجماعت ادا نماید و بعد ازان احرام حج نماید پس درین
هر دو صورت جمع نمودن میان نماز ظهر و عصر وی را جایز
نیست نزد ابوحنیفه رح و نزد زفر رح جایز است و دلیل
زفر رح این است که جز این نیست که در صورت جمع نماز عصر
از وقت خود مقدم واقع میشود پس شرط است که امام و احرام

از بطن عرنه احتراز نمایند و در آنجا استاده نشوند و مزدلفه
همه موقف است مگر وادی محسر و از آن احتراز نمایند
و در آن استاده نشوند * مسئله ۲۴ * سزاوار است
مر امام را که استاده شود در عرفه بر راحله خود زیرا چه
پیغمبر صلعم استاده شده بود بر ناقهٔ خود و معهذا اگر استاده
شود بر قدم خود جایز است ولیکن آنچه اول مذکور شد افضل است
چه آن عمل پیغمبر صلعم است * مسئله ۲۵ * سزاوار است
مر امام را که رو بقبله استاده شود زیرا چه پیغمبر صلعم
چنین کرده است و اینرا بهتر فرموده است و بساید که دعا
بخواند و تعلیم کند مردمان مناسک حج را زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم در روز عرفه هر دو دست خود را
برداشته دعا میخواست چنانچه مسکین و محتاج دست
خود را دراز کرده طعام میخواهد و هر دعا که خواهد بخواند
اگرچه بعضی از دعاها منقول است و تفصیل آن در کتاب عمدة
المناسک فی عدة من المناسک مذکور است * مسئله ۲۶ *
سزاوار است مردمان را که استاده شوند قریب امام زیرا چه
امام دعا میخواند و تعلیم مناسک حج می نماید پس آنها

اگر قریب امام نخواهند ایستاد خواهند شنید دعای امام را و یاد
خواهند گرفت آن را و سزاوار این است که ایستاده شوند مردمان
در پس امام تا روی آنها بسوی قبله شود و این بیان افضلیت است
چه عرفات همه موقف است چنانچه مذکور شد و باید که محرم
پیش از وقوف بعرفات غسل کند و بجهت تمام دعا بخواند اما این
غسل پس سنت است واجب نیست و اگر اکتفا نماید بوضو جایز است
مانند جمعه و عیدین و وقت احرام و بجهت تمام دعا خواستن
بجهت آن است که پیغمبر صلعم در این موقف بجهت دعا خواسته
بود در حق امت خود و آن دعا مستجاب شده است مگر در حق
بعضی از گناهان چون کشتن مسلمان بناحق و ظلم و تعدی یعنی
گناهانی که بحقوق عباد تعلق دارد * مسئله ۷۰ * باید که
در موقف عرفات تلبیه بگوید ساعت بساعت و امام مالک رحمه
الله گفته است که قطع کند تلبیه را بمجرد وقوف بعرفات زیرا چه
معنی تلبیه اجابت است پس اجابت بزبان تا آن وقت بوده که
مشغول نشده بود بعمل ارکان و چون مشغول ارکان شد عمل در
اجابت زبانی نماند و دلیل علمای ما یاری این است که مروی است
که پیغمبر صلعم همیشه تلبیه میگفت تا آن زمان که رمی آمده

بجمرة العقبه و دوم این است که تلبیه در حج مانند تکبیر است
در آن پس باید که تلبیه بگوید تا آخر احرام * مسئله ۲۸ *
بعد از غروب آفتاب در روز عرفه امام را باید که افاضه نماید
یعنی مع مردمان کوچ نماید از عرفات و با آهستگی و آرام
برود بسوی مزدلفه تا آنکه بمزدلفه برسد بجهت آنکه پیغمبر
صلعم بعد از غروب آفتاب کوچ میکرد و بجهت آنکه در آن اظهار
مخالفت کفار است و پیغمبر صلعم در راه بر راحله خود با آهستگی
و آرام میرفت * مسئله ۲۹ * اگر کسی را خوف ازدحام باشد
و بنا بر آن پیشتر از امام کوچ نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات
بیرون نرود پس این جائز است زیرا چه از عرفات تجاوز نکرده است
و افضل این است که استاده بماند در مقام خود تا شروع در افاضه
پیش از وقت آن لازم نیاید و اگر بعد از غروب آفتاب و بعد از
افاضه امام اندکی درنگ نماید بسبب خوف ازدحام در آن
مضایقه نیست بجهت آنکه مرویست که عایشه رض
بعد از افاضه امام آب خواست و روزه افطار کرد و بعد از آن
افاضه نمود * مسئله ۳۰ * بعد از رسیدن بمزدلفه مستحب
این است که وقوف نماید اعنی استاده شود قریب

کوهیکه آن را جبل قزح میگویند زیرا که پیغمبر صلعم ایستاده
شده بود قریب این جبل و همچنین عمر رض و بسا باید که
احتراز نماید از فرود آمدن در راه چه در آن ضرر است و
حق گذرندگان پس بر سر راه فرود نباید بلکه
در جانب راست یا در جانب چپ آن فرود آید و مستحب
این است که ایستاده شود در پس امام بنا بر وجهیکه مذکور شد
در وقوف بعرفات * مسئله ۱۳ * در مزدلفه جمع کند امام
میان نماز مغرب و عشا و این هر دو نماز را با جماعت ادا نماید
در وقت عشا بیک اذان و اقامت و زفر رح گفته است که اذان یک
بگوید و اقامت دو چنانچه بعرفات در وقت جمع نمودن
میان ظهر و عصر یک اذان و دو اقامت گفته میشود و دلیل علمای ما
یکی این است که بروایت جابر رض آمده است که پیغمبر
صلعم در مزدلفه جمع کرد میان نماز مغرب و عشا باذان واحد
و اقامت واحد و دوم این است که نماز عشا درینصورت در وقت
خود است و اقامت برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحده
برای آن درکار نیست برای اعلام بخلاف نماز عصر در عرفات
چه آن گذارده میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت

دیگر گفتن راست برای اعلام و باید دانست که میان نماز
مغرب و عشا در مزدلفه نماز نفل نباید گذارد چه آن مخل و منافی
جمع است و اگر میان نماز مغرب و عشا نماز نفل گذارد
یا بچیزی دیگر مشغول شود باید که اقامت دیگر گفته شود
برای نماز عشا زیرا چه درینصورت فصل واقع میشود میان آن
هر دو نماز بلکه سزاوار این بود که درینصورت اذان دیگر
نیز گفته میشد برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر و عصر
در عرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز
عصر گفته میشود ولیکن درینجا اکتفا نموده شد بر اقامت دیگر
برای نماز عشا بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم نماز مغرب
گذارد در مزدلفه و بعد از ان طعام تناول فرمود و اقامت دیگر
گفته شد برای نماز عشا و نماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گفته
شود برای آن و باید دانست که برای جمع نمودن میان نماز مغرب و عشا در
مزدلفه جماعت شرط نیست نزد ابوحنیفه رح زیرا چه نماز مغرب درینصورت
گذارده میشود بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمع نمودن
میان نماز ظهر و عصر در عرفات چه در ان نماز عصر گذارده میشود
مقدم از وقت آن * مسئله ۳۲ * اگر شخصی نماز مغرب

گذارد در اثنای راه پیش از رسیدن بمزدلفه پس این جایز
نیست نزد ابی حنیفه و محمد رح و لهذا بر او اعاده آن لازم است
مادامیکه صبح صادق نشده و نزد ابی یوسف رح آن نماز جایز
است ولیکن آن شخص بسبب این عمل گنهکار میگردد و همین
اختلاف است درصورتیکه بگذارد کسی نماز مغرب را در عرفات
بعد از غروب آفتاب پیش از افاضه و دلیل ابی یوسف رح این است
که شخص مذکور گذارده است نماز مغرب را در وقت آن پس بر او
اعاده آن واجب نخواهد شد چنانچه بر او اعاده آن بعد از دمیدن
صبح صادق واجب نمیشود ولیکن تاخیر مغرب درصورت مذکوره
سنت است و شخص مذکور ترک این سنت نموده است بنابر آن
گنهکار میشود و دلیل ابی حنیفه و محمد رح این است که پیغمبر
صلعم در اثنای راه باسامه رض فرمود که نماز پیش تست و مراد
از آن این است که وقت نماز مغرب پیش است و این اشاره است
بسوی آنکه تاخیر نماز مغرب واجب است و منشای وجوب آن
نیست مگر اینکه بسبب تاخیر جمع نمودن آن با نماز عشا ممکن
میشود در مزدلفه لهذا بر شخص مذکور اعاده آن واجب است مادامیکه
صبح صادق نشود تا آن شخص را بسبب اعاده آن جمع نمودن

میان آن هر دو نماز حاصل نکرده و بعد از آن دو بود صبح صادق

جمع ممکن نیست زیرا که استیعاب فوت میشود اما آنکه آن نماز صبح

را باید دانست که بعد از دمیدن صبح صادق امام را باید که

در مزدلفه نماز فجر را بجماعت ادا نماید در اول وقت فجر

چنانکه بماند چیزی از تاریکی شب بجهت آنکه ابن مسعود

رضی روایت کرده است که بدرستیکه پیغمبر صلعم نماز فجر

در روز عید اداکرده است در مزدلفه در اول وقت فجر و بجهت آنکه

بسبب گذاردن نماز فجر در اول وقت آن فراغت حاصل میشود

برای وقوف بمزدلفه پس جایز خواهد بود پیش از وقت چنانکه

جایز است تقدیم عصر پیش از وقت آن در عرفات و بعد ازان باید

که وقوف نماید امام بمزدلفه و وقوف نمایند مردمان با امام

و بدعا مشغول باشند زیرا چه پیغمبر صلعم وقوف نموده است

بمزدلفه و دعا نموده است در حق امتان خود حتی که

این دعا مقبول شده است در حق مظالم چون ریختن

خون بناحق مثلا و این را روایت کرده است ابن عباس رضی

و بعد ازان باید دانست که وقوف بمزدلفه واجب است نزد علمای ما

نه رکن حج نیست حتی که اگر ترک نماید آنرا بغیر عذر لازم میشود

بوادم یعنی قربانی نمودن و نزد شافعی رح آن رکن است زیراچه خدا ینعالی در قرآن مجید ذکر کرداست یا ینکه ذکر خدا نها کنید نزد مشعر حرام که عبارت است از مزدلفه و از امر فرضیت و رکنیت ثابت میشود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم ضعفای اهل بیت خود را پیشتر از وقوف نمودن بمزدلفه در وقت شب فرستاد و روانه کرد آنهارا از مزدلفه و اگر وقوف بمزدلفه رکن حج می بود اینچنین نمیکرد پیغمبر صلعم و جواب از دلیل شافعی رح این است که در روایت مذکوره ذکر خدا ینعالی مذکور است و ذکر نمودن بمزدلفه از ارکان حج نیست باجماع پس معلوم شد که از آیة مذکوره فرضیت مراد نیست و دلیل وجوب آن نزد علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که بعد از افاضه وقوف نماید بمزدلفه پس حج او تمام میشود زیراچه درین حدیث پیغمبر صلعم تمامی حج را معلق نموده است بر وقوف نمودن بمزدلفه و این تعلیق دلالت میکند بر اینکه وقوف بمزدلفه واجب است و لیکن اگر ترک کند آن را کسی بسبب عذر چون ضعف و بیماری یا ترک کند بسبب خوف ازدحام پس درین صورت برا و هیچ چیز لازم نمی آید بنا براینچه مذکور شد که پیغمبر صلعم ضعفای

اهل بیت خود را پیشتر فرستاده بود * مسئله ۳۳ *
مزدلفه همه موقف است یعنی جای استادن است مگر
موضعیکه آنرا وادی محسر میگویند چه آن موقف نیست
هنا برحد بقیکه سابق مذکور شده است دربیان وقوف بعرفات
* مسئله ۳۴ * بعداز طلوع آفتاب باید امام را که ازمزدلفه
کوچ نماید ومردمان همراهی او تا آنکه بمنا رسند چنین
مذکور است درمختصر قدوری واین غلط است وصحیح این است
که کوچ نماید ازمزدلفه دروقت فجر بعداز روشن شدن آن زیرا چه
پیغمبر صلعم کوچ نموده است پیش از طلوع آفتاب وباید دانست
که بعد از رسیدن بمنا شروع نماید دررمی جمرها از جمره عقبه
که نام موضعی است ومراد از رمی انداختن سنگریزه است
وطریقه رمی جمره عقبه این است که رمی کننده استاده شود
دربطن وادی که نشیب است وانداز د سنگریزه را بجانب جمره عقبه
که بلند است وباید که بیندازد هفت سنگریزه را که قابل خذف است
وخذف عبارت است از اینکه بنهد سنگریزه را برسر انگشت
سبابه وسر انگشت ابهام را بنهد وبعد ازان بیندازد آنرا
وحاصل آنکه رمی نماید بسنگریزه کوچک که قابل خذف

باشند نه بسنگریزه بزرگ زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است
که لازم بگیرید بر خودها که رمی نمائید بسنگریزه که تا بلند
خذف است و نباید که بعضی از آنها بقدر ماش و بعضی دیگر را
و معهذا اگر رمی نماید بسنگریزه که اندکی بزرگ باشد به نسبت
سنگریزه که تا بلند خذف است جایز است زیرا که مقصود رمی
است و آن حاصل است ولیکن نباید که رمی نماید بسنگهای بزرگ
که بسبب آن ایذا رسد بغیر و باید دانست که اول بر شروع نمودن
برمی جمرة العقبه این است که پیغمبر صلعم بعد از رسیدن بمنا بهیچ
کار متوجه نمیشد تا آنکه فراغت نمیکرد از رمی جمرة العقبه
* مسئله ٥٣ * اگر کسی رمی نماید جمرة العقبه را از جانب
فوق آن که بلند است جایز است زیرا که گرد جمرة عقبه همه
جا موضع مناسک حج است ولیکن افضل این است که از بطن وادی
که مکان تقیه است رمی نماید و باید که با هر سنگریزه تکبیر
بگوید بایراد همچنین مرویست از ابن مسعود و ابن عمر رض و اگر بجای
تکبیر سبحان الله بگوید جایز است چه بسبب تسبیح نیز حاصل
میشود ذکر که از آداب رمی است و باید که توقف ننماید نزد
جمرة العقبه زیرا که پیغمبر صلعم در آنجا توقف ننموده است

و باید که تلبیه قطع نماید با اول سنگریزه بجهت آنکه جابر
رضی روایت کرده است که پیغمبر صلعم قطع میفرمود تلبیه را نزد
انداختن اول سنگریزه که رمی میکرد آنرا در جمرة عقبه و بعد ازان
باید دانست که کیفیت رمی این است که بنهد سنگریزه را
بر پشت انگشت ابهام راست و باستعانت انگشت سبابه بگیرد
آنرا و بیندازد آنرا و مقدار رمی این است که میان رمی
کننده و میان موضع افتادن سنگریزه مسافت پنج ذراع باشد
پس زیاده ازان و چنین روایت کرده است آنرا حسن بن زیاد از ابی حنیفه
رح و وجه آن این است که انداختن سنگریزه در کمتر از پنج ذراع
رمی نیست چه آنرا طرح میگویند و در قسمان رمی و لیکن
معنی رمی در ان نیز یافته میشود لهذا اگر طرح نماید کسی
یعنی اندازد سنگریزه را در کمتر از پنج ذراع پس این کفایت
میکند چه این رمی است باعتبار لغت و لیکن آنکس مسیئا میشود
بسبب مخالفت سنت و اگر بنهد سنگریزه را بر جمرة العقبة
و نیندازد آنرا پس این کفایت نمیکند چه این اصلا رمی نیست
مسئله ۱۳ اگر اندازد کسی سنگریزه را در جمرة العقبة
یا نزدیک که بیفتد آن سنگریزه قریب جمرة عقبه و بآن نرسد

پس این کفایت میکند زیرا چه احتراز نمودن از آن ممکن نیست واگر
آن سنگریزه دور افتد از آن پس کفایت نمیکند زیرا چه رمی
قربت و عبادت است برخلاف قیاس و آن مخصوص است بمکان
خاص * مسئله ۳۷ * اگر هفت سنگریزه را دفعةً انداز د
کسی پس این یکبار شمرده میشود زیرا چه نص دلالت میکند
برآنکه هفت سنگریزه بهفت بار باید انداخت * مسئله ۳۸ *
جایز است که سنگریزه بگیرد از هر جا که خواهد مگر از نزد یک
جمرهٔ عقبه چه سنگریزه گرفتن از نزد یک آن مکروه است
زیرا چه آن سنگریزه مردود است یعنی مردود ملایکه است
و چنین منقول است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است ومعهذا
اگر چنین کند جایز است چه رمی بآن نیز متحقق میشود
* مسئله ۳۹ * رمی نمودن بهرچیزیکه از اجزای زمین است
جایز است نزد علمای ما زیرا چه مقصود فعل رمی است و آن حاصل
میشود بهرچیزیکه از اجزای زمین است چنانچه حاصل میشود
بسنگ بخلاف آنکه اگر رمی نماید بطلا و نقره زیرا چه این را
نثار میگویند نه رمی * مسئله ۴۰ * بعد از فراغت از رمی جمرة
العقبه قربانی نماید اگر خواهد و بعد از آن حلق کند موی سر را

باقصر نماید آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم
فرمود که اول از مناسک حج درین روز رمی جمرهٔ عقبه است
وبعد ازان ذبح وبعد ازان حلق وبجهت آنکه حلق از اسباب
تحلل است یعنی محرم بسبب آن از احرام بیرون می آید
وهمچنین ذبح این تحلل میشود محرم محصر بسبب ذبح هدی
پس ضرور است که رمی بران هردو مقدم نموده شود وبعد ازان
بباید دانست که حلق از محظورات احرام است یعنی ازجمله
آنچیزها است که محرم را منع است پس باید که ذبح مقدم
نموده شود بران واینکه مذکور شد که اگر خواهد قربانی ذبح
نماید پس وجه آن این است که ذبح نمودن قربانی در حق مفرد
افضل است ودرینجا کلام در حج مفرد است پس او مختار است
اگر خواهد قربانی نماید واگر نخواهد نکند * مسئله ۱۲ *
حلق نمودن افضل است به نسبت قصر بجهت آنکه پیغمبر صلعم
فرموده است که رحمت کند خدا تعالی محلقین را یعنی کسانیرا
که حلق می نمایند وکسی از حاضران سوال کرد و گفت
مقصرین را نیز یا رسول الله یعنی کسانیرا که قصر
می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدا تعالی محلقین را

و باز سؤال کردند اصحاب مذکور باز پیغمبر صلعم فرمود
که رحمت کند خدا تعالی متحلقین را و در مرتبه سیوم یا چهارم
فرمود مقصرین را و بجهت آنکه بسبب حلق دفع چرک بوجه احسن
حاصل میشود به نسبت قصر پس حلق بمنزله غسل است
و قصر بمنزله وضو * مسئله ۴۲ * [illegible] رح [illegible]
[illegible]
آنکه در [illegible] الله [illegible] صلعم [illegible] است و بسا [illegible]
دانست که قصر عبارت است از اینکه بردارد موی سر بقدر
سر انگشت * مسئله ۴۳ * هرگاه محرم حلق یا قصر
نماید در روز عید پس همه چیز وی را حلال میشود مگر زن و اما
مالک رح گفته است که خوشبو نیز حلال نمیشود زیرا چه
خوشبو از جمله آن اشیا است که بسبب آن رغبت جماع
پیدا میشود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم در حق او
فرموده است که وی را همه چیز حلال است مگر زنان و قیاس
مالک رح بمقابله این حدیث مقبول نیست و نزد علمای ما جماع
نمودن در ما سوای فرج نیز حلال نیست و این خلاف قول
شافعی رح و دلیل علمای ما این است که این جماع نیز در حق

ثبوت است پس پس این نیز موخر نموده خواهد شد تا آنکه
او حلال شود پس اما موکل او بعد ازان باید دانست که رمی جمره
از اسباب تحلل نیست نزد علمای ما و شافعی رح میگوید که
آن نیز از اسباب تحلل است زیرا چه رمی جمره عقبه موقت
است بروز عید مانند حلق پس رمی نیز سبب تحلل است بمنزله
حلق و دلیل علمای ما این است که آنچه از اسباب تحلل است
پس آن در غیر وقت خود جنایت میشود و حلق چنین است و رمی
چنین نیست بخلاف طواف زیارت چه این از اسباب تحلل
نیست بلکه تحلل است بعد از طواف زیارت بسبب حلق مقدم
که بسبب طواف زیارت و باید که معذور بعد از رمی و حلق
وقتی در روز عید بیاید بمکه یا بعد آن روز تا روز یازدهم
یا تا روز دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف
را طواف زیارت میگویند و این نیز هفت شوط است زیرا چه
مروی است که پیغمبر صلعم هر گاه از حلق فراغت نمود پس
بمکه آمد و طواف خانه کعبه کرد و بعد ازان مراجعت نمود
بمنا و نماز ظهر بمنا ادا نمود و باید دانست که وقت طواف
زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند و آن روز

و یازدهم و دوازدهم ماه ذی الحجه است زیرا چه خدای تعالی عطف کرد طواف را بر ذبح و فرمود پس بخورید از ذبح و فرمود باید که طواف کنید پس وقت ذبح و طواف زیارت یک است و باید دانست که اول وقت طواف زیارت بعد از دمیدن صبح روز عید است زیرا چه ما قبل آن انچه از شب است وقت وقوف بعرفات است و طواف زیارت بعد از وقوف بعرفات است * مسئله ۴۴ * دهم روز از ایام نحر که طواف زیارت نماید محرم جایز است اما روز اول که روز عید است افضل است چنانچه ذبح نمودن قربانی در روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام نحر اول آن است و باید دانست که اگر بعد از طواف قدوم سعی نموده باشد میان صفا و مروه پس رمل نکند درین طواف و سعی نه نماید میان صفا و مروه و اگر بعد از طواف قدوم سعی میان صفا و مروه نه نموده باشد باید که رمل نماید در طواف زیارت و بعد از طواف زیارت سعی نماید میان صفا و مروه زیرا چه این سعی مشروع نیست مگر یکبار و همچنین رمل نیز مشروع نیست مگر یکبار در طوافیکه بعد آن سعی است و باید دانست که بعد از طواف زیارت و رکعتانه نماز گذارد

زیرا چه دو رکعت برای ختم طواف واجب است هر طوافیکه
باشد خواه فرض خواه نفل بنا بر وجهیکه سابق مذکور شده است
در طواف قدوم * مسئله ۲۴۵ * بعد از طواف زیارت جماع
نیز حلال میگردد ولیکن بسبب حلق سابق نه بسبب طواف
زیارت چه سبب تحلل همان حلق است نه طواف ولیکن
عمل آن سبب در حق حلت جماع موخر کردانیده شده است
* مسئله ۲۴۶ * طواف زیارت فرض است در حج و از ارکان
حج است زیرا چه خدای تعالی در قرآن مجید بآن امر کرده است
و فرموده است که باید که طواف نمایند مر بیت عتیق را که عبارت
است از خانه کعبه و باید دانست که این طواف را طواف
افاضه و طواف یوم النحر نیز میگویند * مسئله ۲۴۷ * تاخیر
نمودن طواف زیارت از ایام نحر مکروه است بجهت آنچه
مذکور شد که طواف زیارت موقت است بایام مذکوره پس اگر
تاخیر نماید کسی طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم میشود
بر او دم یعنی قربانی نمودن نزد ابیحنیفه رح و بیان آن
خواهد آمد در باب جنایات حج ان شاء الله تعالی و باید دانست
که بعد از طواف زیارت باید که مراجعت نماید بمنا و در آنجا

اقامت نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین نموده است وبجهت
آنکه رمی براو باقی است وموضع آن پیدا است * مسئله ۲۸ * هرگاه
زایل شود آفتاب در روز دوم از ایام تشریق نماید هر سه
جمره را باینطور که ابتدا نماید بجمره که متصل است بمسجد
خیف پس رمی کند آن را بهفت سنگ ریزه و تکبیر بگوید در
هر سنگریزه و وقوف نماید نزد آن جمره وبعد از آن رمی کند
جمره را که متصل جمره اول است مانند رمی جمره اولی و وقوف
نماید نزد آن نیز مانند اول وبعد از آن رمی نماید جمره عقبه
را مانند رمی جمره اول ولیکن وقوف نه نماید نزد جمره
عقبه همچنین روایت کرده است جابر رضی در بیان حج رسول خدا صلعم
و باید که وقوف نماید نزد جمرتین در مقامی که وقوف مینمایند مردمان
وحمد خدای تعالی وثنای او ادا نماید وتکبیر وتهلیل بگوید
ودرود خواند بر پیغمبر صلعم ودعا خواند برای حاجت خود ودستها
بردارد بجهت قول پیغمبر صلعم که دستها برداشته نمیشود مگر
در هفت موضع وذکر کرد ازانجمله هر دو جمره را که مذکور
شد ومراد ازان برداشتن دستها است برای دعا و باید که درین
هفت موقف در دعای خود طلب مغفرت نماید برای مومنان

زيرا چه پيغمبر صلعم در دعاي خود گفتست كه اللهم اغفر للحاج
ولمن استغفر له الحاج يعني بار خدايا آمرزش كن حاجيان
را وكسي را كه طلب آمرزش كنند حاجيان براي او وبعد ازان
بايد دانست كه قاعده اين است كه هر رمي كه بعد آن رمي ديگر
است پس بعد آن وقوف است زيرا چه آن وسط عبادت است
پس دران دعا بخواند وهر رميكه بعد آن رمي ديگر نيست
پس بعد آن وقوف نبايد زيرا چه عبادت منتهي شد لهذا بعد
رمي جمرة عقبه وقوف نيست در روز عيد نيز *مسئله ۴۹*
بتاريخ دوازدهم ذيحجه نيز رمي كند هر سه جمره را بعد از
وقت زوال آفتاب چنانچه بتاريخ يازدهم ميكرده بايد وبعد
ازان اگر خواهد تعجيل نمايد در كوچ نمودن وكوچ نمايد
وبمكه رود واگر اقامت نمايد درانجا بايد كه رمي كند هر سه
جمره را بتاريخ سيزدهم بعد از وقت زوال وافضل همين است كه اقامت
نمايد در منا بتاريخ دوازدهم ورمي نمايد بتاريخ سيزدهم چه
پيغمبر صلعم چنين كرده است وبايد دانست كه جايز است ويرا كه
بتاريخ سيزدهم پيش از دميدن صبح صادق از منا كوچ
نمايد واگر توقف نمايد حتي كه صبح صادق گردد دراين

هنگام جایز نیست ویرا که کوچ نماید بغیر رمی زیرا چه بعد
از دمیدن صبح صادق وقت رمی میرسد ودرین اختلاف
شافعی رح است واگر درین روز رمی نماید بعد دمیدن
صبح صادق پیش از وقت زوال جایز است نزد ابیحنیفه رح
بنابر استحسان وصاحبین رح گفتند انکه رمی پیش از وقت
زوال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر
جایز نیست وتفاوت نیست میان این روز ومیان روزهای دیگر
مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق کوچ
نمودن ویرا جایز است بخلاف روزهای دیگر وبعد از دمیدن
صبح صادق درین روز هرگاه کوچ کردن ویرا منع شد پس
درین هنگام این روز بمنزله روزهای دیگر گردید ودلیل
ابیحنیفه رح یکی این است که مذهب ابن عباس رض موافق
مذهب وی است ودوم این است که هرگاه درین روز
اثر تخفیف ظاهر است در حق ترک رمی باینطور که جایز
است ویرا کوچ نمودن پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که
بطریق اولی ظاهر شود در حق جواز تقدیم رمی بر وقت زوال
بخلاف روز یازدهم ودوازدهم چه درآن رمی جایز نیست مگر

بعد از وقت زوال بنا بر روایت مشهور زیراچه ترک رمی درآن دو روز جایز نیست پس باقی خواهد ماند بر اصلیکه مرویست بنا بر روایت مشهور روا نمی شود پس اول وقت رمی درین روز از صبح صادق است و شافعی رح میگوید که اول وقت رمی در روز عید بعد از نصف شب است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم اجازت داد درین روز مر شبانان را که رمی نمایند در وقت شب و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده استکه رمی نکنید جمره عقبه را مگر بعد از صبح صادق و در بعض روایات آمده است که فرمود رمی مکنید جمره عقبه را مگر بعد از طلوع آفتاب پس از حدیث اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است واز حدیث دوم ثابت شد که افضل وقت آن بعد از طلوع آفتاب است وحدیثیکه دلیل شافعی رح است تاویلش آن اینست که مراد از آن شب یازدهم وشب دوازدهم است زیراچه شب عید اضحی وقت وقوف عرفات است و رمی بعد از وقوف بعرفات است پس بالضرورت وقت رمی بعد از شب عید خواهد بود و بعد ازان باید دانست که نزد ابوحنیفه رح در روز عید وقت رمی از صبح صادق است تا غروب آفتاب بجهت قول پیغمبر صلعم که اول مناسک حج درین روز رمی

است پس ازین حدیث معلوم شد که ابن روز تمامه وقت رمی است و
تمامی آن بغروب آفتاب است و از ابی یوسف رحمه روایتست که وقت
مذکور از صبح تا وقت زوال است و حدیث مذکور حجت است برا او
واگر تاخیر نماید در رمی جمره عقبه تا آنکه وقت شب رسد باید
که رمی کند در وقت شب و برا او هیچ لازم نمی آید بسبب حدیث
شبانان که مذکور شد واگر تاخیر نماید در رمی جمره عقبه
تا آنکه روز دیگر رسد باید که رمی کند آنرا زیرا چه روز دیگر
نیز وقت رمی است و درینصورت براو دم لازم می آید نزد ابو حنیفه
رح بسبب تاخیر نمودن رمی از وقت آن چنانچه مذهب
وی است * مسئله ۰ * اگر رمی کند کسی جمره عقبه را در حالت
سواری جایز است بسبب آنکه فعل رمی درین حالت نیز حاصل میشود
و باید دانست که قاعده این است که هر رمییکه بعد از آن رمی دیگر است
پس افضل در آن این است که رمی نماید آنرا در حالیکه
پیاده باشد و رمییکه بعد از آن رمی دیگر نیست پس آن رمی
کند در حالت سواری زیرا چه رمییکه بعد از آن رمی دیگر
است پس بعد از آن وقوف و دعا است چنانچه سابق مذکور
شد پس باید که این رمی نماید در حالیکه پیاده است تا تضرع

بوجه احسن متحقق شود و بیان آن افضلیت از ابی یوسف رح
مرویست * مسئله ۵۱ * باید که در منا بیتوتت نماید
در شبها که در روز آن رمی است و اگر ترک نماید و بیتوتت
نماید در آن شبها در جای دیگر پس آن مکروه است زیرا چه
پیغمبر صلعم در این شبها در منا بیتوتت میفرمود و عمر رض تادیب
می نمود هر کسی را که اقامت نمیکرد بمنا در شبهای مذکوره و مع هذا
اگر کسی عمدا بیتوتت نه نماید در این شبها بجای دیگر پس بر او چیزی
لازم نمی آید نزد علمای ما برخلاف قول شافعی رح و دلیل علمای
ما این است که وجوب بیتوتت در منا در شبهای مذکوره بجهت
آنست که تا بسبب آن رمی آسان شود در روزهای مذکوره و
واجب لنفسه نیست پس بیتوتت در منا در شبهای مذکوره از افعال
حج نیست لهذا بسبب ترک آن جبر نقصان آن واجب نخواهد
شد * مسئله ۵۲ * اگر کسی اسباب و اشیای خود را پیشتر
فرستد پیش از فراغت نمودن از رمیها و خود اقامت نماید
در منا تا آنکه از رمیها فراغت نماید پس این مکروه است
بجهت آنکه مرویست که عمر رض از آن منع کرد و تادیب
می نمود کسی را [illegible]

خواهد شد یا شاید که مقدم فرستاده است بلکه * مسئله ۵۳ *
هرگاه بعد از فراغت از رمی‌ها از منا کوچ نماید بسوی مکه
باید که فرود آید در مکانیکه آن را محصب و ابطح میگویند
چه رسول خدا صلعم در آنجا قصداً نزول فرموده است بنا بر آنچه
مرویست که پیغمبر صلعم با صحابه کرام فرمود که ما پایان
فردا فرود خواهیم آمد در خیف بنی کنانه در موضعیکه مشرکان
جمع شده بودند در آن و با یکدیگر عهد نموده بودند بر اینکه
بر شرک ثابت باشند و بنی هاشم را مهجور گردانند و کسی
از آنها در حق بنی هاشم رعایت احکام قرابت و خویشی ننماید
پس ازین معلوم شد که مقصود پیغمبر صلعم از فرود آمدن در مکان
مذکور اظهار سنت خدا یتعالی بود مر کافران را پس فرود آمدن
در مکان مذکور سنت خواهد بود مانند رمل در طواف و بعد از آن
داخل شود بمکه و طواف خانه کعبه نماید هفت شوط و درین طواف
رمل ننماید و این طواف را طواف الصدر و طواف الوداع می‌نامند زیرا چه
طواف کننده باین وداع می‌نماید خانه کعبه را و صدر را یعنی
رجوع و بازگشت می‌نماید بسوی اهل خود * مسئله ۵۴ *
طواف الصدر واجب است نزد علمای ما بر خلاف قول شافعی

و نیز دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که هر که حج کند پس باید که آخر کار او این باشد که
طواف خانه کعبه نماید و باید دانست که مر زنان حایض را
ترک طواف صدر جایز است و بدانکه آنچه مذکور شد که طواف
صدر واجب است پس مخصوص است در حق غیر اهل مکه و در حق
اهل مکه واجب نیست زیرا چه آنها وداع نمیکنند خانه کعبه را و از خانه
کعبه مراجعت نموده نمیروند بجای دیگر * مسئله ۵۵ *
در طواف الصدر رمل نیست بجهت آنکه سابق مذکور
شد که رمل مشروع نیست مگر یکبار * مسئله ۵۶ * بعد از
طواف الصدر دوگانه نماز باید گذارد بجهت آنکه سابق
مذکور شده است که بعد از هر طواف دوگانه برای ختم طواف
مقرر است و نیز باید که بیاید بر چاه زمزم پس بنوشد آب
آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بدست مبارک خود
دلو آب از چاه زمزم کشیده و نوشیده از آن و آنچه ماند در آن دلو
آن را در چاه انداخت * مسئله ۵۷ * مستحب است که بیاید
بر دروازه خانه کعبه و ببوسد آستانه آن را و نیز و بیاید نزد ملتزم
و آن عبارت است از ما بین حجر اسود تا به دروازه خانه کعبه پس باید

کم بنهد سینه وروی خود را بر ملتزم وتشبث نماید به پرده های خانه کعبه ساعتی اعنی چنگال بآن بزند وبعد ازان کوچ کند وبرود بسوی اهل خود بدانکه مرویست که پیغمبر صلعم در ملتزم چنین عمل کرده است وبایددانست که فقها گفته اند که سزاوار این است که برگردد از خانه کعبه باینطور که روی او بسوی خانه کعبه باشد وپس پا برود درحالیکه میفشرید وحسرت می نماید بر فراق خانه کعبه وباید که باینطور برود تا آنکه از مسجد حرام خارج شود واین بیان تمام حج است والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * اگر محرم داخل نشود در مکه وبیرون بیرون بسوی عرفات رود ووقوف نماید ازان ساقط میگردد آنچه سابقا مذکور شد پس طواف قدوم از و ساقط میگردد زیراچه او شروع کرده را بنداء بر وجهیکه مترتب میشود بران باقی افعال وارکان حج پس بجا آوردن آن بر وجهی دیگر سوای وجه مذکور سنت نخواهد شد وبسبب ترک نمودن او طواف قدوم را بر وهیچ جبر نقصان لازم نمی آید زیراچه طواف القدوم سنت است وبسبب ترک نمودن سنت جبر نقصان واجب نمیشود * مسئله ۲ * هر که وقوف بعرفات نماید از مابین وقت زوال روز عرفه تا دمیدن صبح روز عید

پس او در میابد حج را و حج او صحیح میشود و پس اول وقت وقوف
نمودن بعرفات بعد از وقت زوال روز عرفه است نزد علمای ما بحجت
آنکه مرویست که پیغمبر صلعم وقوف بعرفات نموده است بعد از وقت
زوال در روز عرفه و این بیان اول وقت است و نیز پیغمبر صلعم فرموده است
که هرکه وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس حج او صحیح میشود
و هرکه وقوف بعرفات ننماید تا بوقت شب نیز پس حج او فوت میشود
و این بیان آخر وقت وقوف بعرفات است و امام مالک رح میگوید که اول
وقت آن بعد از دمیدن صبح روز عرفه است و بعد از طلوع آفتاب است
هر روز عرفه و حدیث مذکوره که دلیل علمای ما است حجت است
بروی و بعد ازان باید دانست که اگر کسی در روز عرفه وقوف بعرفات نماید
بعد از وقت زوال و یا بعد ازان در همان ساعت افاضه نماید یعنی بیرون شده
* پس این جایز است نزد علمای ما زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که هرکه وقوف بعرفات نماید ساعتی از شب یا روز پس بدرستیکه
حج او تمام میشود و لفظ یا کلمه تخییر است و امام مالک رح گفته است
که وقوف بعرفات معتبر نیست مگر آنکه یافته شود در روز دهم
و هر جزوی از شب و حدیث مذکور حجت است براو * مسئله *
اگر شخصی بگذرد بعرفات در حالت نوم یا در حالت بیهوشی

یا در حالیکه نمیدانند که آن موضع عرفات است پس این وقوف
بعرفات شمرده میشود وکفایت میکند زیرا چه آنچه رکن است
یافته شده درینصورت ونوم وبیهوشی مانع ومنافی آن نیست چنانچه
امساک که رکن روزه است متحقق میشود در حالت نوم
وبیهوشی بخلاف نماز چه آن در حالت بیهوشی باقی
نمی ماند وجز این نیست که جهل وعدم اطلاع بر آن مخل
ثبوت است ونیت برای هر رکنی علیحده شرط نیست *مسئله ۲*
اگر شخصی بیهوش گشت ورفیقان او از جانب او تلبیه گفتند
واحرام نمودند پس این جایز است نزد ابوحنیفه رح وصاحبین رح
گفته اند که جایز نیست واگر کسی امر کرد انسانی را باینکه
احرام نماید از جانب او اگر او بیهوش گردد یا بخوابد وانسان
مامور احرام نمود از جانب او پس این صحیح است بالاجماع حتی
اگر آن شخص بعد از هوشیار شدن یا بیدار شدن افعال
حج بجا آورد جایز است ودلیل صاحبین رح این است
که درصورت اول شخص مذکور خود احرام نکرده است ونه اذن داده
است غیر را باینکه از جانب او احرام نماید چه اذن از او یافته
نشده است نه صریحا نه دلالة اما صریحا پس آن ظاهر است واما

دلالة پس بجهت آن است که ثبوت اذن دلالة موقوف است
بر اینکه وی را علم این باشد که اذن داده و وی را جایز است
و این را اکثر از علما و فقها نپسندیده‌اند پس عوام را بطریق اولی
از آن خبر نخواهد بود لهذا فساد آنکه صریحا امر کرده شود
بآن مرغوب را و دلیل ابوحنیفه رح این است که انسان
هرگاه عقد رفاقت می‌نماید با رفیقان پس او استعانت مینماید
از هر یک از آنها در چیزیکه او بذات خود آنرا نمیتواند کرد و
در سفر حج احرام مقصود است پس در صورت مذکوره اذن
آن ثابت است از روی دلالت و علم جواز اذن ثابت است
بنظر دلیل آن و مدار حکم بر دلیل است * مسئله ۵ * زن
بمنزله مرد است در جمیع آنچه مذکور شد زیراچه زن مخاطب
است بتکلیف شرعی مانند مرد مگر اینقدر فرق است
که زن سر خود را وانمیکند زیراچه سر او عورت است و باید
که زن روی خود وانساید زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است
که احرام زن در روی او است و اگر زن در روی شود پارچه را مثلا
آویزان نماید باید بطوریکه آن پارچه بروی او متصل نکرده
بلکه از آن منفصل باشد پس این جایز است بجهت آنکه چنین

ممنوعست از ماليدن روغن و بجهت آنكه آن بمنزله آرام گرفتن
است در زير سايه محمل * مسئله ۶ * زن را بايد كه تلبيه
باواز بلند نگويد چه ميان شرف فتنه است و همچنين رمله
نكند در حال طواف و سعي بلكه بايد ميان ميلين اخضر بين چه
آن [illegible] * مسئله ۷ * زن را نبايد
[illegible] آن را بجهت
[illegible]
موي سر را مكروه است آنها را بايد كه [illegible]
آنكه حلق نمودن موي سر مثله است در حق زنان چنانچه
حلق ريش مثله است در حق مردان و ساقط نكردن [illegible]
بريدن است * مسئله ۸ * زن را پوشيدن لباس دوخته جايز
است زيرا كه در پوشيدن لباس غير دوخته كشف عورت است
* مسئله ۹ * زن را بايد كه استلام حجر اسود نمايد
وقتيكه مردان اجتماع و هجوم باشد زيرا كه منع است زيرا
كه مس نبايد مرد را وليكن اگر هجوم نباشد و مكان خالي
باشد بايد كه استلام حجر اسود نمايد * مسئله ۱۰ * اگر شخصي
قلاده بقلاده در گردن شتر يا گاو براي قرباني نموده آن در حرم

و این را هدی و بدنه میگویند و هرگاه آن متوجه شود بسوی خانه کعبه
با اراده حج پس او محرم میگردد خواه آن شتر قربانی بجهت
نفل باشد یا بجهت نذر یا بجهت جزای صید باشد یا غیر آن
بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که قلاده بندد در
گردن شتر پس او محرم میشود و بجهت آنکه تلبیه برای
اظهار اجابت امر حج است و سوق هدی در معنی تلبیه است در
اظهار اجابت امر حج زیرا چه سوق هدی نمیکند مگر کسیکه
اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهی متحقق میشود
بفعل چنانچه متحقق میشود بقول پس بسبب آن محرم خواهد
شد بجهت آنکه نیت حج مقرون گشت بفعلیکه از خواص
احرام است و باید دانست که بیان قلاده بستن این است که به
بندد در گردن شتر خود پاره نعل را یا عروه توشه دان را یا
پوست درخت را * مسئله ۱۱ * اگر شخصی قلاده بندد
در گردن شتر و بفرستد آنرا و خود همراه آن نرود و سوق
نکند آنرا پس درینصورت او محرم نمیشود بجهت آنکه
گفته است عایشه رض که من میبافتم قلاده هدی رسول خدا صلعم و
او صلعم میفرستاد آن هدی را و خود اقامت میکرد میان اهل

خود دُر حالت حلال اضحی بغیر احرام وهمچنین اگر بعد از فرستادن هدي از پس روان شود محرم نمیگردد حتی که لاحق شود بهدي مذکور و سوق کند آن را زیرا چه در وقت متوجه شدن هرگاه حسابعد نیت بوی روی او هدي که سوقش نماید آن را پس یافته نشده از وی اگر محرم نیت و بمجرد نیت کسی محرم نمیشود وهرگاه لاحق شود بآن و سوق نماید آن را یا لاحق شود بان اگرچه سوق ننماید آن را پس مقترن میشود نیت او بفعلیکه از خواص احرام است لهذا درین هنگام محرم میگردد چنانچه اگر سوق آن میکرد در ابتدا لیکن اگر هدي تمتع باشد پس درینصورت بعد از فرستادن آن اگر متوجه شود بسوي خانه کعبه به نیت حج پس او محرم میشود از وقتیکه متوجه میشود وحاصل آنکه بعد از فرستادن هدي بسبب متوجه شدن بسوي خانه کعبه به نیت حج محرم نمیگردد حتی که لاحق شود بآن مگر در صورتیکه آن هدي تمتع باشد چه درینصورت از وقت متوجه شدن محرم میشود واین بنا بر استحسان است و بنا بر قیاس جایز نیست و وجه قیاس آن است که مذکور شد که مجرد نیت معتبر نیست تا آنکه

مقارن نشود بفعلیکه از خواص احرام است و وجه
استحسان این است که این هدی تمتع مشروع است ابتداءً
نه بجهت جزای جنایت و ملکی از مناسک حج
است از روی وضع شرعی چه آن مختص بمکه است
و در انجا ذبح نموده میشود و واجب بجهت برای شکر تمتع اعنی جمع
نموده میان دو عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج و عمره
و غیر هدی تمتع گاهی واجب می شود بسبب جنایت و مختص بمکه
نیست لهذا اکتفا نموده شده در این بجهت متوجه شدن بسوی خانه
کعبه بنیت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدی تمتع تحقق
احرام موقوف میماند بر مقارن شدن نیت بفعلیکه از خواص احرام
است * مسئله ۱۲ * اگر کسی جل بپوشاند هدی را یا اشعار آن
نماید یا قلاده بندد در گردن گوسفند پس در این صورتها او
محرم نمیگردد زیرا چه جل پوشانیدن برای دفع گرمی و سردی
و دفع مگس است پس آن از خواص حج نیست و اشعار مکروه است
نزد ابیحنیفه رح پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین رح
اشعار اگرچه حسن است ولیکن گاهی اشعار نموده میشود
برای معالجه بخلاف قلاده و بستن چه آن مختص است به هدی

و قلاده بستن در گردن گوسفند نه معتاد است و نه سنت و باید
دانست که هدی از وچون میشود یکی شتر دوم گاو و نزد
شافعی رح فقط از شتر است زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه
هر روز جمعه در ساعت اول در مسجد بیاید پس او مانند آنکس
است که هدی کند بدنه را یعنی شتر را و کسیکه بعد از آن بیاید
پس او مانند کسی است که هدی کند گاو را چه از این حدیث
معلوم میشود که بدنه شتر را میگویند فقط زیرا که درین حدیث
بدنه بمقابل گاو واقع شده است و دلیل علمای ما این است که
بدنه در لغت شتر و گاو هر دو را میگویند لهذا قربانی یک گاو
از هفت کس کفایت میکند چنانچه یک شتر کفایت میکند هفت
کس را و مراد از بدنه درحدیث مذکور شتر است بقرینه آنکه بمقابل
گاو واقع شده است والله اعلم

باب در بیان قران و تمتع

باید دانست که
قران عبارت است از یکجا احرام عمره و حج معا نماید از میقات
و باید که بعد از دو گانه نماز و بالا بطور دعا بخواند اللهم انی
ارید العمرة والحج فیسرهما لی و تقبلهما منی زیرا چه قران
عبارت است از جمع نمودن میان حج و عمره لهذا اکتفا بیک احرام

عمره تنها بعد از میقات و پیش از چهار شوط از طواف آن احرام
حج نموده باشد قران میشود زیرا که جمع نمودن میان
حج و عمره متحقق می‌شود درین صورت و معنی تمتع نفع
گرفتن است باداء دو عبادت که عبارت است از حج و عمره
در سفر واحد بی آنکه المام صحیح نماید باهل خود میان عمره و
حج و طریق آن این است که از میقات احرام عمره نماید
فقط و داخل شود در مکه و عمره نماید و بعد از ان حلق یا قصر
هرچه خواهد بکند و باین عمل از احرام عمره بیرون شود و حلال
گردد و باین حالت در مکه اقامت نماید و بعد از ان بتاریخ
هشتم ذی الحجه که آنرا یوم الترویه میگویند احرام حج نماید
از حرم و حج ادا نماید چنانچه حج کننده فقط حج ادا میکند و باید
دانست که هرکه قران بنماید آنرا قارن میگویند و تمتع کننده
را متمتع و فقط حج کننده را مفرد و فقط حج را افراد و باید دانست
که درین باب دو فصل است فصل اول در بیان احکام
قران * مسئله ۱ * قران افضل است از تمتع و افراد و شافعی
رح گفته است که افراد افضل است و امام مالک رح گفته است
که تمتع افضل است از قران زیرا که تمتع در قرآن مذکور

آمده است و ذکر قران در قرآن مجید نیامده است و دلیل
شافعی رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که قران
رخصت است و دوم این است که در افراد زیاده تلبیه و سفر است
و هم حلق است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است باآل خود که یا آل محمد احرام حج و عمره نمائید
معا و دوم این است که در قران جمع نمودن دو عبادت است
پس قران مانند روزه مع اعتکاف است و مانند حراست و
نگاهبانی نمودن است سرحد اسلام را در جهاد مع نماز تهجد
و جواب از دلیل دوم شافعی رح این است که تلبیه غیر محصور
است و سفر مقصود نیست و بسبب حلق از عبادت حج بیرون
میشود محرم پس بسبب آن ترجیح واقع نمیشود تا بسبب آن
افضلیت ثابت شود و جواب از دلیل اول که حدیث است این است
که کافران در ایام جاهلیت میگفتند که عمره نمودن در
ماه های حج بدترین گناهان است و مراد از حدیث مذکور نفی
قول اهل جاهلیت است و ذکر قران نیز در قرآن مجید است
زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرموده است که تمام
کنید حج و عمره را برای خدا یتعالی و مراد از این آیت نیست

که احرام حج وعمره نمایند از خانه خود وبعد ازان بدانکه
در قران تعجیل احرام است وهم استدامت احرام ودوام آنست
از میقات تا آن زمان که فارغ شود از ادای حج وعمره هر دو ودر تمتع
چنین نیست پس قران افضل واولی از تمتع خواهد بود وبعضی
گفته اند که اختلاف میان علمای ما وشافعی رح
بنا بر آن است که قارن نزد علمای ما دو طواف
ودو سعی می نماید ونزد شافعی رح یک طواف ویک سعی
مینماید واگر در دل نیت هر دو نماید ودر تلبیه ذکر هر دو نکند
پس این نیت قلبی کفایت میکند چنانکه در نماز نیت قلبی
کافی است * مسئله ۲ * قارن هرگاه داخل شود بمکه
باید که ابتدا نماید بعمره باین طور که طواف خانه کعبه
نماید هفت شوط ودر سه شوط اول رمل نماید وبعد ازان سعی
نماید میان صفا ومروه وباین افعال عمره تمام میشود چه عمره
ازین عبارت است وبعد ازان شروع نماید در افعال حج پس
طواف قدوم نماید هفت شوط وبعد ازان سعی نماید میان
صفا ومروه چنانچه سابقا در بیان حج مذکور شد وبدانکه
در قران تقدیم عمره بر حج بنابر آنست که در تمتع عمره

مقدم است بر حج چه خداي تعالي در قرآن مجيد در بيان
تمتع عمره را مقدم ذكر نموده است و قران در معني تمتع است پس
در قران نيز عمره مقدم ادا نموده خواهد شد بر حج * مسئله *
قارن را نبايد كه بعد از اداي عمره پيش از اداي حج حلق
نمايد زيرا چه احرام او در حق حج باقي است و حلق نمودن
در حالت احرام حج جنايت است پس قارن را بايد كه حلق
نمايد در روز عيد چنانچه قطع حج كنند در روز عيد حلق
نمايد و بسبب آن حلال ميگردد نه بسبب ذبح نزد علماي
ما چنانچه مفرد بسبب حلق حلال ميگردد نه بسبب ذبح
و بعد از ان بايد دانست كه آنچه مذكور شد مذهب علماي
ما است و شافعي رح گفته است كه قارن يك طواف و يك
سعي ميبايد و آن براي حج و عمره هر دو كفايت ميكند بجهت
آنكه پيغمبر صلعم فرموده است كه عمره در حج داخل شد تا روز
قيامت و بجهت آنكه بناي قران بر تداخل است لهذا اكتفا
نموده ميشود در ان به تلبيه واحد و بسفر واحد و بحلق واحد
پس همچنين اكتفا نموده خواهد شد بطواف واحد و بسعي
واحد و دليل علماي ما يعني اين است كه هر نسكي را اين

سعید دو طواف کرد و دو سعی نمود عمر رض با او گفت که عمل

نمودی بسنت پیغمبر صلعم و دوم این است که قران عبارت است

از ضم نمودن یک عبادت بسوی عبادت دیگر و آن دو عبادت

حج و عمره است و این ضم متحقق نمیشود مگر باینطور که

هر واحد ادا نمود شود بر وجه کامل و سیوم این است که تداخل

نیست در عبادات پس برای هر یک از حج و عمره طواف

علیحده و سعی علیحده نموده خواهد شد و جز این نیست که برای

هر دو اکتفا نموده میشود بسفر واحد و تلبیه واحد و بحلق واحد

بجهت آنکه این چیزها مقصود نیست چه سفر وسیله است و تلبیه

برای احرام است و حلق برای حلال شدن است بخلاف ارکان چه

آن مقصود است پس ارکان برای هر یک علیحده باید آیا نمی

بینی که دو شفعه نماز نفل متداخل نمیشوند و بیک تحریمه ادا

نمیشوند و حدیثیکه دلیل آورده است آن را شافعی رح پس معنی

آن این است که داخل شد وقت عمره در وقت حج تا روز قیامت

* مسئله ۳ * قارن اگر دو طواف پی در پی نماید یکی برای

عمره و دیگر برای حج و همچنین دو سعی نماید پی در پی کفایت

میکند زیرا چه او بجا آورد چیزیرا که بروی واجب است و

باید دانست که اینچنین کردن بد است چه دران تاخیر سعی عمره او
طواف التحیة وتقدیم طواف التحیة بر سعی مذکور لازم میاید
واین بد است ولیکن بسبب آن چیزی از جبر نقصان برو لازم نمی آید
اما عدم لزوم نزد صاحبین رح پس آن ظاهر است زیرا چه بسبب
تقدیم وتاخیر در مناسک حج دم لازم نمی آید نزد ایشان وعدم
لزوم آن نزد ابیحنیفه رح بنا بران است که طواف التحیة نزد
او سنت است وبسبب ترک سنت دم لازم نمی آید پس بسبب تقدیم
آن بر سعی عمره بطریق اولی نخواهد شد وتاخیر سعی بسبب
اشتغال با مر دیگر موجب دم نیست پس همچنین تاخیر آن بسبب
اشتغال بطواف موجب دم نخواهد شد * مسئله * قارن
هرگاه از رمی جمرة العقبه فارغ شود در روز عید یا بعد آن ذبح
نماید گوسفند یا گاو یا شتر را یا سبع گاو یا سبع شتر را باین
طور که در یک گاو وهفت کس شریک شوند واین را دم القران
میگویند واین دم قران لازم است زیرا چه قران در معنی تمتع
است ونص ثابت است که در تمتع دم است پس همچنین در قران
نیز خواهد شد وبدانکه هدی از سه چیز میشود از شتر وگاو
وگوسفند بنا بر آنچه مذکور خواهد شد در باب آن

انشاء الله تعالی * مسئله * اگر نباشد نزد قارن یکی از این
سه چیز که ذبح کند آنرا پس باید که سه روزه دارد در ایام حج
که آخر آن روز عرفه باشد و بعد از مراجعت بسوی اهل خود هفت
روز روزه دارد زیرا چه خدای تعالی در حق تمتع در قرآن مجید
چنین فرموده است و قران مثل آنست و بدانکه افضل این است
که سه روزه دارد در ایام حج از آن تاریخ که آخر آن بروز
عرفه واقع شود زیرا چه روزه بدل هدی است پس مستحب است
که تاخیر نموده شود تا آخر وقت آن بامید آنکه شاید هدی که
اصل است پیدا کرده و او بر اصل قادر شود و بدانکه اگر آن هفت
روزه را در مکه دارد قارن بعد فراغت از حج و بعد گذشتن
ایام تشریق جایز است و نزد شافعی رح جایز نیست
زیرا چه در قرآن مجید مذکور است که آنرا بعد مراجعت
بسوی خانه خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مکه جایز
نخواهد شد مگر وقتیکه نیت اقامت نماید در مکه پس نزد ما تمام
جایز است زیرا چه در صورت مراجعت نمودن او بسوی خانه
خود متعذر است و علمای ما میگویند که آنچه در قرآن مجید
مذکور است که هفت روزه دارید بعد از مراجعت پس معنی

آن این است که هفت روزه داریند بعد مراجعت از حج اعنی پس فراغت ازان * مسئله ۷ * اگر قارن را اتفاق داشتن سه روزه نشود در ایام حج حتی که روز عید رسید پس در ینصورت جایز نیست ویرا مگر دم و شافعی رح میگوید که او در ینصورت آن سه روزه قضا خواهد کرد بعد از ایام تشریق زیرا چه این سه روزه موقت است و هرگاه در وقت آن اتفاق نشده پس قضای آن خواهد کرد و امام مالک رح میگوید که درین صورت آن سه روزه خواهد داشت در ایام تشریق زیرا چه خدای تعالی در نص قرآن مجید فرموده است که بایید که سه روزه در ایام حج دارد و ایام تشریق ایام حج است و دلیل علمای ما این است که از روزه داشتن در ایام تشریق نهی وارد شده است چنانکه مشهور است پس نص قرآن محمول خواهد شد برسوای ایام تشریق و بعد از ایام تشریق نیز آن سه روزه قضا نبوده نمیشود زیرا چه روزه بدل دم است و بدل و عوض مقرر نبوده نمیشود مگر بنص شرع و نص شرع دلالت میکند برا ینکه روزه مختص است با یام حج و دم اصل است پس ادای دم جایز خواهد شد بعد گذشتن ایام تشریق نیز بقابر آنکه دم اصل است و مرویست که در مثل صورت

مذکوره عمره ض امر کرده است بذبح نمودن شکر سفند پس اگر قارن مذکور بعد روز عید نیز قادر نشود برذبح نمودن هدي جایز است زیرا که حلال شود ودر ینصورت بروي دودم لازم میشود یکي براي قران ودوم بسبب حلال شدن پیش از ذبح نمودن هدي * مسئله ۸ * اگر داخل نشود قارن در مکه وبیرون بیرون متوجه شود بسوي عرفات ووقوف عرفات نماید پس لازم مي آید که او عمره را ترک نمود زیرا چه اکنون اداي عمره متعذر گشت چه اگر او بعد از وقوف بعرفات عمره نماید لازم مي آید که افعال عمره را بر افعال حج بنا کرد واین خلاف مشروع است وباید دانست که بمجرد متوجه شدن بسوي عرفات تا که وقوف بعرفات نکند قارن لازم نمي آید که او عمره را ترک کرد واین نزد صاحبین رح است ومذهب صحیح ابي حنیفه رح نیز همین است ودر صورت مذکوره دم قران از وساقط میشود چه او قران نکرد ولیکن بسبب ترک عمره دم لازم مي آید وهمچنین لازم است بروي که قضاي آن نماید زیرا چه شروع نموده بود در عمره مذکوره صحیح شده بود وبعد از شروع ترک کردن آن را پس قضاي آن

قرولازم خواهد شد چنانکه قضاي عمره لازم ميآيد بر کسيکه بعد از شروع نمودن او در عمره منصرف گردد باين طور که چيزي مفسد عمرۀ او شود والله اعلم

فصل دوم در بيان احکام تمتع * مسئله ۱ *

تمتع افضل است از افراد بنا بر ظاهر روايت از ابيحنيفه رح
و بعض مشايخ افراد افضل است زيراچه سفر متمتع واقع ميشود براي عمره و سفر مفرد واقع ميشود براي حج و وجه ظاهر روايت اين است که در تمتع جمع نمودن دو عبادت است مانند قران و قران افضل است و نيز در آن بيک نسک زياده است اعني دم در تمتع دم است و در افراد دم نيست و سفر متمتع نيز براي حج واقع است اگر چه عمره را در اثناي آن ادا مينمايد و اين منافي آن نيست که سفر او براي حج واقع شد چه عمره تابع حج است چنانچه در روز جمعه سعي نمودن و رفتن بسوي مسجد براي نماز جمعه واجب است و بعد از رفتن در مسجد مشغول شدن بسنت جمعه منافي اين نيست که آن سعي براي نماز جمعه واقع شود چه سنت جمعه تابع نماز جمعه است * مسئله ۲ * بايد دانست که متمتع بر دو نوع است يکي آنکه متوجه شود بسوي خانه کعبه

بارادهٔ تمتع و سوق هدي نمايد و دوم آنکه سوق هدي نمايد
و اين متمتع را بايد كه داخل شود بمكه پس طواف خانهٔ كعبه
نمايد براي عمره و بعد از آن سعي نمايد ميان صفا و مروه و بعد از آن
حلق يا قصر نمايد و باين حلال ميشود از عمرهٔ خود زيرا چه در عمره
همين افعال است چه اگر فقط عمره نمايد كسي اين عملها نمايد
چنانچه پيغمبر صلعم در عمرة القضا همين افعال كرده بود و امام مالك
رح گفته است كه در آن حلق نيست و جز اين نيست كه عمره عبارت است
از طواف و سعي و قول پيغمبر صلعم كه در عمرة القضا مرويست حجت
است برا و نيز حجت است برا و قول او تعالى محلقين رؤسكم الآية
يعني در حاليكه حلق كنندگان باشيد سرهاي خود را و اين آية نازل
شده است در عمرة القضا و نيز دليل علماي ما برا اينكه در آن حلق است
اين است كه هر گاه براي عمره احرام نموده ميشود به تلبيه پس
تحلل از آن نيز بحلق خواهد شد مانند حج * مسئله ۳ *
قطع تلبيه نمايد متمتع وقتيكه شروع كند در طواف و مالك رح
گفته است كه قطع كند تلبيه را وقتيكه نظر او بخانهٔ كعبه افتد
زيرا چه عمره زيارت خانهٔ كعبه است و آن تمام ميشود با فتادن نظر
بر آن و دليل علماي ما يكي اين است كه رسول خدا صلعم در عمره

قضا قطع تلبیه نموده است در وقت استلام حجر و دوم این است
که مقصود همان طواف است پس قطع کند تلبیه را وقتیکه شروع
نماید در طواف و از ینجا است که قطع میکنند تلبیه را
حاجی وقتیکه شروع می نماید در رمی جمرهٔ عقبه
* مسئله ۴ * متمتع را باید که بعد از ادای عمره اقامت
نماید در مکه در حالیکه حلال است زیراچه او حلال شده است
از عمره که احرام آن کرده بود و فراغت نموده است از ان و بعد
ازان بتاریخ هشتم که آن را یوم الترویه میگویند احرام حج
نماید از حرم خواه از مسجد حرام یا از غیر آن و احرام نمودن
از حرم شرط است و از مسجد شرط نیست زیراچه متمتع مذکور
که در مکه اقامت میدارد بمنزله مکی است و میقات مکی
برای احرام حج حرم است چنانچه ذکر آن بالا گذشت و
بعد ازان حج ادا نماید چنانچه مفرد حج ادا مینماید زیراچه
او ادای حج میکنند ولیکن بساید که متمتع رمل نماید در
طواف زیارت و بعد ازان سعی نماید میان صفا و مروه
زیراچه طواف زیارت در حق او اول طواف است برای حج
بخلاف مفرد چه او طواف قدوم مینماید و بعد ازان

سعی مینماید میان صفا ومروه واگر متمتع نیز
بعد از احرام حج اول طواف خانه کعبه وسعی میان
صفا ومروه نماید وبعد ازان کوچ نماید وبرود بمنا پس
درینصورت او درطواف زیارت رمل نکند ونه سعی نماید
بعد آن میان صفا ومروه زیراچه او یکبار طواف سعی نموده
است * مسئله ٥ * برمتمتع دم تمتع واجب است بنا بر نص
قرآن که سابق مذکور شد واگر نیابد دم را سه روز روزه
دارد در ایام حج وهفت روزه دارد بعد از مراجعت بسوی خانه
خود وطریق داشتن این ده روزه همان است که در قران بیان
نموده شد پس اگر سه روز روزه دارد متمتع مذکور در ماه
شوال وبعد ازان عمره نماید پس آن سه روزه کفایت نمی کند
ازان سه روزه که براو واجب میشود در ایام حج حاصل آنکه این
سه روزه شوال بجای آن سه روزه اعتبار نموده نمیشود
زیراچه سبب وجوب آن سه روزه تمتع است چه آن بدل هدی
است واو در ایام ماه شوال تمتع نکرده است پس ادای آن سه
روزه پیش از تحقق سبب وجوب آن جایز نخواهد شد واگر
سه روز روزه دارد بعد از احرام عمره وپیش از طواف پس این

هدی است و پوشانیدن جل برای زینت است * مسئله ۸ *
باید که اولا تلبیه بگوید و بعد از آن قلاده به بندد در گردن هدی
زیرا که او محرم میگردد بسبب بستن قلاده و رکردن هدی مع
متوجه شدن همراه آن بنا بر آنچه سابق مذکور شده و اولی
این است که احرام نباید بتقلید و سوق هدی نمایند * مسئله ۹ *
سوق هدی افضل است از کشیدن آن بجهت آنکه پیغمبر صلعم
احرام نموده در ذی الحلیفه و شتران هدی سوق نموده میشد پیشاپیش
او و بجهت آنکه بسبب سوق اشتهار بروجه ابلغ و احسن
حاصل میشود و آن افضل است مگر وقتیکه سوق او دشوار باشد
بسبب رمیدن هدی و میل کردن آن بجانب چپ و
راست پس در بی هنگام بکشد آن را * مسئله ۱۰ * صاحبین
رح گفته اند که اشعار نمایند و ابوحنیفه رح گفته است که
اشعار نباید کرد و آن مکروه است و باید دانست که اشعار در لغت
بمعنی بر آوردن خون است بسبب جرح و بیان آن این است که
بشکافد کوهان آن را با نیشتر که زخم نیزه زند در اسفل کوهان
از جانب راست وفقها گفته اند اشبه بصواب این است که زخم زند
بر کوهان آن در جانب چپ زیرا چه پیغمبر صلعم زخم زده است

و در جانب چپ هر دو و در جانب راست اتفاقا و باید که آلوده
کرده اند کوهان آن را بآن خون برای علامت هدیه
دانست که این عمل مکروه است نزد ابی حنیفه رح و نزد صاحبین
رح حسن است و نزد شافعی رح سنت است زیرا چه این عمل
مرویست از پیغمبر صلعم و از خلفای راشدین رض و دلیل صاحبین رح
این است که مقصود از قلاده بستن در گردن هدی این است که
کسی منع نکند آن را از خوردن آب و گیاه وقتیکه وارد شود
بر آب و گیاه مرغزار و نیز رد نیابد آن را مردمان و برسانند
آن را بهالکش وقتیکه گم شود و این مقصود در اشعار بروجه اتم
واکمل حاصل میشود چه اشعار متصل است ببدن بدنه و از ان
منفک نمیشود و این وجه مقتضی است که اشعار سنت باشد ولیکن
اشعار مثله است و بدینجهت معارض آن وجه اول است لهذا
سنت گردانیده نشد و گفته شد که مستحسن است و حاصل دلیل
صاحبین رح این است که اشعار دو وجه است یکی
از ان میخواهد که اشعار سنت باشد و دیگر میخواهد که
روا نباشد لهذا اشعار مستحسن گردانیده شد نه سنت
بمراعات هر دو وجه یافته شود و دلیل ابو حنیفه رح این است که

اشعار مثله است و آن منهی عنه است و منهی عنه حرام است و جواب
از صاحبین رح این است که در صورت تعارض ترجیح مر جانب
حرام را است و جواب از دلیل امام شافعی رح این است که پیغمبر صلعم
اشعار نموده بود هدی را بجهت محافظت آن چه کافران تعرض
می نمودند هدی را و از تعرض آن باز نمی آمدند مگر به دیدن
اشعار و بعضی گفته اند که ابوحنیفه رح مکروه داشته است اشعار
اهل زمانه خود را چه آنها مبالغه می نمودند در اشعار بوجهیکه
از ان خوف هلاکت میشد و بعضی گفته اند که نزد ابوحنیفه
رح مکروه است اینکه ایثار نماید اشعار را بر قلاده بستن یعنی
ترک نماید آن را و بجای آن اختیار کند اشعار را
* مسئله ۱۱ * متمتع مذکور هرگاه داخل شود بمکه طواف و
سعی نماید برای عمره چنانچه سابق مذکور شد در ذکر متمتعیکه
سوق هدی نمیکند ولیکن این متمتع را باید که حلال نشود
بعد از ادای عمره چنانچه حلال می شود بعد از ادای عمره
متمتعیکه بغیر سوق هدی تمتع می نماید بلکه لازم است
او را که حلال نشود مگر بعد از ان که احرام حج نماید در روز ترویه
چنانچه پیغمبر صلعم احرام تمتع نموده بود بسوق هدی و بعد از

ادای عمره حلال نشد و فرموده که اگر پیشتر میدانستم آنچه
بعد دانستم سوق هدی نمیکردم و ادای عمره میکردم و بعد از آن
حلال میشدم و از این حدیث معلوم میشود که چون متمتع
سوق هدی نماید پس او حلال نمیشود بعد از ادای عمره و باید
دانست که این متمتع را باید که احرام حج نماید بتاریخ هشتم
ذی الحجه مانند اهل مکه بنابر آنچه سابق مذکور شد و اگر
پیشتر از تاریخ مذکور احرام حج نماید جایز است یا که
متمتع هرقدر که تعجیل نماید در احرام حج افضل است زیرا چه
در آن مسارعت است در امر حج و زیادت مشقت است و این افضل
است در حق هردو متمتع اعنی متمتعیکه سوق هدی کند
و آنکه نکند * مسئله ۱۲ * بر متمتع دم نیز دم تمتع
واجب است بنابر آنچه سابق مذکور شد * مسئله ۱۳ *
متمتع اول هرگاه حلق نماید در روز عید پس در آن هنگام از هر دو
احرام حلال میشود زیرا که حلق در حج سبب بیرون شدن از احرام
است مانند سلام در نماز * مسئله ۱۴ * در حق اهل مکه
تمتع مسنون نیست و نه قران و مشروع نیست در حق آنها مگر
افراد و نزد امام شافعی رح که نزد او مسنون است و جایز است

وشافعی رح انتهی خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که آن
کسی راست که اهل او حاضران مسجد حرام نباشند و بجهت آنکه
تمتع و قران برای آسانی از مشقت سفر مشروع شده است تا مسافر
بیک سفر حج و عمره هردو را ادا نماید و برای هر یک بسفر علیحده
محتاج نشود چه در آن مشقت بسیار است و این جهت یافته میشود
در حق آفاقی یعنی غیر اهل مکه * مسئله ۱۵ * ساکن
باشد در داخل میقاتهای مذکوره پس او بمنزله اهل مکه است
یعنی که در حق او تمتع و قران مشروع نیست * مسئله ۱۶ *
مکی اگر از مکه بر آمده در کوفه باشد پس تمتع و قران وی
صحیح است زیرا چه او درین هنگام بمنزله آفاقی است چه او
احرام حج و عمره از میقات میتواند نمود آفاقی * مسئله ۱۷ *
متمتع یکه سوق هدی نکرده است اگر عود کند بشهر خود بعد
ادای عمره پس تمتع او باطل میگردد زیرا چه او المام صحیح نموده
باهل خود میان عمره و حج و بسبب آن تمتع باطل میگردد چنین
مرویست از چند تابعین رض و اگر چنین کند متمتعیکه سوق هدی
نموده است تمتع او باطل نمیشود چه المام او صحیح نیست و این
نزد شیخین رح است و محمد رح میگوید که تمتع او نیز باطل

منکر دد زیرا چه او ادا کرد عمره و حج را بعد و بطور تمتع را باید
که هر دو را در یک سفر ادا نماید و دلیل ... است که
هر متمتع مکی که رجوع نمودن بسوی ... ادا میکند
و برا نیت تمتع است زیرا چه سوق هدی و برا مانع است ... حلال
شدن پس الهام او صحیح نیست بخلاف مکی وقتیکه از مکه
برآید و بکوفه و از آنجا احرام عمره نماید و سوق هدی بکند
و بعد از فراغت ادای عمره الهام نماید با هل خود چه او در این صورت
متمتع نمیشود زیرا چه عود نمودن برا و واجب نیست چه مراد از عود
این است که عود نماید از وطن بسوی حرم یا بسوی مکه و الا
ممکن نیست در حق مکی مذکور بجهت آنکه او در حرم
یا در مکه موجود است پس الهام او با هل خود صحیح است
و او هرگاه در صورت مذکوره با وجود سوق هدی متمتع
نگشت پس اگر سوق هدی نکند بطریق اولی متمتع
نخواهد شد * مسئله ۱۸ * اگر شخصی احرام عمره نماید
پیش از ماههای حج که عبارت است از شوال و ذی القعده
و ده روز ذی الحجه و طواف خانه کعبه نماید کمتر از چهار شوط و
بعد از رسیدن ماههای حج باقی شوطهای طواف را ادا کند

و بعد از آن احرام حج نماید پس آن شخص متمتع میشود
نزد علمای ما شیعه است و رکن باید پس تقدیم
آن بر ماههای حج [illegible] صحیح است و اما افعال حج و عمره پس آن
مرد رخصت که یافته شود در ماه های حج و در صورت مذکوره
افعال عمره مذکوره یافته میشود در ماههای حج چه اکثر افعال
عمره مذکوره یافته میشود در ماههای حج و این تمام مقام
کلام است و اگر شخص مذکور چهار شوط از طواف عمره
مذکوره یا زیاده از آن نماید پیش از ماههای حج و بعد از
فراغت از عمره حج نماید درین سال متمتع نمیشود بجهت آنکه
او درین صورت اکثر افعال عمره را ادا نموده پیش از ماههای
حج و سر آن این است که او بسبب ادا نمودن اکثر افعال
پیش از ماههای حج بحالتی گشت که اگر او جماع کند عمره
او باطل نمیشود پس جدا شد که گویا او حلال گشت از
عمره خود پیش از ماههای حج و مالک رح اعتبار کرده است
اتمام افعال عمره را در ماههای حج و حجت است بر او دلیلی
که سابق مذکور شد و بجهت آنکه تمتع عبارت است از
ادای عمره و حج بیک سفر در ماههای حج و آن یافته میشود

در صورت مذکوره و باید دانست که آنچه سابق مذکور
شد که ماههای حج شوال و ذی القعده و ده روز ذی الحجه
است پس آن مرویست از عبد الله [illegible] ابن عباس
و عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن زبیر و دلیل بر اینکه ده روز
ذی الحجه فقط در ماههای حج داخل است این است که بسبب
گذشتن ده روز ذی الحجه حج فوت میشود و اگر زیاده از این
از ذی الحجه از ماههای حج می بود پس بسبب گذشتن
ده روز از آن حج فوت نمی شد و این دلالت میکند بر اینکه
مراد از قول خدا تعالی الحج اشهر معلومات دو ماه و بعضی از
ماه سیوم است نه تمام آن * مسئله ١٩ * اگر کسی احرام
حج نماید پیش از ماههای حج احرام او جایز است و منعقد
میشود برای حج و نزد شافعی رح منعقد نمیشود برای حج
بلکه برای عمره منعقد میشود زیرا که احرام رکن است نزد
شافعی رح و شرط است نزد علمای ما مانند وضو برای نماز
و تقدیم وضو برای نماز پیش از وقت آن جایز است پس همچنین
تقدیم احرام نیز بر وقت حج جایز خواهد بود و بجهت آنکه
احرام عبارت است از تحریم بعضی اشیا مثل قتل صید و ایجاب

بعض شی مثل ربی و آن صحیح است در هر زمان پس این
تقدیم مانند تقدیم احرام است بر مکان اعنی میقات
* مسئله ۳۰ * اگر کسی اهل کوفه عمره ادا نماید در ماههای
حج و بعد از فراغت از عمره حلق یا قصر نماید و بعد از آن در
مکه خانه بگیرد و سکونت نماید در آن و بعد از آن در آن
سال حج نماید پس او متمتع میشود زیرا چه تمتع عبارت است
از اینکه بیک سفر ادا نماید در ماههای حج دو نسک را که عبارت
است از حج و عمره را که ذکر و فی مذکور بعد از فراغت از ادای
عمره مذکوره خانه گیرد در بصره و در آن جا سکونت نماید
و بعد از آن در این سال حج نماید پس در این صورت بعضی گفته اند
که متمتع میشود بالاتفاق و بعضی گفته اند که او
در این صورت متمتع میشود نزد ابی حنیفه رح فقط و نزد صاحبین
رح متمتع نمیشود زیرا چه متمتع آن را میگویند که عمره او
میقاتی باشد باینطور که احرام آن از میقات نماید و حج او
مکی باشد و در این صورت حج و عمره آنکس هر دو میقاتی است
و دلیل ابی حنیفه رح این است که سفر آنکس باقی است
مادامیکه بوطن خود مراجعت ننماید و هرگاه چنین شد

پس ثابت شد که او در یک سفر هر دو نسک را بجا آورد پس دم
تمتع برو واجب خواهد شد و اگر فاسد کند آنکسی عمره را
که احرام آن نموده بود و از او فارغ شد پس بایستی حلق یا
قصر نماید و بعد از آن خانه گیرد در بصره و بعد از آن قضای آنرا ادا
نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال پس او متمتع
نمیشود نزد ابو حنیفه رح و نزد صاحبین رح متمتع میشود زیرا چه
او از سر نو سفر نموده و در یک سفر هر دو نسک را بجا آورد و دلیل
ابوحنیفه رح این است که سفر اول او باقیست تا وقتیکه بوطن
خود مراجعت ننماید پس اگر او مراجعت نماید بوطن خود و
بعد از آن عمره نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال
پس درینصورت او متمتع میگردد بالاتفاق زیرا چه درینصورت
او از سر نو سفر نموده است چه سفر اول او باقی نمانده است بسبب مراجعت
نمودن بوطن و دران یکسفر هر دو نسک را بجا آورده است و اگر آنکس
بعد از فراغت نمودن از عمرهٔ فاسده در مکه سکونت نماید و
یا بصره نرود تا آن زمان که عمرهٔ دیگر ادا نماید در ماههای
حج و هم حج نماید در آنسال پس درینصورت او متمتع
نمیشود بالاتفاق زیرا چه عمرهٔ او مکی است و عمرهٔ فاسد نیام

میشود سفر اول و بعد از آن او بمنزلهٔ اهل مکه میشود و تمتع
مشروع نیست در حق اهل مکه * مسئله ۲۱ * هرگاه عمره نماید
در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال پس هر کدام را که
فاسد کند باید که ترک نکند آنرا بلکه بهر طور افعال آنرا تمام
نماید زیرا چه ممکن نیست زیرا که خارج شود از عهدهٔ احرام
مگر باداء افعال آن و درینصورت ساقط میشود دم تمتع
زیرا چه درینصورت تمتع متحقق نشد چه تمتع عبارت است
ازینکه ادا نماید دو نسک صحیح را در سفر واحد و درینصورت
هر دو نسک صحیح یافت نشد * مسئله ۲۲ * اگر تمتع
نماید زن و برای دم تمتع ذبح نماید گوسفندی را پس این کفایت
نمیکند و دم تمتع بسان ادا نمیشود زیرا چه او بجا آورده غیر
واجب را و همین حکم است در صورتیکه مرد ذبح کند گوسفندی را
از دم تمتع * مسئله ۲۳ * اگر حایض گردد زن نزدیک
وقوف بعرفات باید که غسل کرده احرام حج نماید و افعال
حج بعمل آرد چنانچه عمل میکنند حج کنندگان و لیکن باید
که آن زن طواف خانهٔ کعبه نکند تا آنزمانیکه از حیض پاک
گردد بجهت آنکه مرویست که چنین اتفاق شده بود مر عایشه رضی

را پس ایشان سوای طواف باقی افعال حج را ادا نموده بودند
و بجهت آنکه طواف نموده میشود در مسجد و وقوف عرفات
بعرفات است و آن صحرا است و مسجد نیست * سوال آنچه
مذکور شد که زن حایض غسل کرده احرام حج نماید معقول
نیست زیرا چنین حایض تا وقتیکه پاک نگردد غسل
کردن وی فایده ندارد جواب این غسل برای احرام است نه برای
ادای نماز پس فایده آن ظاهر است * مسئله ۲۴ * اگر زن بعد از
وقوف نمودن بعرفات و بعد از طواف زیارت حایض شد پس
باید که او از مکه مراجعت نماید و برود بسوی وطن
و طواف الصدر را ترک نماید و درین صورت بر او هیچ چیز لازم
نمی آید بسبب ترک نمودن طواف الصدر زیرا چه پیغمبر صلعم
اجازت داده است مر زنان حایض را برای ترک نمودن طواف الصدر
* مسئله ۲۵ * هر که خانه گیرد در مکه و در آنجا سکونت
اختیار نماید پس طواف الصدر بر او واجب نیست زیرا چه طواف
الصدر بر کسی واجب میشود که صدر نماید یعنی بازگشت نماید
بسوی وطن خود و شخص مذکور سکونت اختیار نموده در مکه مگر
وقتیکه خانه نموده در مکه بعد از آن مکه واجب شود بازگشت نمودن

بسوی وطن پس درین صورت بر او طواف الصدر واجب می شود
و بسبب اقامت نمودن او در مکه ساقط نمیشود طواف الصدر
که واجب شده است و بباید دانست که این مرویست از
ابوحنیفه رح و بعضی آنرا از محمد رح روایت کرده اند و وجه آن
این است که هرگاه طواف الصدر بر او واجب گشت بسبب داخل
شدن وقت آن پس بعد ازان بسبب نیت اقامت نمودن در مکه ساقط
نخواهد شد والله اعلم

باب در بیان جنایات * مسئله ۱ *

اگر محرم بعد از احرام استعمال خوشبو نماید بر او کفاره آن لازم
می آید پس اگر خوشبو نماید یک عضو کامل را مانند سر و ساق
و امثال آن یا زیاده ازان پس بر وی دم لازم می آید زیرا که جنایت
کامل میشود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نمودن خوشبو
در عضو کامل انتفاع حاصل میشود لهذا بسبب آن لازم می آید
کفاره کامل که عبارت است از دم واگر استعمال خوشبو نماید در
کمتر از عضو کامل پس بر وی صدقه لازم می آید بسبب قصور جنایت
و محمد رح گفته است که درین صورت نیز واجب میشود دم بقدر آن
یعنی اگر خوشبو نماید نصف عضو را مثلا نصف دم لازم می آید بنابر

و از ابیوسف رح مرویست که اگر خضاب کند سر خود را بوسمه برای علاج صداع پس بر وجزا آن لازم می آید بجهت آنکه درینصورت او سر خود را می پوشد بآن مانند غلاف واین صحیح است وبعد ازان باید دانست که محمد رح در جامع صغیر اقتصار نموده است بر ذکر سر و در مبسوط ذکر سر و ریش هر دو کرده است واین دلالت میکند بر یکه خضاب هر واحد ازان دو موجب جزا است * مسئله ٥ * اگر کسی استعمال روغن زیتون نماید دم لازم می آید بر و نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که بر و صدقه لازم می آید و شافعی رح گفته است که اگر استعمال آن نماید در غیر موی پس بر و هیچ لازم نمی آید زیرا که از و در صورت اول بسبب استعمال روغن زولیدگی موی دفع میشود نه در صورت دوم و دلیل صاحبین رح اینکه روغن مذکور از جمله مطعومات است ولیکن استعمال آن در موی بدن بسبب قتل سپش و دفع زولیدگی موی است پس استعمال آن جنایت قاصره است لهذا دران صدقه واجب خواهد شد نه دم و دلیل ابیحنیفه رح این است که روغن مذکور اصل خوشبوئی است پس آن نیز خالی نیست

از خوشبوئی و معهذا نرم میکند موی را و دفع میکند ژولیدگی
و چرک را و میکشد شپش را پس استعمال روغن زیتون چنانچه
کامل است بنابر آنکه مشتمل است بر این فواید و هرگاه
چنین شد پس بسبب استعمال آن دم لازم خواهد آمد و
جواب از دلیل صاحبین رح این است که بودن آن
از قبیل مطعومات منافی وجوب دم نیست چه زعفران
نیز از قبیل مطعومات است که در طعام انداخته می
خورند آن را و معهذا بسبب استعمال آن دم لازم می آید و بدانکه
این اختلاف در روغن زیتون و کنجد است وقتیکه خالص
باشد و اما وقتیکه آن روغن خوشبو نموده شود بشکل بنفشه یا
بشکل یاسمین و مانند آن پس درینصورت بسبب استعمال آن
دم لازم می آید بالاتفاق چه آن خوشبو است و این وقتی است
که استعمال آن نماید بر وجه استعمال خوشبو یا اگر استعمال
نماید بطریق دوا باینطور که استعمال آن نماید در شقاق قدم
و جراحت برای دوا پس درینصورت برو هیچ کفاره لازم نمی
آید زیرا چه روغن مذکور فی نفسه خوشبو نیست ولیکن من
وجه خوشبو است باعتبار آنکه اصل خوشبو است پس برای لازم

آمدن دم بسبب استعمال آن شرط نبوده شد که استعمال آن نفع
نمايد بطريق استعمال خوشبو بخلاف چيزيکه خوشبوي محض
باشد چون مشک وغيره چه بسبب استعمال آن اگرچه
بطريق روا باشد دم لازم مي آيد * مسئله ۹ * اگر
بپوشد محرم جامه دوخته را يا بپوشد سر خود را يک روز تمام
پس بروي دم لازم مي آيد و اگر کمتر از يک روز بپوشد جامه
دوخته را يا بپوشد سر خود را پس درينصورت بروي صدقه لازم
مي آيد و از ابويوسف رح مرويست که اگر بپوشد در اکثر
از نصف روز پس بروي دم لازم مي آيد و ابو حنيفه رح نيز بسابق
قايل بود اولا و شافعي رح گفته است که دم لازم مي آيد زيرا چه
بمجرد پوشيدن آن انتفاع تمام حاصل ميشود و دليل علماي ما
اين است که از پوشيدن آن انتفاع مقصود است پس ضرور است
که براي آن مدتي باشد تا انتفاع کامل دران حاصل شود و بنا بر
آن دم لازم کرده و تقدير آن بيک روز نموده شد زيرا چه
عادت اين است که انسان يکروز مي پوشد جامه را و بعد از ان
روز ديگر ميکشد آنرا از بدن و جامه ديگر مي پوشد پس
در پوشيدن آن کمتر از يکروز جنايت قاصره است پس بسبب

آن صدقه لازم خواهد شد ولیکن ابویوسف رح اکثر روز را
قایم مقام کل اعتبار نموده است * مسئله ۷ * اگر قمیص
را بطور چادر بپوشد محرم یا باینطور بپوشد که یکطرف آنرا
بر منکب راست نهد و طرف دیگر آنرا زیر بغل راست در
آورده بالای منکب چپ بیندازد یا بطور ازار بپوشد سراویل را
پس در آن باک نیست زیرا چه او آنرا بطور جامه دوخته نپوشیده و
همچنین اگر قبا را بر هر دو دوش خود بیندازد باینطور که هر دو
منکب را داخل کند در قبا و دست را در آستین داخل نکند چه
درینصورت قبا را بطور پوشیدن قبا نپوشیده است لهذا بتکلف
نگاه میدارد آنرا تا نیفتد و درین معنی اختلاف زفر رح
است و بعد انکه آنچه سابق مذکور شد در پوشیدن سر پس
دران بیان مدت پوشیدن آن بود و دران مقدار سر
مذکور نیست پس بعد انکه اگر تمام سر را بپوشد تمام روز پس
بر وی دم لازم می آید بالاتفاق زیرا چه آن منع است و پیرا
و اگر بپوشد بعض سر را پس مروی است که ابوحنیفه رح در آن
اعتبار ربع سر نموده است و ابویوسف رح اعتبار اکثر سر نموده است چه
اکثر سر در حکم کل است و نزد ابیحنیفه رح ربع بمنزله کل است

بقیاس احکام دیگر چون حلق وعورت وسر آن این است که انتفاع گرفتن بپوشیدن بعض سر مقصود است چنانچه عادت بعض مردمانست * مسئله ۸ * اگر حلق نماید محرم ربع سر را یا ربع ریش را یا زیاده از آن پس بر وی دم لازم می آید و اگر حلق نماید کمتر از ربع را لازم می آید بر وی صدقه و امام مالک رح گفته است که دم لازم نمی آید مگر بحلق کل سر و شافعی رح گفته است که بسبب حلق نمودن بعض سر یا بعض ریش دم لازم می آید اگر چه قلیل باشد بنا بر قیاس آن بر نبات حرم و دلیل علمای ما این است که حلق ربع هم انتفاع کامل است لهذا اکثر مردمان بآن عادت گرفته اند چون عباسیان و ترکان و اکثر بنی هاشم پس حلق نمودن آن جنایت کامل است و حلق نمودن کمتر از آن جنایت قاصر است بخلاف خوشبو نمودن ربع عضو چه آن غیر مقصود است و حلق نمودن بعض ریش در بعض دیار معتاد است چون دیار عراق و زمین عرب * مسئله ۹ * اگر حلق نماید تمامی گردن را پس بر وی دم لازم می آید زیرا چه آن عضویست که حلق آن مقصود است * مسئله ۱۰ * اگر حلق نماید محرم هر دو بغل را یا یکی را پس بر وی لازم می آید دم زیرا چه حلق

هر واحد از آن مقصود است برای دفع ایذا و حصول راحت مانند
حالة اعنی موی زهار و اینکه مذکور شد از حلق بغلها روایت
جامع صغیر است و در مبسوط بجای حلق نتف اعنی بر کندن موی
مذکور است و آن سنت است و بعد انقله صاحبین رح گفته اند
که اگر حلق نماید یک عضو را پس بر وی دم لازم نمی آید زانکه
حلق نماید کمتر از ان صدقهٔ طعام لازم میشود و مراد صاحبین رح
ازین کلام سینه و ساق است و مانند این و ازینجهت برای آن استعمال
نوره مینمایند و هرگاه چنین است پس اگر حلق نماید کل
آنرا دم لازم خواهد شد بسبب کمال جنایت و اگر حلق نماید
بعض آنرا صدقهٔ طعام لازم خواهد شد بسبب قصور جنایت
* مسئله ۱۱ * اگر بچیند بعض شارب را پس لازم می آید
بر وی طعام بحکومت عدل و معنی آن این است
که نظر نمایند بسوی مقدار بچیده چه قدر است و معلوم نمایند که
آنرا بسوی ربع ریش چه نسبت است پس بحسب آن نسبت او حصه
خواهد شد بر وی طعام اعنی اگر آن مثل ربع ربع باشد لازم خواهد شد
بر او قیمت ربع گوسفند و باید دانست که سنت این است که بچیند
از شارب آن مقدار را که کنارهٔ لب ظاهر گردد و بعد از آن بحد مساوات

* مسئله ۱۴ * اگر حلق نماید موضع حجامت را پس براو دم
لازم می آید نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که براو صدقه
لازم است زیرا چه حلق نکرد است آن موضع را مگر برای حجامت
و آن منع نیست در حق محرم پس همچنین منع نخواهد شد چیزیکه
وسیله گردانیده میشود برای حجامت ولیکن دران دفع میشود
قدری از چرک بدن لهذا براو صدقه لازم می آید و دلیل ابیحنیفه
رح این است که حلق آن موضع مقصود است زیرا چه حجامت
که مقصود است حاصل نمیشود مگر بحلق نمودن موضع آن نیز
و بسبب آن ازاله چرک میشود از عضو کامل باعتبار حجامت
پس بسبب آن دم واجب خواهد شد * مسئله ۱۵ * محرم اگر
حلق کند سر محرم دیگر را بامر وی یا بغیر امر وی پس بر حالق
صدقه لازم می آید و بر محلوق دم و نزد شافعی رح هیچ چیز
لازم نمی آید در صورتیکه حلق نموده باشد بدون امر محلوق
یا بنطور که محلوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعده نزد
شافعی رح این است که بسبب اکراه بر مکره مواخذه فعل نمیشود
و نوم بالاتر از اکراه است و نزد علمای ما بسبب اکراه و نوم مکره
گنهگار نمیشود واما مواخذه بجهت حکم فعل پس آن باقی میماند

و در صورت مذکوره بسبب حلف منعقد شده است در حقبا محلوق
نایم سبب وجوب دم که اعتبار است از راحت و زینت پس واجب
خواهد شد بر محلوف دم و کفّار نیست در اینکه ذبح نماید
گوسفند را یا صدقه دهد بشش مساکین سه صاع گندم را
یا سه روزه دارد و بخلاف محرم میتکه مضطر بسا شد بسوی
حلق سر بسبب بعضی از امراض مثلا چه او مختار است میان
سه چیز مذکوره زیرا چه در یتصورت آفت آسمانی است و در صورت
اولی از جانب انسان است و بعد ازان بباید دانست که در صورت
مذکوره محلوف نمیگیرد قیمت دم را از حالق زیرا چه دم لازم
نشده است مر او را مگر بجهت راحتیکه یافته است آنرا پس او ضامن
مغرور است در حق عقر اعنی اگر خرید کند شخصی از کسی
کنیز برا و وطی کند آنرا و بعد ازان کنیز مذکوره ملک
غیر بایع ثابت شود پس در یتصورت عقر ان لازم می آید
بر شخص مذکور برای مالک کنیز و شخص مذکور آن را
نمیگیرد از بایع آن کنیز زیرا چه عقر بمقابل وطی است
که او کرده است و اگر حالق مذکور حلال باشد و محلوف مذکور
محرم پس در یتصورت نیز بر محلوف دم لازم می آید و

باید دانست که بر حالق محرم صدقه لازم است در هردو صورت
یعنی در صورتیکه حلق نموده باشد با موی محلوق و در صورتیکه
حلق نموده باشد بغیر امر وی و شافعی رح گفته است که بر حالق
هیچ چیز لازم نمی آید و همین اختلاف است در صورتیکه حلق
کند محرم سر حلال را و دلیل شافعی رح این است که موجب جزا
نیست مگر معنی انتفاع و آن یافته نمی شود بسبب حلق نمودن
موی سر غیر و دلیل علمای ما این است که ازاله چیزیکه نما میکند
از بدن انسان از جمله آن اشیا است که در احرام ممنوع است چه
آن چیز مستحق امان است بمنزله نباتات حرم پس فرق نیست
میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مگر اینقدر که در
حلق نمودن موی بدن خود کمال جنایت است بنسبت حلق
نمودن موی بدن غیر * مسئله ۱۴ * اگر بچیند محرم
از شارب حلال چیزی را یا بتراشد ناخنهای وی را باید که طعام دهد
بتقدیر هر قدر که خواهد زیرا آنچه مذکور شد که آن بمنزله
نباتات حرم است و از انتفاع من وجه خالی نیست چه انسان را
ایذا میرسد بسبب چرک بدن غیر اگرچه این ایذا کم است به نسبت
ایذای چرک بدن خود پس درینصورت لازم خواهد شد برو طعام

* مسئله ۱۰ * اگر محرم ناخنهای هر دو دست و پای خود را بتراشد برا وی دم لازم می آید چه آن از محظورات احرام است زیرا چه دران قطع چرک بدن است و هم ازاله چیزی است که نمو میکند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه ناخنهای دست و پای را دم لازم خواهد شد چه آن انتفاع کامل است و باید دانست که اگر بتراشد همه ناخنها را در یک مجلس پس درینصورت زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا چه جنایت نوع واحد است و اگر آن را بتراشد در مجلس متعدد پس درینصورت نیز نزد محمد رح زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا چه بنای دم جنایت بر تداخل است چه آن کفاره است مانند کفاره روزه پس درینصورت زیاده از یک دم لازم نمی شود مگر وقتیکه بتراشد ناخنهای یکدست را مثلا در مجلسی و کفاره آن ادا نماید و بعد ازان بتراشد ناخنهای دست دیگر را در مجلس دیگر پس درینصورت دم متعدد لازم می آید بجهت آنکه جنایت اول مرتفع می شود بسبب دادن کفاره پس تداخل نخواهد شد لهذا برای تراشیدن ناخنهای دست و پا کفاره دیگر لازم خواهد شد و نزد شیخین رح

در صورت مذکوره چهار دم واجب میشود اگر بتراشد ناخنهای
هر دو دست و پای را در چهار مجلس باین طور که ناخنهای
یک دست را در یک مجلس و ناخنهای دست دیگر را در مجلس
دیگر و همچنین ناخنهای هر دو پای را در دو مجلس زیرا چه
در تراشیدن ناخنهای دست و پا معنی عبادت غالب است پس تداخل
میان آن مقید است با تحاد مجلس چنانچه در تلاوت آیتهای
سجده و اگر بتراشد ناخنهای یکدست را یا ناخنهای یک پای
را پس بر وی یکدم لازم می آید بجهت قایم نمودن ربع در مقام کل
چنانچه ربع سر قایم مقام حلق تمام سر است و اگر تراشد
کمتر از پنج ناخن پس بر او بمقابل هر ناخن یک صدقه لازم
می آید و این در قدوری مذکور است و زفر رح گفته است که
بسبب تراشیدن سه ناخن دم لازم می آید و این قول اول
ابیحنیفه رح است زیرا چه بسبب تراشیدن ناخنهای
یکدست دم لازم است و سه ناخن اکثر است و اکثر در حکم کل
است و وجه آنچه در قدوری مذکور است این است که
ناخنهای یکدست اقل چیزی است که بسبب تراشیدن آن
دم لازم می آید و آن را قایم مقام کل نموده شده است پس سه

ناخنها اگر ناخنهای یکدست است قایم مقام کل گردانیده
نخواهد شد چه این مورد یا امر بسوی تسلسل و اگر بتراشد
پنج ناخن متفرق را از هر دو دست و هر دو پای پس بر او صدقه
لازم می آید نزد شیخین رح و محمد رح گفته‌اند که بر او دم
لازم می آید بنا بر قیاس آن بر تراشیدن پنج ناخنهای
یکدست و بر خلاف نبودن مقدار ربع سر از مواضع متفرقه
و دلیل شیخین رح این است که موجب دم کمال جنایت است و آن
متحقق میشود بسبب راحت و زینت و بسبب تراشیدن پنج ناخن
متفرق بطور مذکور راحت و زینت نیست بلکه در آن
ایذا و عیب است بخلاف حلق نمودن موی سر از مواضع
متفرقه چه آن معتاد است بنا بر آنچه سابق مذکور شده است
و هرگاه چنین شد پس در صورت تراشیدن پنج ناخن متفرق صدقه واجب
خواهد شد نه دم بجهت قصور جنایت ولیکن باید دانست که برای بدل
هر ناخن طعام یک مسکین واجب میشود و همچنین حکم است اگر
زیاده از پنج ناخن متفرق بتراشد مثلا تتمه آنقدر
ناخنهای متفرق را بتراشد که مجموعه صدقه آن بقیمت دم
رسد پس درین هنگام هر قدر که خواهد کم نماید تا صدقه

مساوی دم نگردد * مسئلهٔ ۲۶ * اگر ناخنی از ناخنهای
محرم شکسته معلق مانده وجدا نگردد ومحرم آن را بگیرد
ودور نماید پس برا وهیچ لازم نمی آید زیرا چه ناخن بعد از
شکستن نما نمیکند پس آن مانند درخت خشک است در حرم
* مسئلهٔ ۲۷ * اگر استعمال خوشبو نماید محرم یا بپوشد
جامه دوخته را یا حلق نماید بسبب عذر پس او مختار است
اگر خواهد ذبح کند گوسفند را واگر خواهد سه صاع
گندم را تصدق نماید بشش مسکین واگر خواهد سه روز
روزه دارد زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که پس
او روزه است یا صدقه یا ذبح کردن است ولفظ یا برای تخییر
است وپیغمبر صلعم تفسیر کرده است این آیت را بسه چیز مذکور
واین آیه در شان معذوران نازل است وبعد ازان باید دانست
که این روزه داشتن در هرجا جایز است پس در هرجا که خواهد
دارد آن را زیرا چه روزه داشتن در هر مکان عبادت است
وهمچنین صدقه مذکور را در هرجا که بدهد بمساکین جایز است
بچه صدقه دادن بمساکین در هر مکان عبادت است واما ذبح
نمودن گوسفند مذکور پس آن مختص بحرم است بالاتفاق

زیرا چه ریختن خون حیوان بذبح نمودن آن در شرع عبادت
نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص و ذبح نمودن
گوسفند مذکور مختص نیست بزمانی از زمانه ها پس
مختص خواهد شد بمکان خاص که حرم است و اگر اختیار
نماید که شش مسکین را سه صاع گندم دهد پس درین صورت جایز
است و اگر که شش مسکین را هر دو وقت طعام خوراند مابین نزد
امام ابو یوسف رح است بنا بر قیاس آن بر کفاره یمین و نزد امام محمد
رح این طعام خورانیدن و اکتفا جایز نیست زیرا چه صدقه نمودن
عبارت است از اینکه تملیک آن نماید بمسکین و در صورت
مذکوره صدقه نمودن واجب است بنا بر نصیکه درین باب
آمده است و بسبب طعام خورانیدن صدقه نمودن متحقق
نمی شود چه تملیک یافته نمی شود والله اعلم

فصـــــل * مسئله ۱ * محرم اگر بنظر شهوت
نگاه کند بسوی فرج زن خود و بسبب آن انزال شود و درین
صورت بر او هیچ لازم نیست زیرا چه حرام نیست در
حق او مگر جماع و آن یافته نشد در صورت مذکوره
پس چنان شد که خیال نماید صورت جماع را و بسبب

آن انزال شود * مسئله ۲ * محرم اگر بوسه کند بر
بدن وي زن یا مس نماید آن را بشهوت پس بر او دم
لازم مي آید ودر جامع صغیر مذکور است که اگر مس کند
زن را بشهوت وانزال کند پس بر او دم لازم مي آید ودر مبسوط
مذکور است که بر او دم لازم مي آید انزال نموده باشد
یا نه وهمچنین حکم است در صورتیکه جماع کند در غیر
فرج واز شافعي رح مرویست که در جمیع این صورتها احرام
او فاسد میگردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال روزه
فاسد میگردد بشرط انزال ودلیل علماي ما این است که
فساد حج متعلق است بجماع واز افعال مذکوره جماع مقصود
نیست پس متعلق نخواهد شد بآن چیزیکه متعلق است بجماع
ولیکن بسبب افعال مذکوره استمتاع وانتفاع از زن حاصل
میشود واین منع است محرم را پس بسبب آن دم لازم خواهد
شد بخلاف روزه زیرا آنچه حرام در آن قضاي شهوت است و
آن متعلق نمي شود بسبب افعال مذکوره بدون انزال
* مسئله ۳ * محرم اگر جماع نماید در قبل یا در بر پیش از
وقوف بعرفات فاسد میشود حج او وبر او لازم مي آید قضا

و دم اختیاری بعد نمودن گوسفند و لیکن باید او را که افعال حج

تمام نماید چنانچه نماید آن را کسیکه حج او فاسد شده است

زیرا چه مروی است که شخصی سوال کرد از پیغمبر صلعم از

احوال کسی که جماع کرده بود زن خود را در حالیکه آنها

محرم بودند پس فرمود پیغمبر صلعم که بر آنها دم است و هم

باید که افعال حج را تمام نمایند و واجب است بر آنها که

در سال آینده حج نمایند و همچنین مروی است از جماعتی از

اصحاب رض و شافعی رح گفته است که در صورت مذکوره

واجب است بر محرم مذکور که قربانی نماید شتر یا گاو را

بنا بر قیاس این بر صورتیکه جماع کند محرم بعد از وقوف

بعرفات و حدیث مذکور که دلیل علمای ما است حجت است

بر وجه آن حدیث مطلق است و شامل است گوسفند

را و دلیل دیگر نزد علمای ما این است که در صورت مذکوره

فقهای آن سه واجب است بر محرم مذکور و قضا واجب نمیشود

مگر برای تدارک ما بسبب آنکه فوت شده است پس بجا ساختن

نمودن ادای حج هرگاه چنین شد پس در صورت مذکوره جنایت

ضعیف خواهد شد پس قربانی نمودن گوسفند کفایت خواهد

کرده بخلاف آنکه اگر جماع نماید محرم بعد از وقوف
بعرفات چه دریصورت قضا واجب نیست وبعد ازان باید دانست
که از انچه مذکور شده معلوم شد که جماع نمودن در قبل و دبر مرد وزن
حکم برابر است ولیکن مرویست از ابوحنیفه رح که بسبب جماع نمودن
در دبر حج فاسد نمیشود چه معنی جماع دریصورت قاصر است
وشاید که از ابوحنیفه رح دریصورت دو روایت است وباید
دانست که در حالت قضا نمودن حج فاسد واجب نیست بر محرم
مذکور که مفارقت نماید از زنیکه با وی جماع نموده بود در سال
اول واین نزد علمای ماست واما مالک رح گفته است که براو
واجب است که مفارقت نماید از زن مذکور واز وقتیکه بیرون
شوند از خانه خودها برای قضا نمودن حج فاسد وزفر رح گفته است
که مفارقت نماید ازو در وقتیکه آنها احرام نمایند وشافعی رح
گفته است که مفارقت بر آنها واجب است وقتیکه برسند آنها بمکانی
که دران باهم جماع نموده بودند ودلیل شافعی رح این است
که آنها در وقتیکه خواهند رسید بمکان مذکور یاد خواهد آمد
آنها را حالت جماع گذشته واین یاد آمدن آنها را باعث انبعاث
شهوت خواهد شد وباز بجماع مبتلا خواهند شد ودلیل علمای ما

این است که منشای اجتماع میان آنها که نکاح است موجود است
پس پیش از احرام مفارقت نمودن معنی ندارد چه در حین
هنگام جماع مباح است و همچنین مفارقت نمودن بعد از احرام
نیز معنی ندارد زیرا که آنها یاد خواهند کرد مشقت شدیدی را
که لاحق شده است آنها را بسبب لذت اندک و این باعث زیادتی
احتراز و ندامت خواهد شد پس واجب گردانیدن مفارقت میان
آنها معنی ندارد * مسئله ۴ * هرکه جماع کند بعد از وقوف
بعرفات حج او فاسد نمی‌شود و واجب میشود براو که قربانی نماید
بدنه را و شافعی رح گفته است که اگر جماع نماید محرم پیش
از رمی حج او فاسد میشود و دلیل علمای ما این است که
پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه وقوف نماید بعرفات پس حج
او تمام میشود و در صورت مذکوره قربانی نمودن بدنه واجب نیست
مگر بجهت آنکه ابن عباس رض گفته است که اگر جماع کند محرم
پیش از وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و براو دم
لازم می‌آید و اگر جماع کند بعد از وقوف بعرفات پس
حج او تمام میشود و براو واجب میشود که قربانی نماید
بدنه را و بجهت آنکه جماع نمودن از اعلی انواع استمتاع

است بلی کفاره آن نیز باید که شدید باشد * مسئله ٥ *
محرم اگر جماع نماید بعد از حلق پس بر او لازم می آید که
قربانی نماید گوسفند را زیرا که بعد از احرام او در حلق قربت
نموده باز باقی است اگرچه باقی نیست در حق پوشیدن
جامه دوخته و مانند آن پس جماع نمودن بعد از حلق جنایت
خفیف است لهذا برای آن قربانی نمودن گوسفند
کافی است * مسئله ۶ * محرمیکه احرام نموده است برای
عمره اگر جماع کند پیش از آنکه چهار شوط طواف نماید
عمره او فاسد میگردد و باید که اوتمام نماید افعال عمره را
و قضا نماید آن را و برا دم لازم می آید یعنی قربانی
نمودن گوسفند و اگر او جماع کند بعد از چهار شوط طواف
یا زیاده از آن عمره او فاسد نمیگردد و درین صورت نیز قربانی
نمودن گوسفند بر او لازم می آید و شافعی رح گفته است که در
هر دو صورت عمره او فاسد میشود و برا و قربانی نمودن بدنه لازم
می آید بنا بر قیاس آن بر حج چه عمره نیز نزد او فرض است
مانند حج و دلیل علمای ما این است که عمره سنت است پس
رتبه او از حج کمتر است لهذا در هر دو صورت قربانی نمودن

گوسفند واجب است و در حج در صورتیکه بعد از وقوف بعرفات
جماع نماید قربانی نمودن بدنه واجب است تا تفاوت جرم
میان حج و عمره ظاهر گردد * مسئله ۷ * هر که جماع کند
بفراموشی پس او مانند کسی است که عمدا جماع کند
در حج فساد احرام و عدم آن و شافعی رح گفته است که بسبب
جماع [illegible] فراموشی حج فاسد نمیگردد و همچنین اختلاف
[illegible] نسبت جماع کند کسی زن خوابیده را یا جماع
کند زنی را با اکراه و شافعی رح گفته است که جماع در این صورتها
بسبب عوارض مذکوره جنایت واقع نمی شود و دلیل علمای ما
این است که فساد حج بسبب جماع بعد از احرام باعتبار
معنی استمتاع خاص است و این معنی معدوم نمیشود بسبب عوارض
مذکوره و حج در معنی روزه نیست زیرا که حالات احرام باعث
یاد داشتن آن است بمنزله حالات نماز بخلاف روزه
والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * هر که طواف قدوم
نماید بی وضو پس بر او صدقه لازم می آید و شافعی رح گفته است
که این طواف معتبر نیست زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است

که طواف خانه کعبه بمنزلهٔ نماز است مشکو اینکه و فرقست که خدا ینعالی درطواف تکلم مباح کرداست نه در نماز پس وضو شرط طواف است چنانچه شرط نماز است ودلیل علمای ما این است که خدا ینعالی در قرآن مجید امر کرده است بطواف خانه کعبه بغیر قید طهارت پس وضو برای آن فرض نخواهد شد وبعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت است واصح این است که واجب است بجهت آنکه بسبب ترک آن جبر نقصان لازم میآید که عبارت است از صدقه وبجهت آنکه حدیث آحاد وقتیکه صحیح باشد عمل بران واجب است پس بآن وجوب ثابت خواهد شد وبعد ازان بباید دانست که طواف قدوم اگرچه سنت است ولیکن بسبب شروع واجب میگردد وچون در صورت مذکوره بسبب ترک طهارت نقصان دران واقع شد پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا کمتری رتبه آن از رتبه طواف زیارت ظاهر گردد چه طواف زیارت واجب است بسبب واجب کردانیدن خدا ینعالی وهمین حکم درطواف نفل است * مسئله ۲ * اگر طواف زیارت نماید کسی بیوضو پس براو قربانی نمودن گوسفند لازم میآید زیراچه طواف زیارت

رکن حج است و او بسبب ترک طهارت ناقص کرده آن را و این نقصان
شدید است به نسبت نقصانیکه در طواف قدوم واقع میشود
بسبب ترک طهارت پس در ینصورت جبر نقصان بدم نموده خواهد شد
ع
* مسئله ۳ * اگر طواف زیارت نماید کسی در حالت جنابت
پس براو قربانی نمودن بدنه لازم می آید بجهت آنکه چنین
مرویست از ابن عباس رض و بجهت آنکه جنابت غلیظ تر است
به نسبت حدث پس واجب خواهد شد جبر نقصان آن بقربانی نمودن
بدنه تا تفاوت میان حدث و جنابت ظاهر گردد و باید دانست
که آنچه لازم می آید در صورتیکه جمیع اشواط طواف نماید
کسی بیوضو یا در حالت جنابت همان لازم می آید
در صورتیکه اکثر شوط طواف نماید بیوضو یا در حالت جنابت
زیرا چه اکثر شی در حکم کل آن شی است و در صورتیکه
در حالت حدث یا جنابت طواف زیارت نموده باشد افضل این است
که اعاده نماید آن را مادامیکه در مکه باشد پس اگر اعاده
نماید آن را واجب نمی شود براو دم و در بعض نسخه مبسوط
مذکور است که براو اعاده آن واجب است و اصح این است
که در صورت حدث اعاده آن مستحب است و در صورت جنابت

واجب است چه بسبب جنابت نقصان شدید واقع میشود
نسبت بنقصانیکه بسبب حدث واقع میشود و بعد از ان باید دانست
که اگر اعاده نماید طواف را در صورتیکه طواف نموده بود بوضو
دم واجب نمی شود اگرچه اعاده نماید آن را بعد از گذشتن
ایام نحر زیراچه بعد از اعاده آن باقی نمی ماند
مگر شبهه نقصان بسبب حدث و اگر اعاده نماید
طواف را در صورتیکه طواف نموده بود در حالت جنابت
پس اگر اعاده نماید آن را در ایام نحر بر او هیچ لازم نمی آید
چه او اعاده آن کرده در وقت آن و اگر اعاده آن نماید بعد از ایام نحر
لازم می آید بر او دم نزد ابی حنیفه رح بسبب تاخیر آن بنا بر انچه
معلوم شد است از مذهب ابی حنیفه رح و اگر مراجعت نماید
بسوی خانه خود و حال آنکه او طواف زیارت نموده بود در
حالت جنابت واجب است بر او که عود کند زیراچه نقصان
درینصورت کثیر است پس امر کرده خواهد شد مر آنکس را که عود
نماید برای تدارک این نقصان و باید که برای عود احرام جدید
نماید و اگر عود نکند و فرستد بدنه را پس این نیز کفایت میکند
بنا بر انچه مذکور شد که این جبر نقصان میشود و لیکن افضل همان

است که عود نماید و اگر مراجعت نماید بسوی خانهٔ خود و حال
آنکه بی وضو طواف زیارت نموده بوده پس اگر عود نماید و طواف
زیارت اعاده نماید بسا بهتر است و اگر فرستد گوسفند برای
قربانی نمودن در حرم پس این افضل است زیرا چه نقصان در این صورت
کم است و در فرستادن گوسفند نفع فقرا است * مسئله ۴ * اگر
شخصی پیش از بجا آوردن طواف زیارت مراجعت نماید
بسوی خانهٔ خود پس بر او واجب است که عود نماید به آن احرام
چه او هنوز از آن احرام حلال نشده است در حق جماع تا آن زمان
که طواف زیارت نماید * مسئله ۵ * هرکه طواف صدر
نماید بی وضو پس بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رتبهٔ طواف
صدر کمتر است از رتبهٔ طواف زیارت اگرچه طواف صدر واجب
است و از ابی حنیفه رح مرویست که در صورت مذکوره قربانی
نمودن گوسفند واجب است ولیکن آنچه مذکور شد که صدقه واجب
است اصح است و اگر طواف صدر در حالت جنابت کند پس
بر او قربانی نمودن گوسفند لازم می آید چه در این صورت نقصان
کثیر است ولیکن هرگاه رتبهٔ طواف صدر کمتر است از رتبهٔ
طواف زیارت پس اکتفا نموده شد در این صورت بر گوسفند

* مسئله ٦ * هرکه ترک نماید از طواف زیارت سه شوط را
یا کمتر از آن پس براو قربانی نمودن گوسفندی لازم می‌آید زیرا چه
بسبب ترک نمودن اقل نقصان اندک است پس این نقصان مانند آن
نقصان است که بسبب طواف نمودن بی وضو یافته می‌شود پس
لازم خواهد شد قربانی نمودن یک گوسفند و درینصورت اگر
مراجعت نماید بسوی خانه خود پس جایز است ویراکه عود نکند
وگوسفندی فرستد بنابر آنچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان
حاصل میشود * مسئله ٧ * هرکه ترک کند چهار شوط از طواف
زیارت پس احرام او باقی میماند همیشه تا آن زمان که
طواف زیارت نماید زیرا چه درینصورت اکثر متروک شده
است پس چنان شد که گویا طواف زیارت اصلا نکرده است
* مسئله ٨ * هرکه ترک نماید طواف صدر را یا چهار شوط
را از آن پس براو لازم است که قربانی نماید گوسفندی برا
زیرا چه او ترک کرده است واجب را بتمام یا اکثر آن را ولیکن
مادامیکه در مکه است امر نموده میشود مر او را باینکه ادا
نماید طواف صدر را تا ادای واجب در وقت خود متحقق شود
* مسئله ٩ * هرکه ترک نماید سه شوط را از طواف صدر پس

بر او صدقه لازم مي آيد * مسئله ۱۰ * هر که طواف واجب را نمايد
در اندرون حطيم پس اگر او هنوز در مكه است بايد که اعاده
آن نمايد زيرا چه طواف نمودن از طرف وراي حطيم واجب است
بنا بر انچه سابقه مذکور شد که حطيم جزوي از اجزاي خانه کعبه
است پس در صورت مذکوره در طواف او نقصان واقع
ميشود لهذا بايد که مادا ميکه در مكه است اعاده آن نمايد
بتمامه تا طواف او بروجه مشروع متحقق شود و معهذا اگر
اعاده طواف نمايد بگرد حطيم فقط كفايت ميكند زيرا چه
درينصورت نيز تدارک آن ميشود و طريقه آن اين است که طواف
شروع نمايد از خارج حطيم از جانب راست خود تا آنكه برسد
باخر حطيم و بعد ازان داخل شود در فرجه که ما بين حطيم و خانه
کعبه است و بيرون شود از جانب ديگر و بهمين طور نمايد هفت
بار پس اگر مراجعت نمايد بسوي خانه خود بي آنكه اعاده
طواف نمايد گرد حطيم پس بر او دم لازم مي آيد زيرا چه
در طواف او نقصان شده بسبب ترک نمودن طواف گرد ربع
خانه کعبه چه حطيم قريب ربع خانه کعبه است و صدقه درينصورت
كفايت نميكند * مسئله ۱۱ * هر که طواف زيارت نمايد

پیوسته وطواف صدر نماید در آخر ایام تشریق با وضو پس براو
دم لازم می آید ودرینصورت اگر طواف زیارت نماید
در حالت جنابت پس براو دو دم لازم می آید نزد ابوحنیفه رح
وصاحبین رح گفته اند که بر ویکدم لازم می آید زیراچه
درصورت اول طواف صدر منقلب نمی شود بسوی طواف
زیارت اعنی طواف صدر طواف زیارت نمیگردد زیراچه
طواف صدر واجب است واعاده طواف زیارت واجب نیست
درصورتیکه بی وضو طواف زیارت نموده باشد بلکه
مستحب است پس درصورت اول طواف صدر منقلب نخواهد
شد بسوی طواف زیارت ودرصورت دوم منقلب می شود
طواف صدر بسوی طواف زیارت زیراچه درینصورت اعاده
طواف زیارت واجب است ودرینصورت هرگاه طواف
صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر
طواف زیارت گشت پس لازم آمد که طواف صدر متروک
شد وطواف زیارت موخر واقع شد از ایام نحر پس بسبب
ترک نمودن طواف صدر دم واجب خواهد شد بالاتفاق
وبسبب تاخیر طواف زیارت دم لازم خواهد شد نزد ابوحنیفه

رج نه نزد صاحبین رح و لیکن مرآنکس را امر نموده خواهد شد یا بنکه اعاده نماید طواف صدر را مادامیکه در مکه است و بعد از مراجعت نمودن از مکه بسوی خانه امر کرده نمیشود و برا بانکه اعادهٔ نماید طواف صدر را بنا بر انچه مذکور شد * مسئله ۱۲ * هرکه طواف و سعی نماید برای عمره بغیر وضو و بعد از ان حلال شود پس مادامیکه در مکه باشد باید که اعاده هر دو نماید زیرا چه در طواف نقصان واقع شده است بسبب حدث و سعی تابع طواف است پس اگر اعاده نماید بر او هیچ لازم نمی آید بجهت مرتفع شدن نقصان بسبب اعاده و اگر پیش از اعاده آنکس مراجعت نماید بسوی خانه خود پس بر او دم لازم می آید بسبب ترک طهارت در ان و در ینصورت امر کرده نمی شود مر او را بانکه عود نماید زیرا چه حلال گشته است بسبب ادا نمودن رکن و نقصان بسبب حدث اندک است و مانع ادای رکن نیست و بجهت سعی بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه او سعی نموده است بعد از طوافیکه معتبر است شرعا الحد الاکثر اعاده نماید طواف را نه سعی را بر او هیچ لازم نمی آید بنابر روایت صحیح * مسئله ۱۳ *

هر كه سعي ننمايد ميان صفا و مروه يعني ترك كند آن را
در حج خود پس بر او دم لازم مي آيد و حج او تمام ميشود
زيرا چه سعي نمودن ميان صفا و مروه از جمله واجبات
است نزد علماي ما پس بسبب ترك آن دم لازم خواهد شد
نه فساد حج * مسئله ۱۴ * هر كه افاضه نمايد از عرفات
پيش از امام پس بر او دم لازم مي آيد و شافعي رح گفته است كه
بر وي هيچ لازم نمي آيد زيرا چه ركن حج وقوف بعرفات است
مطلق نه امتداد آن و در صورت مذكوره ترك نشده است مگر
امتداد آن پس بسبب ترك آن هيچ لازم نخواهد شد و دليل
علماي ما اين است كه استاده ماندن در عرفات و دوام آن تا بغروب
آفتاب واجب است چه پيغمبر صلعم فرموده است كه افاضه نمائيد
از عرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب ترك آن دم لازم خواهد شد
بخلاف آنكه اگر امام وقوف بعرفات نمايد در وقت شب
و استاده ماند در آن در وقت شب چه درين صورت اگر كسي پيش
از امام افاضه نمايد بر او هيچ لازم نمي آيد زيرا چه دوام وقوف
آن واجب است بر كسيكه وقوف بعرفات نمايد در روز نه در شب
در صورت مذكوره اگر آنكس بعد از افاضه عود نمايد بعرفات

بعد از غروب آفتاب ساقط نمي شود ميكه واجب شده است براو
بسبب افاضه نمودن پيش از امام قبل از غروب آفتاب
واين بنا بر ظاهر روايت است و وجه آن اين است كه واجب مذكور
ترک شده است بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک
آن نمي شود و اگر عود نمايد آنكس بعرفات قبل از غروب
آفتاب پس در يتصورت اختلاف است در سقوط دم مذكور
مسئله ۱۰ هركه وقوف بمزدلفه ننمايد و ترک كند
آن را پس بر او دم لازم مي آيد زيرا چه وقوف بمزدلفه از
واجبات است *مسئله ۱۱* هركه ترک نمايد رمي جمار را در
جميع ايام آن يعني يكروز نيز رمي ننمايد پس بر او دم
لازم مي آيد زيرا چه در يتصورت نيز ترک واجب يافته ميشود
وكفايت ميكنند براي آن دم واحد و براي هر روز آن دم
عليحده لازم نيست زيرا چه همه رميها جنس واحد است چنانچه
در حلق تجربت حلق متعدد كه واقع ميشود در غير وقت آن
يكدم كفايت ميكند و براي هر يک دم عليحده لازم نيست
چه اكثر حلق جنس واحد است و بايد دانست كه ترک
رمي متحقق نمي شود مگر بغروب آفتاب در آخر ايام رمي

را چه رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را
ایام نحر میگویند و مادامیکه آن ایام باقی است اعاده رمی در آن
ممکن است پس ترک آن متحقق نمی شود مگر بعد از گذشتن
ایام مذکوره و اگر اعاده آن نماید در آخر ایام نحر پس باید
که بترتیب اعاده نماید یعنی اول رمی جمره عقبه نماید
و بعد از ان رمی نماید جمره را که متصل مسجد خیف است
و بعد از ان رمی نماید جمره را که بعد از ان است و همچنین
سه بار نماید و دریتصورت نزد ابیحنیفه رح بر وے دم لازم می
آید بسبب تاخیر نمودن آن و نزد صاحبین رح بسبب تاخیر آن
هیچ لازم نمی آید و اگر ترک نماید کسی رمی یکروز را پس
بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی یک روز نسک تمام است
و هر که ترک نماید رمی یکی از جمرهای ثلاثه را پس
بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رمی هر سه جمره در این
روز نسک واحد است پس دریتصورت متروک شده اقل او پس صدقه
لازم می آید و اگر اکثر از نصف را ترک نماید دم لازم می آید
* مسئله ۱۷ * هر که ترک نماید رمی جمره عقبه را در روز عید پس
بر او لازم می آید زیرا چه رمی نمودن جمره عقبه کل رمی [illegible] روز

است و همچنین است حکم اگر ترک نماید از هفت سنگریزه اگر آن
را اگر ترک کند یک سنگریزه یا دو سنگریزه را یا سه سنگریزه را
پس در اینصورت بمقابل هر سنگریزه نصف صاع گندم صدقه دهد
بشرطیکه قیمت آن بمقدار قیمت یک گوسفند نرسد پس در اینصورت
هر قدر که خواهد کم نماید زیرا چه متروک در اینصورت اقل
است پس بجهت دفع این نقصان صدقه کفایت میکند
* مسئله ۱۸ * هرکه تاخیر نماید حلق را تا آن زمان که ایام
نحر بگذرد پس برا و دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح و همچنین
اگر موخر نماید طواف زیارت را از ایام نحر و صاحبین رح گفته اند
که درین هر دو صورت هیچ لازم نمی آید و همچنین اختلاف است
در تاخیر نمودن رمی و در هر صورتیکه نسک موخر را مقدم اداء نماید بر
نسک مقدم چنانچه حلق نماید قبل رمی یا نحر نماید قارن قبل رمی
یا حلق نماید قبل از ذبح و دلیل صاحبین رح این است که در اینصورتها
آنچه فوت میشود پس تدارک آن میشود بسبب قضای آن پس بعد از
قضای آن چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل ابیحنیفه رح یکی این
است که ابن مسعود رض گفته است که هرکه مقدم نماید نسکی را پس
برا و دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید در صورتیکه

تاخیر نماید چیزی را از مکان آن که معین است چون تاخیر نمودن
احرام از میقات آن پس هرچیزی دم لازم خواهد شد بسبب تاخیر
نمودن چیزی از زمان آن که معین است * مسئله ۱۹ * هرکه
حلق نماید در ایام نحر در غیر زمین حرم پس بر او دم لازم می آید
وهرکه دیر نماید وبعد از آن از حرم بیرون رفته قصر نماید پس
بر او دم لازم می آید نزد طرفین رح وابو یوسف رح گفته است که بر او
هیچ لازم نمی آید واین قول ابی یوسف رح در جامع صغیر در حق
عمره کننده مذکور است ودر حق حج کننده مذکور نیست وبعضی
گفته اند که در حق حج کننده دم لازم است بالاتفاق زیرا چه
سنت جاری شده است باینکه حج کننده حلق می نماید
در منا که زمین حرم است واما اصح این است که در حق حج
کننده نیز اختلاف است میان ابی یوسف رح ومیان طرفین رح وابو
یوسف رح میگوید که حلق مختص نیست بحرم زیرا چه پیغمبر صلعم
واصحاب وی محصور شده بودند در حدیبیه وحلق نموده بودند
در غیر حرم ودلیل طرفین رح این است که حلاق در حج سبب بیرون
آمدن است از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات
حج خواهد بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است و هرگاه

چنین شد پس مختص نخواهد بود بحرم مانند ذبح قربانی
و جواب از دلیل ابیوسف رح این است که بعضی از اجزای حدیبیه
زمین حرم است پس احتمال است که پیغمبر صلعم و اصحاب وی
در حدیبیه حلق نموده باشند در حرم و حاصل کلام این است
که حلق نزد ابوحنیفه رح مقید است بدو چیز یکی زمان که عبارت
است از ایام نحر و دوم مکان که حرم است و نزد ابی یوسف
رح بهیچ از آن مقید نیست و نزد محمد رح مقید است بمکان
نه زمان و نزد زفر رح مقید است بزمان نه بمکان و بباید
دانست که این اختلاف در تضمین آن در حق وجوب دم است
و اختلاف نیست درین که بسبب حلق حلال میشود محرم
* مسئله ۲۰ * حلق و قصر در عمره موقت بزمان نیست بالاجماع
زیرا چه اصل عمره موقت نیست بزمان بخلاف مکان چه آن مقید
است بمکان پس اگر عمره کننده بعد از ادای عمره بیرون رود از حرم
بدون آنکه تقصیر نماید و بعد از آن پیش از تقصیر بازگرده بحرم و در حرم
قصر نماید پس درینصورت برو هیچ نمی آید بالاتفاق زیرا چه
او قصر کرده در مکان آن * مسئله ۲۱ * اگر حلق نماید قارن
پیش از ذبح قربانی پس برو دو دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح

یکی بسبب حلق نمودن در غیر وقت آن چه وقت حلق بعد از ذبح است
و دوم بسبب تاخیر نمودن ذبح از حلق و نزد صاحبین رح واجب
نمیشود برا و مگر دم واحد که همان اولا است و بسبب تاخیر
نمودن ذبح از حلق چیزی لازم نمی آید بنا بر انچه سابقا مذکور
شده است والله اعلم ۔

فصــــــــل * مسئله ۱ * صید بر حرام است بر محرم
و صید بحر حلال است مراو را زیرا چه خدا تعالی در قرآن مجید
فرموده است که حلال کرده شده است برای شما صید بحر
تا آخر آیة و باید دانست که صید بر عبارت است از جانور یکه
تولد و توالد آن در بر باشد و صید بحر عبارت است
از جانوریکه تولد و توالد آن در آب باشد و صید عبارت است
از جانوریکه وحشت نماید از انسان و بگریزد از و باعتبار
اصل خلقت و پیغمبر صلعم از ان مستثنی نموده است پنج جانور را
یکی کلب گزنده و دوم کرگس و سیوم غلیواز و چهارم
زاغ که آنرا بهندی غراب میگویند و پنجم مار و کژدم چه این جانورها
ایذا و قصد ایذای انسان می نمایند و مراد از غراب درینجا
آن غراب است که جیفه میخورد و همین مروی است از ابی یوسف

رح * مسئله ۲ * اگر محرم قتل کند صید برا یا دلالت کند
برآن کسی را که او کشد آن را پس بروجزاي آن لازم
مي آید ودلیل صورت قتل این است که خدا یتعالی در قرآن
مجید فرموده است که قتل مکنید صید را درحالتیکه شما محرم
باشید وکسیکه از شما قتل کند آن را عمدا پس جزاي آن مثل
آن صید است از چهارپایه تا آخر آیة، ودر صورت دلالت
اختلاف است چه شافعي رح میگوید که در ینصورت جزا
لازم نمي آید زیرا چه تعلق جزا بقتل است و دلالت غیر قتل است
پس دلالت محرم مانند دلالت نمودن غیرمحرم است برصید حرم
ودلیل علماي مابکي حدیث ابي قتاده رض است که سابق
مذکور شد ودوم این است که عطا رح که یکي از علماي تابعین
است گفته است که بروجوب جزا بره دلالت کنند ه اجماع است
وسوم این است که دلالت مذکوره از محظورات احرام است
زیرا چه صید در امن است بسبب وحشت و گریختن و مختفي
شدن وپوشیدن از چشم انسان وبسبب دلالت مذکوره این امن
از ان زایل میگردد پس دلالت مانند اتلاف است وچهارم
این است که محرم بسبب احرام خود التزام ترك تعرض صید

نموده است پس او ضامن خواهد شد بسبب ترک نمودن جبر آنکه
او التزام آن نموده است مثل آنکه مودع ودیعه ترک نماید
محافظت ودیعت را باینطور که دلالت نماید سرقت آن مر دزد
را بخلاف غیر محرم که دلالت کند بر صید حرم چه او التزام
ترک تعرض آن نکرده است وحاصل این است که بر او نیز جزای آن
لازم است بنا بر آنچه مرویست از ابی یوسف رح و باید دانست
که دلالتیکه موجب جزا است باینطور است که شخص مدلول مطلع
نباشد بر مکان صید ومدلول تصدیق آن نماید در دلالت
وقول او را باور کند حتی اگر مدلول تصدیق او ننماید وقول
او را باور نکند بلکه قول غیر او را باور نماید پس در این صورت بر دال
ضمان وجزای آن لازم نمی آید * مسئله ۳ * اگر دلالت
کند حلال بر صید حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نمی آید
بنا بر آنچه مذکور شد که او التزام ترک تعرض آن نکرده است
* مسئله ۴ * در صورتهائیکه جزا لازم می آید پس در آن عامد
وناسی برابر است زیراچه موجب جزا اتلاف است و آن در هر دو
صورت یافته می شود پس در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد
مانند ضمان مال ونیز اگر شخصی زد صید را ابتداءً بعد از آن زد

آن را شخصی دیگر پس اول را مبتدی میگویند و دوم را اعانه
و نیز باید دانست که چنانچه بسبب قتل کردن صید جزا بر آن لازم
می‌آید بر محرم مفرد همچنین لازم می‌آید جزای آن بر عاید
زیرا چه آنچه موجب جزا است در باره دوم متعلق است چنانچه
متعلق است در باره اول * مسئله ۵ * جزا نزد شیخین رح این
است که قیمت نموده شود صید در مکانی که در آن کشته شده است
یا در مکانیکه قریب است از آن وقتیکه آن صید در بیابان
باشد پس باید که قیمت آن نمایند دو مرد عادل و بعد از آن
محرم مذکور مختار است در اینکه اگر خواهد بآن
قیمت خرید کند هدی را و ذبح کند آنرا اگر بآن قیمت
خریدن هدی ممکن باشد و اگر خواهد بآن خرید کند طعام
را و تصدق نماید آنرا بطوریکه بهر مسکین از آن نصف صاع
گندم یا یک صاع از خرما و جو بدهد و اگر خواهد روزه
دارد بطوریکه قدر آن بخواهد آمد و محمد و شافعی رح گفته اند
که واجب است در صید نظیر آن در صورتیکه نظیر آن باشد
پس در آهو گوسفند واجب میشود و در خرگوش
عناق واجب است یعنی بزغاله و در یربوع یعنی موش دشتی

جفره واجب است یعنی بزغاله چهار ماهه و در نعامه یعنی شتر
مرغ بدنه واجب است و در خرگوش و خرگاو واجب است زیرا چه
حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که پس جزای آن
مثل آن جانوریست که کشته است محرم آن را از جنس نعم
یعنی چارپایه و مثل صید مقتول از جانور چیزیست که مشابه
مقتول باشد بصورت زیرا چه قیمت نعم یعنی چارپایه ذکر نشده
نمیشود و اصحاب رض واجب کردانیده اند نظیر را باعتبار
خلقت و صورت در صورتیکه قتل کند محرم نعامه را یا آهو را
یا گورخر را یا خرگوش را چنانکه بیان کرده شد و همچنین
پیغمبر صلعم فرموده است که ضبع یعنی کفتار صید است و در آن
گوسفند واجب است و در صورتیکه نظیر آن نباشد چون
عصفور و کبوتر و مانند آن پس درین صورت نزد محمد رح
قیمت آن واجب میشود و هرگاه نزد محمد رح قیمت واجب شد پس
قول او درین هنگام مانند قول شیخین رح است و شافعی رح میگوید که
در کبوتر گوسفند واجب است بنا بر آنکه مشابهة است میان کبوتر
گوسفند باعتبار خوردن آب و آنچه کبوتر بیکدم
آب میخورد مانند گوسفند بخلاف پرنده های دیگر و همچنین

تر از کبوتر مثلا به آواز گوسفند است و دلیل شیخین رح این است
که مثل مطلق عبارت است از مثل صورةً و معنیً و حمل کردن آیت
مذکوره بر مثل مطلق ممکن نیست چه یک حیوان مثل حیوان دیگر نیست
اگر چه هر دو از یک جنس باشد پس چگونه مثل آن خواهد
شد در صورتی که یکی خلاف جنس دیگر باشد و هرگاه حمل
آن بر مثل مطلق ممکن نیست پس حمل نموده خواهد شد بر مثل
معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است
در شرع چنانچه در حقوق عباد یا بجهت آنکه مثل معنوی مراد
است بالاجماع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام است یعنی در
جمیع انواع جانور یافته میشود و مثل باعتبار صورت خاص است
یعنی در جمیع انواع جانور یافته نمیشود و همچنین در حدیث
مذکور از قول پیغمبر صلعم کفاره ضبع گوسفند است تقدیر جزا
بگوسفند مراد است نه تعیین آن و بعد ازین باید دانست که در
انتخاب نمودن هدی یا اطعام یا روزه اختلاف است درین وجه
که شیخین رح میفرمایند که این اختیار مر قاتل را است و
هرکدام از این سه چیز را که خواهد اختیار نماید و محمد و شافعی رح
گفته اند که آن اختیار مر حکمین را است پس اگر حکمین حکم نمایند

بهدي واجب میشود نظیر بنا برانچه مذکور شد واختر حکم نهاینده
وطعام یا بروزه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شیخین رح
ودلیل شیخین رح این است که تخییر یعنی اختیار دادن در چیزی
مشروع است برای آسانی در حق کسیکه آن چیز براو واجب است
پس اختیار در آن مراورا خواهد شد چنانچه در کفاره یمین ودلیل
محمد وشافعی رح این است که در قول او تعالی فجزاء مثل
ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا الایه لفظ هدیا
منصوب است بجهت آنکه تفسیراست برای قول او تعالی یحکم به
یا مفعول حکم است و بعد از ان ذکر طعام وصیام بحرف تردید
یعنی بلفظ او مذکور است پس خیار در هر دو حکم را خواهد بود
وجواب علمای ما این است که لفظ کفاره معطوف بر جزا است
نه بر لفظ هدیا بدلیل اینکه کفاره مرفوع است وهدیا منصوب
و اعراب معطوف ومعطوف علیه مختلف نمی تواند شد و
همچنین قوله وتعالی او عدل ذلک صیاما مرفوع است پس در آیه
مذکوره دلالت نیست بر اختیار در حکم جزا بین نیست که رجوع
بسوی هر دو حکم لازم است در قیمت کردن چیزیکه تلف
شده است وبعد از ان اختیار کسی را است که جزا بر و واجب شده است

* مسئله ٦ * حکمین را باید که قیمت آن صید نمایند
در موضعیکه کشته است زیراچه در قیمت آن تفاوت میشود باعتبار
تفاوت مکان پس اگر آن موضع برو بیابان باشد که
در آنجا فروخته نمی شود صید پس در یصورت اعتبار نموده می شود
قریب ترین موضعیکه فروخته میشود * مسئله ٧ * فقها گفته اند
که برای قیمت نمودن آن صید یک شخص عادل کافی است واگر
دو کس باشند اولی است چه آن احوط است واز احتمال غلط ابعد
چنانچه همچنین است در حقوق عباد و بعضی گفته اند که
دریتجا دو کس معتبر است بنا بر نص * مسئله ٨ * هدی ذبح
کرده نمی شود مگر در مکه زیراچه در قرآن مجید چنین مذکور است
وطعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جایز است وشافعی رح
میگوید که آن نیز در غیر مکه جایز نیست بنا بر قیاس آن
بر هدی بسبب آنکه مقصود از آن توسعه است در حق ساکنان
حرم واین معنی مشترک است میان هدی وطعام وعلمای ما میگویند
که ذبح کردن هدی عبادت است غیر معقول المعنی خلاف قیاس
ومختص است پس آن مختص خواهد بود بمکان خاص
یا بزمان خاص که بیان آن در شرع آمده است واما صدقه

پس آن عبادت معقول است در هر مکان و زمان و همچنین روزه داشتن جایزاست در غیر مکه زیراچه روزه عبادت است در هر مکان پس اگر هدي را ذبح کند در کوفه و بخوراند مسکینان را طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیمت آن هدي برابر قیمت طعام واجب باشد زیراچه ذبح کردن آن قایم مقام طعام نمي شود * مسئله ۹ * وقتیکه محرم مذکور اختیار نماید هدي را باید که هدي نماید چیزیرا که براي اضحیه جایزاست زیراچه از مطلق اسم هدي همین فهمیده میشود و صحیح و شافعي رح گفته اند که کفایت میکند براي آن جانور کوچک اعني بچه زیراچه اصحاب رض واجب کرده انده اند در بعضي باب عناق وجفره را و نزد شیخین رح ذبح کردن صغار جایز است بروجه اطعام اعني اگر آن را ذبح کند و بمسکینان تصدق نماید واجب ادا مي شود * مسئله ۱۰ * اگر محرم مذکور اختیار نماید طعام را قیمت نموده میشود آن صید بطعام نزد علماي ما زیراچه واجب نیست مگر جزاي آن صید و ضمان آن پس اعتبار نموده خواهد شد قیمت آن صید و بعد از ان هرگاه خرید کند بقیمت آن طعام را باید که تصدق نماید آن را باین طور که هر مسکین را نصف

صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو بدهد و جایز نیست
که بدهد بیکی از مسکینان کم از نصف صاع زیرا چه طعام مسکین
مذکور است درین باب چهار نموده میشود بر طعامیکه معهود است
در شرع * مسئله ۱۱ * اگر اختیار کند مصرم مذکور روزه را
پس درینصورت نیز قیمت نموده میشود آن صید بطعام و
بعد ازان باید که بمقابل هر نصف صاع از گندم یا یکصاع از
از خرما و جو یک روزه دارد زیرا چه اندازه نمودن قیمت
آن صید بر روزه ممکن نیست پس اندازه نموده خواهد شد بطعام
و اندازه نمودن روزه بر وجه مذکور اعنی اعتبار نمودن
یکروزه بعوض نصف صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو
معهود و معلوم است در شرع چنانچه در باب فدیه روزه در حق
شیخ فانی چنین آمده است پس اگر بعد از اندازه نمودن
روزه بر وجه مذکور کم از نصف صاع از گندم باقی ماند پس
درینصورت آن شخص مختار است درینکه اگر خواهد
تصدق کند آن را بفقرا و اگر خواهد عوض آن یک روزه
دارد چه روزه کم از یک روز مشروع نیست و همچنین در صورتیکه
واجب شود طعام کمتر از طعام یک مسکین مختار میشود اگر

خواهد بپزد از برای حب طعام بدهد بسبب کمی یا عوض آن بگیرد
روز داده بنا بر آنچه مذکور شد * مسئله ۱۲ * اگر مجروح
کند صیدی را یا پر کنده موی آن را یا ببرد عضوی از اعضای
آن را پس ارش ما بین آن میشود یعنی تفاوت نقصان بقدر قیاس بعض را
مثل چنانچه در مطلق قیمت عباد * مسئله ۱۳ * اگر برکنده پر
طایر حرم را یا ببرد پای صیدی را یا بدن درجه که آن صید و طایر از
انسان گریختن نتواند پس در این صورت تمام قیمت آن لازم
می آید زیرا چه هرگاه آلت گریختن آن را شکسته و برکنده
پس آن را امن نماند از اینکه کسی بگیرد آن را پس جزای آن
بر او لازم خواهد شد * مسئله ۱۴ * هر که بشکند بیضه نعامه
را پس بر او قیمت آن لازم می آید بجهت آنکه این مروی است
از امیر المؤمنین علی و ابن عباس رض و بجهت آنکه بیضه اصل
صید است و قابلیت این دارد که صید گردد پس بیضه مادامیکه
فاسد نباشد بمنزله صید اعتبار نموده میشود احتیاطا
پس اگر بعد از شکستن بیضه بچه مرده برآمد از آن پس بر او
قیمت بچه زنده لازم می آید و این هم بنا بر استحسان است و مقتضای
قیاس این است که بر او سوای قیمت بیضه هیچ تاوان لازم نمی

شود زیرا که حیات آن بچه غیر معلوم است و وجه استحسان این
است که بیضه مهیا و آماده است برای اینکه از آن بچه زنده
برآید و شکستن بیضه پیش از وقت برآمدن بچه سبب مرگ آن بچه
است پس بنای حکم بر سبب مذکور نموده خواهد شد بنا بر
احتیاط اگر کسی عصای وسنگی بر شکم آهو زد و بیفتد از
آن آهو بچه مرده را و خود هم بمرد پس جزا و قیمت آن آهو و بچه
هردو لازم می آید * مسئله ۱۵ * اگر قتل کند غراب یا غلیواز
یا گرگ یا مار یا کژدم یا موش یا کلب گزنده را پس جزای آن لازم نمی
آید زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که پنج چیز از جمله فواسق
است پس کشتن آن روا است در حل و حرم بغیر جزا و آن پنج چیز
این است غلیواز و مار و کژدم و موش و کلب گزنده و نیز فرموده است
که محرم را کشتن این پنج چیز جایز است و در بعض روایات ذکر
گرگ آمده است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گزنده در این
حدیث گرگ است و جایز است که گفته شود که گرگ در معنی سگ گزنده
است و مراد از غراب آنست که جیفه میخورد و خلط میکند
نجس را با طاهر در تناول یعنی هردو را میخورد چه این جانوران
ابتدا میکنند با ایذای انسان و اما عقعق پس [illegible] میگویند

پس آن مستثنی است چه آن را غراب نمیگویند و نه ایذا میکند
یا بغذای انسان را زیان نمیرساند و مرویست که کلب گزنده و غیر آن
و کلب اهلی و غیر اهلی همه برابر است زیرا چه معتبر در این جنس
است و همچنین موش خانگی و موش وحشی و اهلی همه برابر
است و ضبع یعنی سوسمار و یربوع از جمله پنج فواسق که
مستثنی است نیست چه آن هر دو ابتدا نمیکنند با بغذای انسان
* مسئله ۱۶ * بسبب کشتن پشه و مور و کیک و کنه و مگس جزا
لازم نمی‌آید چه این چیزها از جمله صید نیست و هم از بدن انسان
متولد نیست و موذی است باعتبار مقتضای طبیعت و مراد از مور
آن مور است که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد و اما موریکه ایذا
نمیرساند پس کشتن آن مباح و روا نیست ولیکن اگر بکشد آن را محرم
جزای آن لازم نمی‌آید زیرا چه از جمله صید نیست و نه متولد از بدن
است * مسئله ۱۷ * اگر محرم قتل کند سپش را لازم است مر او را
که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت گندم
زیرا چه سپش متولد میشود از چرک بدن و در جامع صغیر مذکور
است که بخوراند مسکین را چیزی و این دلالت میکند بر
اینکه قاتل سپش را کفایت میکند که بخوراند مسکینرا

و آنکه چیزی بر سبیل اباحت لشکر چه از این سبب چیزی حاصل نشود
مسکین را مانند پاره نان * مسئله ۱۸ * اگر محرم قتل
کند ملخ را لازم می آید که صدقه دهد هر قدر که خواهد
زیرا که ملخ از جمله صید بر است زیرا که صید آن را میگویند
که گرفته نشود مگر بحیله و گیرنده قصد میگیرد آن را
و گرفتن آن مقصود وی است و هر ملخ قیمت آن بسیار کم
است زیرا که عمر رض گفته است که یک خرما بهتر است از یک
ملخ انچه گفته شد هر قدر که خواهد بدهد * مسئله ۱۹ *
محرم اگر پشه بکشد یا مگس را هیچ چیز برو لازم نمی آید زیرا که
پشه از جمله هوام و حشرات است پس آن مانند خنفسه و وزغ
است و نیز گرفتن آن بغیر حیله ممکن است و هیچ کس گرفتن آن
مقصود گیرنده نمیشود پس آن از جمله صید نیست * مسئله ۲۰ *
هر که شیر دوشد از صید حرم پس بر او قیمت آن لازم می آید
زیرا که شیر از اجزای صید است پس مانند صید خواهد بود در حکم
* مسئله ۲۱ * هر که بکشد صیدی را که ماکول اللحم
نیست چون شیر وغیره که از جنس درنده است پس بر او
جزای آن لازم می آید مگر آن درنده که استثنا نموده است

آنرا شارع چون کلب گزنده و غیره که مذکور شد پس جزای
آن لازم نمی آید و شافعی رح گفته است که بسبب کشتن
درنده چون شیر مثلاً جزا لازم نمی آید زیرا چه آن مقتضای
طبیعت موذی است پس آن داخل است در پنج فاسق که مستثنی
نموده شده است و نیز کلب گزنده مستثنی است و اسم کلب
جمیع درنده ها را شامل است از روی لغت و دلیل علمای ما این
است که درنده صید است بجهت آنکه وحشی است که بغیر
حیله گرفتن آن ممکن نیست و گرفتن آن مقصود گیرنده
میشود برای پوست آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع
ایذای آن و قیاس آن بر پنج جانور فواسق جایز نیست زیرا چه
اگر قیاس نموده شود بران عدد پنج که مذکور است باطل
میشود چه زیاده میشود بران و جواب شافعی رح این
است که اسم کلب واقع نمی شود بر درنده ها باعتبار
عرف و عرف غالب است بر لغت و باید دانست که
جزا اینکه لازم می شود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
باید که زیاده نباشد از قیمت یک گوسفند و زفر رح گفته است
که جزای آن لازم می آید هر قدر که باشد چنانچه [illegible] حکم است

در ماکول اللحم و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که ضبع صید است و بسبب کشتن آن گوسفند لازم
می آید و دوم این است که اعتبار قیمت آن بجهت انتفاع است
بچرم آن نه بجهت آنکه آن موذی و درنده است که
حمله میکند بر انسان و بنا بر جهت مذکوره ظاهرا قیمت آن
زیاده نمی شود از قیمت یک گوسفند * مسئله ۲۳ * اگر
درنده حمله نماید بر محرم و محرم آن را بکشد پس درین صورت
بر او هیچ لازم نمی آید و زفر رح گفته است که درین صورت نیز
جزای آن لازم می آید بنا بر قیاس آن بر شتریکه حمله نماید
و بکشد آن را محرم و دلیل علمای ما یکی این است که عمر رض
کشته است درنده را و بجهت آن هدی ساخته قوچ را و گفت که
ما ابتداء کشتیم آن را و ازین معلوم شد که اگر ابتداء از
جانب آن میشد چیزی لازم نمی آمد و دوم این است که
محرم را تعرض آن منع است و دفع نمودن ایذا از ذات خود
منع نیست لهذا از جانب شارع ماذون است که دفع نماید
از ذات خود ایذا آن را که موهوم است چنانچه در صورت کشتن
فواسق پس دفع نمودن ایذای متحقق بطریق اولی رواخواهد

بود باذن شرع و با وجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد
براي حق شرع بخلاف شتر يكه حمله كند و بكشد آن را محرم
و براچه در ينصورت اذن از جانب صاحب حق كه بنده است
يافته نشده است * مسئله ۲۳ * اگر محرم بسبب مخمصه
مضطر گردد بسوي كشتن صيد و بنا بر آن بكشد صيد ي را پس برا و
جزاي آن لازم مي آيد زيراچه درينصورت اگرچه وي را اذن
كشتن آن است در نص قرآن رليكن آن اذن مقيد است بدادن
كفاره باعتبار نص چنانچه ذكر آن بالا رفت * مسئله ۲۴ *
باك نيست محرم را در اينكه ذبح كند گوسفند يا گاو
يا شتر يا ماكيان يا بط اهلي را زيراچه اين چيزها از جمله صيد
نيست چه آنها وحشت ورم نميكنند از انسان و مراد از بط آنست
كه در خانها و حوضها ميباشد زيراچه آن باصل خلقت وحشت
ندارد * مسئله ۲۵ * محرم اگر ذبح كند كبوتر مسرول را
يعني كبوتر پاي موزه را پس برا و جزاي آن لازم مي
آيد و امام مالك رح ميگويد كه برا و هيچ لازم
نمي آيد زيراچه كبوتر مذكور از انسان وحشت ندارد
و گريختن نميتواند بسبب پرو ازخود چه آن بطي الحركت

است در وقت پرواز و پریدن پرواز نمیکند و علمای ما میگویند
که کبوتر باعتبار اصل خلقت خود از انسان وحشت میدارد
و میشمرده میشود بسبب پرواز خود اگرچه بطی الحرکت باشد و در
وقت پرواز نشود بعضی از انسان و انس گرفتن او با انسان
عارضی است پس این معتبر نیست *مسئله ۲۶* محرم اگر
قتل کند آهوئی را که مانوس است بانسان مثل او سفند
بر او جزای آن لازم می آید زیرا چه آهو در اصل صید است پس بسبب
مانوس شدن آن بانسان اهلی شمرده نمیشود همانچه شتر که
اهلی است در اصل خلقت اگر رم نماید از انسان و وحشت
گیرد صید شمرده نمیشود در حق محرم *مسئله ۲۷* محرم
اگر ذبح کند صیدی را پس آن ذبیح مردار است و حلال نیست
و شافعی رح گفته است که حلال است ذبیحه که ذبح کند آنرا
محرم برای غیر زیرا چه محرم در این صورت عمل میکند برای غیر
پس فعل او منتقل و منسوب میشود بسوی آن غیر و چنان
شمرده میشود که آن غیر ذبح کرده است و دلیل علمای ما
این است که ذبح کردن فعل مشروع است و ذبح کردن محرم
غیر مشروع و حرام است پس ذبح کردن او ذبح نیست و در حقیقت

مانند ذبح کردن مجوسی و سر آن این است که مشروع همان
ذبح است که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است
برای آسانی اهل اسلام حتی که اگر مسلم غیر محرم ذبح کند
و از ذبیحه مطلقا خون نه بر آید و از گوشت جدا نشود
خوردن آن حلال است بجهت آنکه ذبح مسلم غیر
محرم قایم مقام جدا کردن خون ذبیحه از گوشت آن
است و اگر ذبح کند مجوسی خوردن آن حلال نیست
اگرچه خون بر آید و از گوشت جدا شود بجهت آنکه ذبح
او مشروع و قایم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه
نیست پس اگر آن ذبح مشروع که قایم مقام جدا کردن خون از
گوشت است منعدم شود پس بسبب محرم بودن ذابح پس آن
خون از گوشت منعدم خواهد شد پس ذبیحه محرم حلال نخواهد
شد مانند ذبیحه مجوسی پس اگر بخورد محرم از ذبیحه
خود چیزی را لازم می آید بر او قیمت آن چیز نزد ابی حنیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که مر او را بجهت خوردن آن هیچ لازم
نمی آید و اگر بخورد از ذبیحه محرم دیگر پس بر او هیچ لازم نمی آید
بالاتفاق و دلیل صاحبین رح این است که ذبیحه محرم در

مر ورا است پس لازم نیست بسبب خوردن آن مگر استغفار
چنانچه لازم نمی آید بر محرم دیگر بسبب خوردن آن مگر
استغفار و دلیل ابی حنیفه رح این ست که حرمت آن
باعتبار تعین است که آن ذبیح از محظورات احرام است زیرا چه
آن ذبیحه بسبب احرام ذبح کننده آن از حلت بیرون شده است
و هم بسبب آن احرام اهلیت ذبح کردن در حق محرم باقی نمانده است
پس حرمت خوردن آن بسبب این و سببها بلاواسطه بسوی مضاف
است بسوی احرام آن ذبح کننده و از محظورات احرام او گشته است
و هرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور بسبب خوردن چیزی
از آن جزای آن لازم خواهد آمد بر خلاف محرم دیگر چه
خوردن آن از محظورات احرام او نیست * مسئله ۲۸ *
باک نیست محرم را اگر بخورد گوشت صیدی را که صید کرده است
آنرا حلال یعنی غیر محرم و هم ذبح کرده است آنرا حلال بشرطیکه
دلالت کرده نباشد بر آن محرم و نه امر کرده باشد آن
حلال را بصید کردن آن صید و امام مالک رح گفته است که خوردن این
آن حلال نیست محرم را هرگاه که شکار کرده باشد آن را
حلال برای محرم و دلیل ما آنچه پیغمبر صلعم فرموده است که باک نیست

تنها بدل بقدر از برا چه صید حرم مستحق امن است بسبب حرم چه
پیغمبر صلعم در حدیث بشیکه دراز است فرموده است که مگر بزانید
صید حرم را و روزه در حق او کفایت نمیکند زیرا چه لزوم
قیمت آن بر حلال مذکور بطریق تاوان است نه بطریق کفاره
پس مانند تاوان مال شد و سر آن این است که آن قیمت واجب
میشود بسبب تفویت وصف امن در محل و آنچه بر محرم واجب
میشود آن بطریق کفاره جزای فعل اوست زیرا چه حرمت آن
باعتبار معنیست که در محرم است و آن احرام اوست و روزه
صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شود نه تاوان محال و زفر رح
گفته است که در صورت مذکوره روزه نیز کفایت میکند در حق حلال مذکور
بنابر قیاس آن بر چیزیکه واجب میشود بر محرم لیکن هرگاه فرق
میان آن و این بیان نموده شد ظاهر گشت که این قیاس
مع الفارق است و بدانکه هدی کفایت میکند در حق حلال مذکور
یا نه پس در آن دو روایت است * مسئله ۳ * اگر غیر محرم
مع صید داخل شود در حرم پس واجب است بر او که بگذارد آن را
در حرم اگر آن صید در دست او باشد حقیقة نه در قفص یا
کیسه و مشابه آن مگوید که گذاشتن آن بر او واجب نیست

چه آن صید مملوک وی است و حسب الشرع ظاهر نمیشود در
مملوک عبد بجهت آنکه بنده محتاج است و دلیل علمای ما این
است که آن صید هرگاه داخل شد در حرم واجب گشت ترک
کردن آن بجهت تعظیم حرم چه صید در این هنگام از صید حرم
گشته است و مستحق امن شده بنا بر آنچه مرویست پس اگر بفروشد
آنرا مالک آن که داخل مسجد است در حرم پس آن بیع رد
نموده میشود اگر آن صید موجود باشد زیرا چه این بیع صحیح
نیست بجهت آنکه در آن تعرض صید حرم است و حال آنکه تعرض
آن حرام است و اگر آن صید موجود نباشد پس بر بایع مذکور
جزای آن لازم می آید بجهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید
است یا بتفویت امن را از آن زایل گردانید است و حال
آنکه صید در این هنگام مستحق امن است و همین حکم است
در صورتیکه بفروشد محرم صید بری است محرم دیگر یا
بحلال بنا بر وجهیکه مذکور شد * مسئله ۳۱ * اگر
شخصی احرام نماید و حال آنکه صید در قفس دارد همراه
خود یا در خانه پس واجب نیست بر او که بگذارد آن صید را و
شافعی رح گفتست که واجب است بر او که بگذارد آن صید را

زیرا چه اگر نگذارد آنرا پس لازم می آید که تعرض
آن نموده باشد بنگاهداشتن آن در ملک خود پس چنان شد که
در دست او حقیقةً باشد و دلیل علمای ما بر یکی این است که
اصحاب رض احرام می بستند و حال آنکه در خانهای آنها
صید هما و دواجن یعنی کبوتر و بز و غیره می بود و منقول
نیست که آنهارا میگذاشتند اوشان [illegible]
جاری است و این یک حجت است و دوم این است که [illegible]
محرم ترک تعرض آنست و در صورت مذکوره تعرض [illegible] از
جانب محرم یافته نمیشود بلکه آن جانور در صورت مذکوره
محفوظ است بخانه یا بقفص نه بدست محرم و جز این نیست که
آن جانور در ملک وی است و دران مضایقه نیست چه اگر
بگذارد آن را در صحرا و بیابان ملکیت او دران باقی میماند
پس بقای ملکیت اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که اگر
قفص آن جانور در دست محرم باشد لازم است بر او که بگذارد
آنرا بطوریکه ضایع نگردد باینطور که بگذارد آنرا در خانه خود
* مسئله ۳۴ * اگر بگیرد حلال صیدیرا و بعد از ان احرام
نبسته باشد رها کند کسی آنرا از دست محرم مذکور پس

آنکس ضامن آن میشود نزد ابوحنیفه رح وصاحبین رح گفته
اند که ضامن نمیشود زیرا که آنکس دریصورت امر بمعروف
ونهی عن المنکر نموده است واین را محسن گفته میشود و بر
محسن چیزی لازم نمی آید ودلیل ابوحنیفه رح این است که
محرم مذکور مالک آن صید شده است بسبب گرفتن آن
درحالیکه او حلال بود واین ملک محترم است پس احترام این
ملک بسبب احرام آنشخص زایل نمیشود و هرگاه چنین شد پس
آنکس بسبب رها نمودن آن از دست محرم مذکور ضامن آن
خواهد شد چرا که تلف کرد مملوک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد
محرم صیدی را در حالت احرام چه دریصورت اگر رها نماید آن
را کسی از دست او آنکس ضامن آن نمیشود بالاتفاق زیرا که
دریصورت محرم مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدای تعالی
در قرآن مجید فرموده است که حرام کرده شده است بر شما
صید بر مادامیکه شما محرم باشید پس صید نیز
در حق محرم بمنزله خمر است در حق مطلق مسلمانان
و مسلمانان بسبب خریدن خمر مالک آن نمیشود
همچنین محرم بسبب گرفتن صید مالک آن نخواهد شد و باید

دانست که نظیر این اختلاف اینها است در شکستن
آلت لهو که آنرا معازف میگویند چون طنبور و غیره
یعنی اگر بشکند کسی معازف کسی را پس او ضامن
آن میشود نزد ابی حنیفه رح نه نزد صاحبین * مسئله ۳۳ *
اگر بگیرد محرم صید برا و قتل کناند آنرا از دست محرم دیگر
پس بر هر واحد ازان دو محرم جزا لازم میآید زیرا که
گیرنده تعرض آن نموده است با یندلیل که او بسبب گرفتن امنیت
ازان زایل گردانیده است و کشنده مذکور تعرض مذکور را ثابت
و بر قرار داشته است بسبب کشتن آن و این بمنزله تعرض نمودن است
ابتدا اً در حق وجوب ضمان جزا چنانچه گواهان طلاق قبل الدخول
اگر رجوع نمایند ضامن نصف مهر میشوند و بعد ازان باید
دانست که در صورت مذکوره گیرنده صید انچه جزای آن
صید داده میگیرد آنرا از کشنده آن و نزد زفر رح گفته است که او را
نمیرسد که بگیرد آنرا از کشنده مذکور زیرا چه بر گیرنده
مذکور جزا لازم آمده است بجهت فعل او که گرفتن صید است
پس مواخذه آن نخواهد کرد از غیر و دلیل علمای ما این است
که گرفتن صید سبب ضمان جزا نمیشود در حالت محرم مگر وقتیکه

آن شکر فتن مقتضي شود بهلاکت آن پس کشنده مذکور بسبب کشتن
آن در دست محرم مذکور فعل ویرا سبب جزا گردانید است پس
کشنده مذکور در معني مباشر علت العلت است پس ضمان وجزاي
آن بروعاید خواهد شد * مسئلة ۴۳ * محرم اگر ببرد گیاه
حرم را که سبز است یا ببرد درختي راکه مملوک کسي نیسته
وهم خشکه نباشد وهم درخت مذکور از جنس آن درخت نباشد
که انسان آن را مي نشاند از روي عادت پس بر وقیمت آن لازم
مي آید بالاتفاق زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت ثابت است
بسبب حرمت حرم چه پیغمبر صلعم فرمود است در حق حرم که
لایختلی خلاها یعني کنده نمیشود گیاه آن ونه بریده میشود خار آن
وباید دانست که روزه داشتن بجاي قیمت آن گیاه ودرخت
کفایت نمیکند زیرا چه حرمت آن گیاه ودرخت بجهت
حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قیمت مذکور ضمان
محل است ودر ضمان محل روزه را دخل نیست وجزاي
نیست که روزه در جزاي فعل است وباید که قیمت مذکور
را تصدق نماید وبدهد بفقرا وبعد از دادن قیمت آن گیاه
ودرخت او مالک آن میشود چنانچه همین حکم است در حق

گیاه و باید دانست که فروختن آن گیاه و درخت بعد از بریدن
آن و بیرا مکروه است زیرا چه او مالک آن شده است بنابر
سببیکه محظور است از روی شرع پس اگر جا بزد اشته شود
بیع آن بی کراهیت هر اینه مردمان میراث خواهند بردن در
بریدن و فروختن آن ولیکن بیع آن جایز است مع خود اشت
بشرط قطع همچو بیع آن اصلا جایز نیست و بیان فرق میان
گیاه و درخت و میان صید در حکم بیع خواهد آمد انشاء الله
تعالی و درختی که می نشاند آن را انسان از روی عادت پس
آن مستحق امن نیست بنا بر اجماع و بنابر آنکه بریدن آن
گیاه و درخت حرام است که منسوب بحرم باشد منسوب بوجه کمال
نمیشود مگر وقتیکه منسوب بسوی غیر نباشد و درختی که
می نشاند آن را انسان از روی عادت منسوب است
بسوی غیر حرم که انسان است بجهت نشاندن او پس
درختی که نشانده است آن را انسان در زمین حرم
منسوب بحرم نیست بر وجه کمال و باید دانست که درختیکه
نمی نشاند آنرا انسان از روی عادت اگر نشانده آنرا انسان
پس آن بمنزله آن درخت شمرده میشود که می نشاند آنرا

انسان از روي عادت * مسئله ۳۵ * درختيكه نرويانده آن را انسان اكثر از خود رويد در حرم در زمينيكه مملوك كسي است پس در بنصورت بر قاطع آن دو قيمت لازم مي آيد يكي براي حرمت حرم و دوم براي مالكش چنانچه دو قيمت لازم مي آيد بر كسيكه بكشد در حرم صيد برا كه مملوك كسي است * مسئله ۳۶ * اگر ببرد كسي در حرم گياه خشك يا درخت خشك را پس بر وي بران جزاي آن لازم نيست چه آن نامي نيست * مسئله ۳۷ * روا نيست چرانيدن دواب در گياه حرم و نه بريدن آن مگر گيا هيكه آنرا اذخر ميگويند و اين نزد طرفين رح است و ابويوسف رح گفتست كه در چرانيدن دواب در گياه حرم باك نيست زيرا چه در ان ضرورت و حاجت است بجهت آنكه باز داشتن دواب از ان متعذر است و دليل طرفين رح اين است كه مرويست كه پيغمبر صلعم فرموده است كه بريدن بمشفر اعتي بلب شتر مانند بريدن بداس است وجواب از دليل ابي يوسف رح اين است كه برداشتن گياه براي علف دواب از حل ممكن است پس در چرانيدن آن در گياه حرم ضرورت نيست بخلاف اذخر چه رسول خدا صلعم آنرا استثنا نموده

جنایت * مسئله ۴۰ * اگر شریک شوند دو حلال در کشتن
صید حرم پس بر هر دو جزای واحد لازم می‌آید زیرا که جزا
در این صورت عوض محل جنایت است نه به مقتضای جنایت و محل
در این صورت واحد است پس جزای واحد بعوض آن لازم خواهد
شد چنانچه اگر دو کس قتل نمایند کسی را بخطا واجب میشود
بر آن دو کس دیت واحد و بر هر واحد از آنها کفاره علیحده لازم
می‌آید * مسئله ۴۱ * اگر بفروشد محرم صید را یا خریده
کند آن را پس بیع در این هر دو صورت باطل است زیرا که محرم
اگر صید را زنده بفروشد پس این تعرض آن است و اگر بفروشد
آن را بعد از کشتن آن پس در این صورت فروختن آن فروختن مردار
است چه صید یکه بکشد آن را محرم مردار است پس بهر طور
بیع آن جایز نیست * مسئله ۴۲ * هر که بیرون کند
آهوی را از حرم و بعد از آن بزاید آن آهو بچه‌ها را و بمیرد
آن آهو و بچه‌های آن پس بر او جزای هر واحد
از آنها لازم می‌آید زیرا که صید حرم بعد اخراج آن از حرم
مستحق امن است شرعاً لهذا رد آن را واجب است بسوی مأمن آن
که حرم است و این استحقاق صفت شرعیست پس سرایت خواهد کرد

بسوی اولاد اهو او در صورت مذکوره برای هر یک از آهو
و بچه های آن جزای علیحده لازم خواهد شد و اگر بعد از اخراج
آن جزای آن ادا نماید اخراج کننده و بعد از آن بچه ها بزاید آن آهو
پس در این صورت لازم نمی آید بر او جزای بچه آن زیرا چه آهو مذکور
بعد از ادای جزای آن مستحق امن باقی نمی ماند لهذا در این
هنگام رد آن بمأمن آن که حرم است بر او واجب نیست شده
زیرا چه جزای آن شده بدل آن است بعد از تعیین آن نسبت
و در این صورت ادای جزای آن نموده است پس بعد از ان
چیزی دیگر لازم نخواهد شد والله اعلم

باب در بیان احکام تجاوز نمودن از میقات

بغیر احرام * مسئله ۱ * کوفی اگر داخل شود در بستان
بنی عامر و بعد از آن احرام نماید برای عمره پس اگر بازگشت نماید
بسوی ذات عرق که میقات اهل کوفه است و در آنجا تلبیه
بگوید پس ساقط میشود از وی دم که واجب میشد بر او از ان
جهت تجاوز نمودن او از میقات خود و اگر بعد از بازگشت
نمودن او بذات عرق تلبیه نگوید تا آنکه بمکه داخل شود
و طواف نماید برای عمره پس بر او دم لازم می آید در این نزد

ابوحنیفه رح است و صاحبین رح گفته اند که اگر کسی در وقوف مذکور
بعد از احرام نمودن از بستان مذکور باز گشت نماید بمیقات
عرفه در حالیکه محرم است پس بر او هیچ لازم نمی آید تلبیه
گفته باشد بعد از رسیدن بمیقات عرفه یا نگوید و زفر رح گفته است
که دم بر او لازم است خواه بعد از رسیدن بمیقات عرفه تلبیه بگوید
یا نگوید زیرا چه جنایت او مرتفع نمیگردد بسبب عود نمودن
او بمیقات عرفه چنانچه اگر افاضه نماید کسی از عرفات پیش
از امام و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب
پس بسبب عود نمودن او جنایت او مرتفع نمیگردد
همچنین در اینجا نیز و دلیل علمای ما این است که وقتی
از میقات تجاوز نموده بود بغیر احرام پس او ترک نموده بود
احرام را از میقات و بعد از این تدارک آن نمود در وقت آن
چه پیش از شروع نمودن در افعال عمره یا حج همه وقت آن
است پس ساقط خواهد شد دمیکه بسبب تجاوز نمودن از
میقات بدون احرام لازم میشود بخلاف آنکس که افاضه
نماید از عرفات و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب
آفتاب زیرا چه او تدارک متروک ننموده است در وقت آن بنابر

آنچه سابق مذکور شد است ولیکن تدارک متروک در صورت
مذکوره نزد صاحبین رح حاصل میشود بسبب عود نمودن کوفی
مذکور بذات عرق در حالت احرام چه در بین هنگام حق
میقات از وی فوت نشد بخلاف آنچه در صورتیکه بحالت احرام
نشده از میقات درگذشته باشد ساقط است و نزد ابی حنیفه رح
تدارک آن حاصل میشود بسبب عود نمودن او بذات عرق در
حالت احرام بشرطیکه تلبیه بگوید در ذات عرق زیرا که
عزیمت در احرام این است که از خانه خود احرام کند و هرگاه
بطریق رخصت بسا بر داشته شده تاخیر آن تا بمیقات پس
واجب است بر تاخیر کننده مذکور که قضا نماید حق آن را
باینطور که بعد از رسیدن بذات عرق تجدید تلبیه نماید
و همچنین اختلاف است در صورتیکه احرام حج نماید کوفی
بعد از تجاوز نمودن از میقات و بعد از آن بازگشت نماید
بسوی میقات که ذات عرق است بطوریکه در صورت عمره
باز گشت نموده بود و الحاصل کوفی مذکور عود نماید بسوی
ذات عرق بعد از شروع نمودن او در طواف خانه کعبه و استلام
حجر اسود پس در اینصورت دم از وی ساقط نمیشود بالاتفاق و

اكثر خود كند از بستان مذكور بسوي ذات عرق پيش از احرام
پس در اين صورت دم ساقط ميشود بالاتفاق و اينچه كه مذكور شد
وقتي است كه كوفي مذكور را ارادهٔ حج يا عمره باشد و اگر اراده
داخل شود در بستان بني عامر براي حاجتي پس ميرسد وي را كه
داخل شود در مكه بغير احرام و در اين صورت وي را اگر بعد از
رسيدن به بستان مذكور ارادهٔ حج يا عمره شود پس ميقات او
بستان مذكور است و او و صاحب بستان هردو برابر اند زيرا چه
بستان مذكور واجب التعظيم نيست پس بسبب قصد رفتن
به بستان مذكور احرام واجب نيست و هرگاه داخل شد در آن و
لاحق شد با اهل آن بستان بمنزلهٔ يكي از آنها گشت و بستاني را
جايز است كه براي حاجت بمكه رود بغير احرام پس همچنين
كوفي مذكور را نيز جايز خواهد شد رفتن بمكه براي حاجت بدون
احرام و بايد دانست كه آنچه مذكور شد كه بستان مذكور
ميقات وي است پس مراد از آن جميع زمين حل است كه واقع
است ميان آن و ميان حرم چنانچه سابق مذكور شده است پس اگر
كوفي مذكور يا يكي از اهل بستان احرام نسازند از حل و وقوف
بعرفات نمايند پس بر آنها هيچ لازم نمي آيد زيرا چه آنها احرام

آنرا پس آنچه واجب بود بر او این است که قضای این عمره نماید یا هر دو
که با احرام داخل شود در آن و لازم نیست تخصیص برای
داخل شدن در مکه احرام مستقل نماید و در صورت مذکوره
داخل شدن در مکه باحرام با قصد پس کفایت خواهد
کرد چنانچه اگر داخل میشد در مکه با احرام حج فرض خود را بنماید
کفایت میکرد و بخلاف آنکه سال دیگر در این حج در بین
هشتم داخل شده بمکه بی احرام برای آن دو بین واجب
میشود بر ذمه او پس آن ادا نمی شود مگر بآنطور که
با احرام مستقل داخل شود در مکه چنانچه اگر نذر کند کسی اینکه
اعتکاف خواهم نمود در ماه رمضان در این سال پس اعتکاف
مذکور را ادا میشود بروزه رمضان مذکور و برای آن اعتکاف
روزه علیحده سوای روزه رمضان در کار نمیشود و اگر در رمضان
مذکور اعتکاف ننماید پس بعد از آن واجب میشود بر او
که اعتکاف نماید در ماه دیگر سوای رمضان بروزه مستقل
و اگر در سال آینده در ماه رمضان آن اعتکاف ادا نماید
بروزه رمضان مذکور صحیح نمیشود * مسئله ۳ * هر که
بعد از گذشتن از میقات احرام عمره نماید و بعد از آن عمره

محظور را فاسد کند باید که اول آن عمره را تمام کند و
بعد از ان آن را قضا کند برای آنچه احرام لازم میشود پس این
چنان شد که فاسد کند حج را بعد از احرام و درین صورت برا دم
واجب نمیشود دم بسبب تجاوز نمودن او از میقات بدون احرام
زیرا چه بر او قضای آن حج وعمره لازم است پس وقت قضا احرام
آن از میقات خواهد کرد و بسبب آن این جنایت مجاوزت
نمودن از میقات بغیر احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه
بسبب احرام نمودن از میقات در قضای آن حج وعمره حق میقات
که فوت شده است نیز قضا خواهد شد و هر گاه قضای آن خواهد
شد پس سوای آن چیزی دیگر لازم نیست و بنا بر قیاس قول زفر
رح دم محظور از وساقط نمیشود چنانچه همین اختلاف است
در حق کسیکه حج او فوت شود و ایام حج باقی باشد و آنکس
بغیر احرام تجاوز نماید از میقات و در حق کسیکه تجاوز
نماید از میقات بغیر احرام و بعد از ان احرام حج نماید و
بعد از ان آن حج را فاسد نماید اعنی درین صورت نزد
زفر رح دم تجاوز از میقات بغیر احرام بر او لازم آید
ولیکن بسبب قضا نمودن آن حج وعمره ساقط نمیشود ونزد علمای

ما ساقط میشود و در فرع این جنایت را قیاس میکنند بر
محظورات دیگر و در آن دمها واجب میشود بسبب
قضا نمودن آن حج و عمره که در آن محظورات واقع شده بود
آن دم ساقط نمیشود و همچنین ساقط نمیشود دمیکه واجب
میشود بسبب تجاوز نمودن از میقات بغیر احرام و علمای
ما میگویند که قیاس آن بر محظورات دیگر غیر مقبول است
زیرا چه بسبب احرام نبودن از میقات در وقت قضای آن حج و
عمره حق میقات نیز قضا نموده میشود پس جنایت مجاوزت
مرتفع میگردد بخلاف محظورات دیگر چه بسبب قضا نمودن
آن حج و عمره مرتفع نمیگردد و پس فرق واضح شد * مسئله ۴ * مکی
اگر خارج شود از حرم و بعد از آن اراده حج نماید و احرام کند
و خود نشسته باشد در حرم و در وقوف بعرفات نماید پس بر او یک
گوسفند لازم می آید زیرا چه میقات او حرم است
و او از آن تجاوز نموده است بغیر احرام پس اگر عود کند بسوی
حرم و تلبیه بگوید یا نگوید پس در آن اختلاف است بر وجهیکه
مذکور شد در حق آفاقی * مسئله ۵ * متمتع اگر بعد از
فراغت از عمره خارج شود از حرم و احرام حج نماید و وقوف

بعرفات کند پس بر او دم لازم می آید زیرا چه او مرتکب شد داخل

شد در مکه و افعال عمره را بجا آورد که بیرون از مکه گشت و

میقات بلی حرم است و او تجاوز نمود از میقات بدون

تجدید احرام پس دم لازم خواهد شد بر او پس اگر باز آید

بحرم پیش از آنکه وقوف بعرفات نماید و تلبیه بگوید در

حرم پس بر او هیچ چیز لازم نیست و در این صورت نیز تمتع

است بر وجهی که مذکور شد در حالت اقامه والله اعلم

باب ــــــ در بیان اضافت احرام بسوی احرام

و بیان * مسئله ۱ * مکی اگر احرام عمره نماید و یک شوط

طواف نموده باشد برای آن و بعد از آن احرام حج نماید پس

ابو حنیفه رحمه الله گفته است که در این صورت مکی مذکور را لازم

است که بالفعل ترک کند حج را و بر وی دم واجب میشود بسبب

ترک نمودن حج و بر او لازم است قضا در صورت ترک نمودن

حج حج و عمره نماید و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته‌اند که

در صورت مذکوره اولی نزد ما این است که ترک کند

عمره را و قضا کند آنرا و بر او دم واجب میشود بسبب ترک عمره

و دلیل ابو حنیفه رحمه الله این است که مکی را ترک نمودن

یکی از حج و عمره لازم است نه هر دو چه جمع نمودن میان حج
و عمره در حق مکی غیر مشروع است و ترک عمره اولی است
چه آن ادنی است از روی رتبه و اعمال آن قلیل است به نسبت
اعمال حج و ادای آن آسان است بجهت آنکه عمره موقت
نیست بلکه تمام نمودن در هر وقت روا است و اگر احرام
عمره نماید مکی و بعد از آن احرام حج نماید پس آنکه از
افعال عمره چیزی بجا آورده باشد پس در این صورت نیز همان
حکم است که در صورت اول مذکور شد بنا بر وجهی که مذکور
شد و اگر مکی بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و
بعد از آن احرام حج نماید پس در این صورت لازم است و برا
[illegible] کند حج را بالاتفاق زیرا که چهار شوط اکثر اجزای
طواف است و اکثر شی بمنزله کل آن است پس در این صورت ترک
نمودن عمره متعذر است چنانچه ترک آن متعذر است در
صورتیکه فراغت نماید از عمره و دلیل امام اعظم بر یکی
این است که در صورت مذکوره احرام عمره موکد شده است
بسبب ادا نمودن بعضی از افعال آن و احرام حج موکد نشده است
و ترک نمودن غیر موکد آسان است به نسبت ترک مؤکد

عمره و دوم این است که در ترک نمودن عمره بعد از شروع در آن
ابطال عمل لازم می آید و در ترک نمودن حج ابطال عمل لازم
نمی آید و جز این نیست که در این باز ماندن از عمل است
و باین دانسته شد که بر او دم لازم می آید هر گاه که ترک نماید
زیرا چه او حلال گشت پیش از وقت آن بسبب آنکه متعذر شد
تمام نمودن آن پس او در معنی محصر گشت و لیکن در صورت
ترک نمودن عمره بر او قضای عمره است فقط و در صورت ترک نمودن
حج قضای حج و ادای عمره لازم می آید زیرا چه او مانند کسی است
که حج او فوت شود و بر آنکس حج و عمره لازم می آید و اگر مکی
مذکور ترک ننماید هیچ یکی از حج و عمره را بلکه افعال هر دو را
بجا آورد ادا میشود هر دو زیرا چه او بجا آورد افعال آن حج
و عمره را چنانکه التزام آن نموده بود و لیکن بجا آوردن هر دو
منهی عنه است و معهذا اگر هر دو را بجا آورد منعقد میشود
زیرا چه نهی مانع تحقق فعل نیست بنابر قاعده علمای ما که مقرر
است در موضع خود و در تحقق نمودن بر او دم لازم می آید بسبب جمع
نمودن او میان حج و عمره زیرا چه بسبب نمودن حج و عمره نقصان
پیدا میشود در عمل او بسبب ارتکاب منهی عنه و این دم دم جبر است

که این دم در حق مکی برای جبر نقصان است ودر حق آفاقی
برای اداء شکر است * مسئله * هرکه احرام حج نماید
و چون از ان در روز عید احرام حج دیگر نماید پس اگر پیش از احرام
دیگر حلق نموده باشد بجهت احرام اول واجب میشود بر او حج
و هیچ چیز او را لازم نمی آید واگر پیش از احرام دیگر حلق
نموده باشد بجهت احرام اول حج دیگر واجب میشود
ودرین صورت اجتماع میان دو احرام حج لازم می آید وآن
بدعت است پس اگر حلق نماید بعد از احرام دوم بر او دم لازم
می آید بالاجماع زیرا چه این حلق نموده اگرچه منسکی از مناسک
احرام اول است ولیکن آن جنایت است در حق احرام دوم زیرا چه
این حلق به نسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شده است واگر
حلق نکند تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس درین صورت
دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح زیرا چه او درین صورت تاخیر کرده است
حلق را از وقت آن در حق احرام اول و بسبب تاخیر حلق از وقت
آن دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح و نزد صاحبین رح
درین صورت هیچ چیز بر او لازم نمی آید بنابر آنچه مذکور
شده است در باب جنایات در حج و هرگاه چنین است پس

که او وقوف بعرفات نمایند * مسئله ٥ * هرکه طواف
قدوم نماید برای حج و بعد از آن احرام عمره نماید و حج و عمره
هر دو را بجا آرد پس هر دو لازم شد و بر او دم لازم می آید
بجهت جمع نمودن او میان حج و عمره زیرا که جمع نمودن
میان حج و عمره مشروع است بنا بر آنچه سابق مذکور شد پس
در صورت مذکوره احرام هر دو صحیح است زیرا که طواف
قدوم سنت است و رکن حج نیست لهذا اگر کسی آنرا ترک کند بر
او هیچ لازم نمی آید پس پیش از بجا آوردن رکن حج ممکن است
و برا که افعال عمره بجا آرد و بعد از آن حج نماید لهذا اگر
در صورت مذکوره هر دو را ادا نماید جایز است و بر او دم لازم
می آید برای جمع نمودن میان حج و عمره و باید دانست که این
دم برای جبر نقصان است و همین صحیح است زیرا که او
درین صورت بنا نموده است افعال عمره را بر افعال حج من وجه و
مستحب است زیرا که درین صورت ترک نماید عمره را زیرا که
احرام حج موکد شده است بسبب بجا آوردن بعض اعمال حج
چو طواف قدوم را او بجا آورده است بخلاف آنکه طواف
قدوم نفرموده باشد برای حج پس اگر ترک کند عمره را قضا کند

هم نیز برای جبر نقصان است زیرا چه جمع نمودن میان حج و عمره
بطور صحت او زیاف سنت است و بعضی گفته اند که اگر کسی
حلق نماید برای حج و بعد از ان احرام عمره نماید ترک نکند آن
عمره را بنا بر انچه فهمیده میشود از ظاهر عبارت مبسوط و بعضی
گفته اند که ترک کند عمره را برای اجتناب نمودن از چیزیکه
منهی است و فقیه ابو جعفر گفته است که مشایخ ما رح بابین فتوی
داده اند * مسئله ۷ * اگر فوت شود حج شخصی و بعد از ان
احرام حج بستا عمره نماید آن شخص پس باید که ترک کند
آنرا زیرا چه کسی که حج از فوت میشود لازم است ویرا که افعال
عمره بجا آورده حلال شود بی آنکه احرام نماید برای
عمره بنا بر انچه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی در باب
فوات پس اگر احرام نماید برای عمره دیگر لازم می آید
که او جمع کرده میان دو عمره باعتبار افعال لهذا لازم است
ویرا که آن عمره را ترک نماید چنانچه همین حکم است
در صورتیکه احرام دو عمره نماید کسی و شخص مذکور
اینرا احرام حج نموده باشد لازم می آید که جمع کرده میان
دو حج باعتبار احرام لهذا لازم است

حج را چنانچه اگر احرام دو حج تنها بدکسی و لیکن هر
شخص مذکور در صورت مذکوره قضای آن حج یا عمره که
ترک کرده است آنرا واجبست بجهت صحیح شدن شروع
دران و هم بر او دم لازم است بسبب ترک نمودن آن یعنی حلال شدن
پیش از وقت والله اعلم

باب در بیان احصار و آن عبارتست

از اینکه محرم را عارضه از ادای حج در پیش شود که
بسبب آن برای حج رفتن نتواند چون عدو و بیماری
مثلا و این محرم را محصر میگویند بفتح صاد * مسئله ۱ *
محرم اگر محصر شود بسبب عدو یا بیماری که مانع است و برا
از ادا نمودن حج پس جایز است و برا که حلال شود و شافعی رح
گفته است که احصار متحقق نمیشود مگر بسبب عدو زیرا چه
حلال شدن بفرستادن هدی مشروع نیست مگر در حق کسیکه
محصر شود برای تحصیل نجات از دست عدو و بسبب حلال شدن
نجات می یابد از دست عدو نه از بیماری و دلیل علمای ما این
است که لفظ احصار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن
... بر بیماری مخصوص است یا جمیع ... چه اهل لغت

میگویند که احصار بسبب بیماری متحقق میشود و بسبب عدو
حصر متحقق میشود و جواب شافعی رح این است که حلال شدن
پیش از وقت آن برای دفع حرج است یعنی اگر محصر را حلال
شدن جایز نباشد باید که او تا مدت دراز در حالت احرام بماند
و این حرج است و حلال شدن پیش از وقت آن مشروع
شده است برای دفع این و در حالت احرام تا مدت دراز ماندن
این حرج است در حق بیمار و هرگاه جایز باشد مر محصر را حلال
شدن پس باید او را که بفرستد گوسفند یرا بدست شخصی برای
ذبح کردن در حرم و بگوید آن شخص را که در فلان تاریخ
این را در حرم ذبح کن و از شخص مذکور وعده آن بگیرد
بعد از آن هرگاه آن تاریخ بگذرد حلال شود و وجه آنکه
وجه فرستادن آن گوسفند در حرم این است که ذبح
کردن این گوسفند قربت و عبادت است و ذبح کردن گوسفند
و ریختن خون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان
خاص و مکان خاص چنانچه سابق مذکور شده است پس
بدون آن زمان و مکان خاص ذبح آن قربت و عبادت واقع
نخواهد شد و در صورت ذبح آن قربت واقع نشود حلال

شدن بسبب آن متاعقب نخواهد شد چنانچه قول خدا تعالی
در قرآن مجید که حلق نکنید سرهای خود ها را تا آن زمانکه
برسد هدی بمحل خود بران دلالت میکند چه هدی اسم آن
چیزاست که فرستاده شود بسوی حرم و شافعی رح گفتست
لزوم آن گوسفند در صورت احصار است و اجب
است مقید و مخصوص بحرم نیست زیرا چه آن مشروع شده
است بطریق [illegible] برای تخفیف را شکر مقید شود بحرم کردن
آن بحرم تخفیف حاصل نمیشود و علمای ما در جواب این
میگویند که مقصود از ان مطلق تخفیف است نه نهایت تخفیف
و بسبب حلال شدن بفرستادن هدی مطلق تخفیف
حاصل است و بدانکه محصر را فرستادن هدی لازم است
خواه آن هدی گوسفند باشد یا شتر یا گاو و حاصل آنکه
فرستادن گوسفند نیز جایز است زیرا چه در نص قرآن ذکر هدی
آمده است و آن شامل است گوسفند را نیز و بدانکه مراد از
فرستادن گوسفند این نیست که گوسفند معین را بفرستد
چه این تنها هی متعذر میشود بلکه جایز است و اگر قیمت
آن را بفرستد تا آن قیمت گوسفند را خریده در حرم ذبح کنند

شدن مذکور و باید دانست که بر محصر واجب نیست که حلق
یا قصر نماید برای حلال شدن و این قول ابیحنیفه و محمد رح
است و ابو یوسف رح میگوید که واجب است بر او زیراچه
پیغمبر صلعم حلق نموده است در سال حدیبیه و امر کرد اصحاب
خود را با آن و در آن سال پیغمبر صلعم مع اصحاب خود محصر
بود نه و معهذا اگر او حلق یا قصر نکند چیزی لازم نمیشود
بر او نزد ابی یوسف رح و دلیل طرفین رح این است که قربة
و عبادت شدن حلق معلوم نشده است مگر در صورتیکه مرتب
بر افعال حج باشد پس بدون ادای حج قربت نخواهد شد و فعل
نبی صلعم و اصحاب وی برای آن بود که تا ظاهر شود بر مردمان
که عزم آنها درست و محکم است برای برگشتن * مسئله ۲ *
قارن اگر محصر شود پس لازم است بر او که دو هدی فرستد زیراچه
او محتاج است باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یکه
هدی فرستد قارن تا که حلال شود از احرام حج و باقی ماند
در حالت احرام عمره حلال نمیشود از هیچ یکی از دو احرام
زیراچه حلال شدن از هر دو احرام در یک حالت مشروع است
* مسئله ۳ * جایز نیست ذبح کردن هدی احصار مگر

ه زحرم و جایز است ذبح نمودن آن پیش از روز عید نزد
ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که جایز نیست ذبح
نمودن دم احصار مر محصر را مگر در روز نحر و در ایام اگر
احصار او از حج باشد و اگر احصار او از عمره باشد پس
جایز است زیرا ذبح نمودن آن هر وقتیکه خواهد و دلیل صاحبین
رح این است که دم احصار حج مانند دم تمتع و قران است
و ذبح نمودن دم تمتع و قران جایز نیست پیش از
روز عید و نیز ذبح نمودن دم احصار مذکور سبب حلال شدن
است مانند حلق و حلق جایز نیست پیش از روز عید و دلیل
ابی حنیفه رح این است که دم احصار واجب است بطریق کفاره
و جبر نقصان لهذا خوردن گوشت جایز نیست مر محصر را
پس ذبح نمودن آن مختص نخواهد شد بیک زمان مانند
جمله دمهای کفاره بخلاف دم تمتع و قران چه آن دم کفاره
نیست و بخلاف حلق چه حلال شدن بسبب آن در وقت خود
است و معظم افعال حج که وقوف بعرفات است منتهی میشود
بآن و در احتمال حلال شدن بسبب ذبح نمودن دم
احصار پیش از وقت آنست پس قیاس این

بر حلق مع الفارق است * مسئلهٔ ۴ * محصر از حج اگر حلال
شود پس برو لازم میشود حج و عمره بجهت آنکه چنین مرویست
از ابن عباس و ابن عمر رض و بجهت آنکه حج واجب میشود
بطریق قضا و برای صحت شروع در آن عمره واجب نمی شود برو
بجهت آنکه او مانند کسی است که حج او فوت شده
باشد * مسئله ۵ * بر محصر از عمره واجب نیست مگر قضای
آن و نزد آنکه احصار از عمره متحقق میشود نزد علمای ما
و امام مالک رح میگوید که متحقق نمیشود زیرا که عمره موقته
نیست و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم و اصحاب
وی محصر شده بودند در حدیبیه و آنها احرام عمره نموده
بودند فقط و دوم این است که در صورت احصار از حج حلال شدن
مشروع شده است بسبب دفع حرج و این سبب موجود است در
احرام عمره و هرگاه ثابت شد که احصار از عمره متحقق
میشود پس در صورتیکه احصار از آن متحقق شود در حق محصر قضای
آن برو واجب خواهد شد وقتیکه حلال شود چنانچه در صورت احصار
از حج قضای حج واجب میشود * مسئله ۶ * قارن اگر
محصر گردد و پس برو یک حج و دو عمره لازم می آید اما لزوم

یک حج و یک عمره پس آن بنابر وجوبی است که سابقا مذکور
شد و اما لزوم عمره دیگر پس آن بجهت آنست که او از حج و
عمره بیرون شده است بعد از آنکه شروع نمودن او در آن صحیح
شده بود * مسئله ۷ * قارن اگر فرستد هدی را بدست
شخصی و وعده بگیرد از او بآنکه در فلان روز ذبح خواهد
کرد آن را و بعد از آن زایل شود احصار پس اگر زایل شود
احصار در وقتیکه در آن اینقدر فرصت نباشد که ادا نماید حج
را و در یابد هدی را پس در اینصورت لازم نیست بر او که متوجه
شود برای ادای حج زیرا چه آنچه مقصود از آن است در اینصورت حاصل
نمیشود بلکه باید که صبر کند تا آن زمانیکه حلال گردد
بسبب ذبح نمودن هدی که فرستاده است آنرا و معهذا اگر
متوجه شود باراده اینکه افعال عمره بجا آورده حلال خواهد
شد پس این جایز است و نیز زیرا چه حج او فوت شده است و کسیکه
حج او فوت میشود افعال عمره بجا آورده حلال میشود و اگر
احصار او زایل گردد در وقتیکه در آن ادای حج و ادراک
هدی تواند کرد لازم میشود بر او که متوجه شود برای ادای حج
زیرا چه عجزی که بسبب مانع از ادای حج عارض شده بود زایل

گشت پیش از آنکه خلف وعوض آنرا بعمل آورده باشد پس
درینصورت هرگاه روانه شود و هدي خود را سلامت بیابد پس
آنرا هرچه خواهد کند زیرا چه آن هدي ملک او است و آنرا
براي مقصودي معین نموده بود که استغنا ازان حاصل گشت و
آنرا احصار را و زایل گردد درونتیکه دران ادراک هدي تواند
کرد نه اداي حج پس درینصورت حلال خواهد شد بسبب عجز
او از اداي اصل و اگر احصار او زایل گردد درونتیکه دران
اداي حج تواند کرد نه ادراک هدي باینطور که وعده گرفته
باشد از برنده هدي که ذبح کند آنرا بتاریخ هفتم شهر ذیحجه
پس درینصورت نیز جایز است ویرا که حلال شود بنا بر
استحسان و زفر رح گفته است که درینصورت ویرا جایز
نیست که حلال شود و همین موافق قیاس است زیرا چه او
درینصورت قادر است بر اصل که حج است پیش از حاصل
کردن مقصود از بدل که هدي است و باید دانست که این تقسیم
و تردید که مذکور شد بنا بر قول صاحبین رح درست نمیشود در حق
کسیکه محصر باشد از حج زیرا چه ذبح نمودن دم احصار حج نزد
ایشان جایز نیست مگر در روز عید پس هرگاه خواهد یافت

حج را خواهد یافت هدی را نیز و جزا این نیست که تقسیم مذکور
درست میشود در حق معصر مذکور بنا بر قول ابی حنیفه رحمه الله در حق
معصر از عمره درست است بالاتفاق چه ذبح نمودن دم احصار
از عمره موقت نیست بروز معین بالاتفاق و باید دانست که وجه
استحسان این است که در صورت مذکوره اگر لازم گردانیده
شود بر او که متوجه شود برای ادای حج هر اینه مال او ضایع خواهد شد
زیرا چه شخصی که بدست او هدی قربانی داشت ذبح خواهد کرد
آنرا بعد پس چه مقصود آن از حاصل نخواهد شد و حرمت مال او
مانند حرمت ذات انسان است و باید دانست که در صورت
مذکوره معصر مذکور مختار است اگر خواهد صبر کند
در مکانیکه معصر شده است در آن یا در غیر آن تا آن زمان که هدی
وی ذبح کرده شود از جانب او پس او درین هنگام حلال گردد
و اگر خواهد متوجه شود بسوی ادا نمودن عبادتیکه التزام آن
نموده بود بسبب احرام و لهذا نهایة آن را و این افضل است چه درین وفا
نمودن چیزی است که وعده آن نموده بود * مسئله ۸ * هر شخص
بعد از وقوف بعرفات معصر گردد پس او در حقیقت معصر نیست
زیرا چه درینوقت بسبب احصار حج او فوت نمیشود * مسئله ۹ *

هرکه محصر شود در مکه و بسبب احصار طواف خانهٔ کعبه و وقوف بعرفات نتواند کرد پس او محصر است زیرا چه در حق او متعذر است اتمام حج برای او مانند کسی است که محصر شود در زمین حل و اگر او قادر باشد بر یکی از طواف و وقوف بعرفات پس در ین صورت محصر نیست اما در صورت اول پس بجهت آنکه فایت الحج حلال میشود بسبب طواف و در صورتیکه قادر باشد بر طواف پس دم قایم مقام آن میشود و در ینصورت بسبب دم حلال میشود و اصل همان طواف است در حق او و هرگاه او بر طواف قادر باشد محصر نخواهد شد و اما در صورت دوم پس بنا بر وجهی است که در مسئله اول مذکور شد و بعضی گفته اند که درین مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان ابی یوسف رح باینطور که امام ابو حنیفه رح میگوید که محرم محصر نمیشود در حرم و ابو یوسف رح میگوید که اگر عدو غالب شود بر مکه حتی که حایل شود عدو میان محرم و میان خانه کعبه پس در ینصورت احصار متحقق میشود و لیکن این بیان اختلاف صحیح نیست و صحیح همان است که اول مذکور شد والله اعلم

باب در بیان فوت شدن حج

* مسئله ۱ * هرکه احرام حج نماید و بعد ازان اتفاق وقوف بعرفات نیافته تا فجر روز عید پس حج او فوت میشود بجهت آنکه سابق مذکور شده است که وقت وقوف بعرفات تا فجر روز عید است و درین هنگام برو واجب است که طواف نماید و سعی میان صفا و مروه نموده حلال شود و در سال آینده قضای حج نماید و برو دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکرا وقوف بعرفات اتفاق نشود و در شب عید نیز وقوف بعرفات اتفاق نیافته پس حج او فوت میشود و لازم است و برو که عمره نموده حلال شود و در سال آینده حج نماید و عمره عبارت است از طواف و سعی و بجهت آنکه هرگاه احرام صحیح منعقد گردد پس خروج ازان متصور نیست مگر باداء حج یا عمره چنانکه اگر کسی احرام مبهم کرده و در تلبیه گوید اللهم لبیک و تعیین حج و عمره ننماید و در دل هم نیت یکی ازان دو نکند پس خروج او از احرام متصور نمیشود مگر باداء یکی از دو نسک و در صورت مذکوره اداء حج متصور نیست پس اداء عمره برو لازم است و برو دم لازم نیست زیرا چه او حلال شده بسبب افعال عمره و [illegible]

عمره در حقّ او که فایت الحج است بمنزله دم است در حقّ متمتّع
پس جمع نموده نمیشود میان آن هر دو یعنی افعال عمره و دم
* مسئله ۲ * عمره فوت نمیشود چه آن جایز است در جمیع
ایام سال مگر در پنج روز از ایام سال و آن پنج روز روز عرفه
و عید اضحی و سه روز ایام تشریق است چه در این روزها عمره
مکروه است بجهت آنکه مروی است که عایشه رض مکروه
داشته است عمره را در این روزهای پنجگانه و بجهت آنکه
این روزها ایام حج است پس این روزها برای حج متعین است و از
ابی یوسف رح مروی است که او مکروه نمی داشت عمره را
در روز عرفه پیش از وقت زوال زیرا چه وقت رکن حج میرسد بعد از
وقت زوال در روز عرفه نه قبل از آن و مذهب ظاهر همان است که اول
مذکور شد ولیکن مع هذا اگر عمره کند کسی در این روزها
صحیح میشود و او محرم میماند برای عمره در این روزها زیرا چه
کراهیت آن در این روزها لغیره است بجهت تعظیم امر حج
و هم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس باید که
خالصا برای حج باشد پس شروع او باکراهیت صحیح خواهد بود
* مسئله ۳ * عمره سنت است و شافعی رح گفته است که

فرض است زیرا آنچه پیغمبر صلعم فرموده است که عمره فرض است
مانند حج و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که
حج فرض است و عمره نفل است و دوم این است که عمره موقت نیست
و به وقت دیگر ادا کرده میشود چنانچه در صورتیکه فوت شود
حج کسی پس او در عوض آن عمره می نماید بنابر آنچه مذکور
شد حال آنکه فرضیت حج بود و سنت عمره این کلام دلالت
میکند بر اینکه عمره نفل است و حدیثیکه شافعی رح آورده
است که عمره فرض است مانند حج پس جواب آن این است
که میان این حدیث و میان حدیثیکه علمای ما آورده اند
تعارض است و با وجود این تعارض فرضیت ثابت نخواهد شد
پس تاویل آن ضرور است و تاویل آن این است که فرض بمعنی
تقدیر است در حدیث مذکور یعنی اعمال عمره مقدر است
مانند اعمال حج * مسئله ۲ * عمره عبارت است از طواف
خانه کعبه و سعی نمودن میان صفا و مروه چنانچه مذکور
شده در باب تمتع والله اعلم

باب ——— در بیان حج نمودن انسان از جانب

غیر * مسئله ۱ * نیابت نزد اهل سنت و جماعت این

است که جایز است مر انسان را که بخشد ثواب عمل
خود را برای غیر خواه آن عمل روزه باشد یا نماز یا صدقه
باشد یا غیر آن و وجه جواز آن این است که پیغمبر صلعم قربانی
نمود دو قچقار املح یکی را برای ذات خود و یکی را برای
امت خود که ایمان آورده باشند بوحدانیت خدا و اقرار
و برسالت پیغمبر او صلعم پس از این معلوم شد که انسان را
بخشیدن ثواب عمل خود برای غیر جایز است چه پیغمبر
صلعم بامت خود بخشید ثواب قربانی نمودن قچقار
[illegible] و بباید دانست که عبادات بر چند
نوع است یکی عبادت مالی فقط چون ادای
زکوة مال دوم عبادت بدنی فقط چون نماز و
سوم عبادتی است که ببدن و بمال هر دو تعلق دارد چون حج و
در نوع اول نیابت جاری است در هر دو حال یعنی در حالت
صحت و اختیار و در حالت ضرورت و بیماری زیرا چه مقصود از
عبادت مالی دادن مال است و آن حاصل میشود از فعل نایب
هم و در نوع دوم نیابت جاری نیست در هیچ حال زیرا چه
مقصود از رنج و مشقت دادن است بر نفس و آن حاصل نمیشود

از قبل نایب و قرار نوع سیوم نیابت جاری میشود در وقت عجز
ضرورت وجاری نمیشود در وقت قدرت زیراچه در ان جهت
مالی و جهت بدنی هردو متحققاست پس در ان در حالت عجز
نیابت جاری خواهد شد بنابر جهت اول وجاری نخواهد شد
در حالت قدرت بنابر جهت دوم و باید دانست که شرط جواز
حج نمودن انسان از جانب غیر اینست که آن غیر همیشه عاجز
باشد تا دم مرگ زیراچه حج نموده در تمامی عمر یکبار فرض
است پس وقت آن تمام عمر است پس عجز از ان متحقق
نمیشود مگر وقتیکه حالت عجز ممتد شود تا دم مرگ
* مسئله ٢ * در حج نفل نیابت جایز است در حالت قدرت
نیز زیراچه در باب نفل وسعت است و بعد از ان باید دانست که
صاحب درج میگوید که در صورتیکه حج نماید انسان از جانب
غیر حج واقع میشود از حج کننده و ثواب نفقه آن میشود مر
آن غیر را که امر کرده است آن انسان را بحج نمودن از جانب
او و عین حج از جانب آن غیر واقع نمیشود زیراچه حج عبادت
بدنی است و در صورت عجز از نفقه یعنی خرج دادن قایم
مقام حج نموده میشود مانند فدیه در باب روزه پس ساقط

میشود حج از ذمه امر کننده و ظاهر روایت این است که در صورت مذکوره حج واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه بر این دلالت میکنند احادیثیکه در ین باب وارد شده است چون حدیث شبرمه چه پیغمبر صلعم فرموده است شبرمه را که حج بکن از جانب خود و بعده بکن از جانب او * مسئله * اگر شخصی را امر کنند دو کس باینکه از جانب هر واحد از انها حج فرض نماید و از جانب هر دو کس احرام حج نماید پس درین صورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج کننده نه از جانب هیچ یکی از انها زیرا چه هر واحد از انها امر کرده بود مر آن شخص را باینکه حج نماید از جانب او فقط و بگرداند آن حج را برای وی خالصا بغیر اشتراک و شخص مذکور مخالفت آن نمود و ممکن نیست که آن حج واقع شود از جانب یکی از ان دو کس چه یکی اولی نیست از دیگر پس بالضرورت از جانب مامور واقع خواهد شد و بعد ازان اگر خواهد آن شخص که بگرداند آن حج را برای یکی ازان دو کس پس آن نیز ممکن نیست بخلاف آنکه اگر شخصی حج نماید از جانب پدر و مادر هر دو چه آن شخص را میرسد که بگرداند آن حج را برای یکی از

نیابت آن شخص نه از جانب هیچ یکی از آنها و همین موافق
قیاس است زیرا چه شخص مذکور مامور بود بحج نمودن برای
معین و مبهم منافی معین است و هرگاه شخص مذکور مخالفت
امر آنها کرد پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد نه از جانب
آنها بخلاف آنکه اگر شخصی احرام مبهم نماید باینطور
که در احرام خود تعیین حج یا عمره نماید چه درین صورت آن
شخص را میرسد که آن احرام را معین نماید برای هر کدام
که خواهد از حج و عمره زیرا چه درین صورت امریکه التزام آن
نموده است آن شخص مجهول است و درصورتیکه کلام در آن
است [illegible] مجهول است و وجه استحسان این است
که احرام مشروع است برای این وجه که وسیله افعال حج
است و مقصود بنفسه نیست و احرام مبهم وسیله آن میتواند شد
بواسطه تعیین پس احرام مبهم معتبر خواهد شد درصورت مذکوره
بخلاف آنکه اگر تمام نماید افعال حج را باحرام مبهم
و برای یک کس معین نکند و بعد از ان بخواهد که معین
نماید آن را برای یک کس از ان دو کس چنین جایز
نیست زیرا چه [illegible] ادا نموده شد باحرام مبهم [illegible]

این ندارد که بعد از آن معین نموده شود برای یکی
از آن دو کس پس ثابت شد که درین صورت حج شخص
مذکور مخالف امر آنکسان است لهذا آن حج از جانب
شخص مذکور واقع خواهد شد نه از جانب آن کس
مسئله ۴ اگر کسی امر کند بشخصی تا بکند
قران نماید از جانب او پس درین صورت دم قران واجب میشود
بر شخص مذکور که مامور است زیرا چه دم قران واجب شده
است بطریق شکرانه بر توفیقش جمع نمودن میان دو نسک
و این جمع نمودن میان دو نسک فعل مامور است فقط چه او جمع
مینماید میان آن هر دو نه آمر و باید دانست که این مسئله
دلالت میکند بر صحت آنچه از محمد رح مرویست که حج
از مامور واقع میشود چنانچه سابق مذکور شده است
مسئله ۵ اگر امر کند انسانی را دو کس برای این وجه
که یکی امر کند ویرا باینکه حج نماید از جانب او و دیگری
امر کند ویرا باینکه عمره نماید از جانب او و هر دو اذن قران
بکنند ویرا پس درین صورت دم واجب میشود بر انسان مذکور
زیرا چه او بجهت قران مینماید پس قران

بر او واجب خواهد شد بنا بر آنچه در مسئلهٔ سابق مذکور
شد * مسئله ۶ * اگر امر کند کسی بکسی به حج
نمودن از جانب خود پس درین صورت اگر محصر شود مامور
پس دم احصار بر آمر است و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف
گفته است که این دم بر محصر مذکور است زیرا چه وجوب
دم احصار برای دفع ضرر است و این ضرر عبارت است از امتداد
احرام و این ضرر است در حق محرم محصر پس دم احصار
بر او واجب خواهد شد و دلیل طرفین رح این است که در صورت
مذکوره آمر مذکور آن مامور را درین ضرر انداخته است
پس بر آمر است که خلاص کند وی را ازین ضرر * مسئله ۷ *
اگر کسی احرام حج نماید از جانب میت و بعد از آن محصر
گردد پس دم احصار درین صورت واجب می شود در مال
میت نزد طرفین رح بر خلاف قول ابی یوسف رح و بعد از آن
باید دانست که بعضی گفته اند که در صورت مذکوره دم مذکور
از ثلث مال میت داده می شود زیرا چه آن صله است مانند
زکات وغیره چه صله عبارت است از دادن مال بغیر عوض مال
چون نذر و کفاره و بعضی گفته اند که آن داده میشود از جمیع

شخصی را برای آنکه حج نماید از جانب او و بعد ازان هرگاه
برسید آن شخص بکوفه و مرد و یا مالیکه بوی داده بود برای حج
دزد برد آنرا حال آنکه آن شخص نصف آنها را خرج نموده بود
پس درینصورت باید که شخص دیگر را مقرر نماید که او برای
حج رود از جانب میت از خانه میت و خرج او داده شود از ثلث مال
میت که باقی است و اینکه مذکور شد نزد ابی حنیفه رحه است
و صاحبین رحه گفته اند که درصورت مذکوره وارثان میت مذکور را
لازم است که بفرستند شخصی را برای حج نمودن از جانب میت
مذکور برای حج نمودن از جائیکه میت مذکور برای این وجه که
آن شخص برای حج رود از مکانیکه مامور اول درانجا مرده است
لیکن نزد محمد رحه خرج آن داده میشود از مالیکه باقیمانده است
از مالیکه بمامور اول داده شده بود اگر ازان مال چیزی
باقیمانده باشد و اگر چیزی ازان باقی نمانده باشد
پس درینصورت وصیت مذکوره باطل میگردد بنا برقیاس این
صورتیکه موصی معین نماید مقدار مال را برای حج و ازان مال خرج شود
باقی نماند چه در بصورت وصیت او باطل میگردد و پس
تاکه این مورا [illegible] نیز چه معین نمودن وصی [illegible] مال را برای حج

مانند معین نمودن موصی است نزد ابی یوسف رح خرج آن
داده میشود از مالیکه باقی مانده است از ثلث جمیع مال
میت که از ان خرج داده شده بود بمامور اول زیراچه ثلث
جمیع مال محل نفاذ وصیت است و دلیل ابی حنیفه رح اینست
که قسمت نمودن وصی مال میت را و علیحده نمودن مقداریرا
از ان برای حج نمودن از جانب او صحیح است مقتضی وقتیکه
خرج نماید آنرا در وجهیکه مقرر نموده بود آنرا موصی
زیراچه کسی خصم نیست دران مال تا قبض کند آنرا و در صورت
مذکوره آنچه از مالیکه آنرا بمامور اول داده بود وصی خرج
نشده در وجهیکه موصی آنرا مقرر نموده بود پس چنان شد که مال
هلاک شود پیش از آنکه علیحده نماید آنرا وصی برای خرج
حج در ینصورت حج نموده میشود از جانب میت از ثلث مالیکه
باقی است همچنین در ینصورت نیز خرج داده خواهد شد از ثلث
مال میت که باقی است بعد از مردن مامور اول و بعد از خرج
نمودن او مقداریرا که خرج کرد آنرا مامور اول باید دانست
که اختلاف میان علمای مذکور درمقام است یکی در اعتبار ثلث
مال دوم در [illegible] برای حج رود [illegible]

دوم و اختلاف آنها در مقام اول مع دلیل هریک بیان نموده
شد و اما دلیل قول ابی حنیفه رح در مقام دوم پس آن این است
که هر قدر سفر که مامور اول نموده بود در صورت مذکوره
بسبب مردن او باطل گشت در حق احکام دنیا زیرا چه
پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه می میرد انسان منقطع
میگردد عمل او مگر سه چیز باقی میماند الی آخر الحدیث
و یکی از این سه چیز وصیت است پس وصیت میت مذکور در
صورت مذکوره باقیست و او وصیت کرده بود باینکه حج نمایند
از جانب او باین طور که شخصی را برای حج از وطن او فرستند
پس چنان شد که در صورت مذکوره کسی برای حج نمودن از
جانب او اصلا نرفته است و همین موافق قیاس است و وجه قول
صاحبین رح در مقام دوم این است که آن مقدار سفر که مامور
اول نموده بود باطل نگشته است بجهت آنکه خدا تعالی
فرموده است که هر که بیرون شود از خانه خود به نیت آنکه هجرت
نماید بسوی خدا و رسول خدا صلعم و بعد از آن بمیرد پس
اجر او بر خدا است و بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که
هر که بمیرد در راه حج نوشته میشود برای او ثواب حج مقبول در

هر سال و هر گاه باطل نشده مقدار سفر مذکور پس اعتبار نموده
خواهد شد وصیت مذکوره از مکانیکه رسیده بوده برای مامور
اول و این استحسان است و باید دانست که این اختلاف
در صورت مذکوره مبنی است بر اختلاف آنکه در صورتیکه
انسان احرام حج نماید برای خود و بعد از آن هم مکانی رسیده
بمیرد پس در نزد ابو حنیفه رح میباید که از جانب
او حج نموده شود از خانه او باین طور که شخصی را فرستاده
میشود از خانه او تا حج نماید از جانب او و صاحبین رح
میگویند که فرستاده میشود شخصی را از آنجائی که در آن
مرده است تا آن شخص حج نماید از جانب او * مسئله ۱ *
هر که احرام حج نماید از جانب پدر و مادر خود پس جایز است
زیرا که میگرداند آنرا برای یکی از پدر و مادر زیرا چه هر که
حج مینماید از جانب غیر بغیر امر وی پس جز این نیست که او
میگرداند ثواب حج خود را برای آن غیر و ثواب متحقق
میشود بعد از ادای حج پس نیت هر دو پدر و مادر که پیش از
ادای حج نموده بود لغو است و بعد از ادای آن ثواب آنرا بهر
کدام که بخشد صحیح است بخلاف مامور زیرا آنچه

سابق مذکور شد والله اعلم

باب در بیان هدی * مسئله ۱ * ادنی
هدی گوسفند است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که
ادنی هدی گوسفند است و بدانکه هدی بر سه نوع است
یکی شتر دوم گاو سیوم گوسفند بجهت آنکه پیغمبر
صلعم هر گاه گوسفند را ادنی هدی گردانیده پس معلوم
شد که چیزی اعلی ازان خواهد بود و اعلی ازان گاو و شتر
است و بجهت آنکه هدی آنرا میگویند که برده شود بحرم
برای ذبح بطریق عبادت و اینمعنی یافته میشود در هر سه
نوع مذکور * مسئله ۲ * جایز نیست هدی نمودن چیزی
ازین سه نوع مذکور مگر چیزیکه اضحیه نمودن آن
جایز است زیرا چه ذبح نمودن هدی عبادت است که تعلق
دارد بریختن خون مانند اضحیه پس مختص خواهد شد هدی
بچیزیکه مختص است باضحیه * مسئله ۳ * ذبح نمودن
گوسفند جایز است در هر صورتیکه دم لازم می آید در حج
مگر در دو صورت یکی اینکه طواف زیارت نماید در حالت
جنابت دوم اینکه جماع نماید بعد از وقوف بعرفات پیش

جایز نیست مگر در روز عید اضحی و در مبسوط مذکور است
که ذبح نمودن هدی نفل پیش از روز عید نیز جایز است و ذبح کردن
آن در روز عید افضل است و همین صحیح است زیرا چه معنی
عبادت در هدی نفل باعتبار آنست که آن هدی است و این معنی
متحقق میشود برسانیدن آن در حرم و هر گاه یافته شود
این معنی پس جایز است ذبح کردن آن در غیر روز عید ولیکن ذبح
کردن آن در ایام نحر افضل است زیرا چه معنی عبادت در ذبح
کردن آن درین روزها ظاهرتر است و ذبح نمودن هدی تمتع
و قران جایز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه از قرآن مجید
چنین فهمیده میشود زیرا چه او تعالی فرموده است که بخورید
از ان و بخورانید فقیر را و بعد ازان ادا کنید تفث خود ها را یعنی
شعرها و ناخن را مانند حلق و رمی و غیره و ادای تفث مختص است
بروز نحر و هدی تمتع و قران در تفث داخل است و بجهت
آنکه این هر دو هدی هدی نسک است پس ذبح کردن آن مختص بروز
عید خواهد شد مانند اضحیه و ذبح نمودن هدی های دیگر
در هر وقت جایز است و شافعی رح گفته است که ذبح نمودن
هدی های دیگر نیز جایز نیست مگر در روز عید بنا بر قیاس

آن بر هدی تمتع وقران زیرا چه هدی تمتع وقران نیز دم جبر نقصان
است نزد شافعی رح و دلیل علمای ما این است که هدی های دیگر
سوای تمتع وقران برای کفاره جنایت است پس ذبح کردن آن مختص
بروز عید نخواهد شد زیرا چه آن هرگاه واجب شده است برای جبر
نقصان پس تعجیل آن بهتر است تا بسبب آن نقصان اثر و مرتفع
شود بلا تاخیر بخلاف هدی تمتع وقران چه آن دم نسک است نه
برای کفاره جنایت * مسئله ۶ * جایز نیست ذبح نمودن
هدی ها مگر در حرم بجهت آنکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده
است در بیان جزای صید یا بد که هدی برسد بکعبه و این اصل است و ازین
معلوم شد که هر هدی ها یکه واجب شود برای کفاره جنایت آنرا تا بحرم
باید برد و بجهت آنکه هدی نام چیزی است که برده شود بسوی
مکانی و مکان آن حرم است چه پیغمبر صلعم فرموده است که
منا بتمامه مکان نحر است و راهای مکه همه مکان نحر
است * مسئله ۷ * جایز است مر صاحب هدی را که تصدق
نماید گوشت آنرا بمساکین حرم و غیر حرم زیرا چه تصدق نمودن
عبادت معقول است یعنی موافق عقل است و صدقه
دادن بفقیر غیر حرم عبادت معقول است و شافعی رح مخالف است درین

میشود * مسئله ۸ * تعریف هدی ها واجب نیست زیرا چه
هدی آشامی میدهد از بردن آن در حرم تا که عبادت حاصل
شود بریختن خون در آن نه آشامی میدهد از تعریف آن پس
تعریف آن واجب نخواهد شد حاصل آنکه دلیل وجوب آن
یافته نشده است و معهذا اگر تعریف نماید هدی تمتع را پس
این حسن است بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بروز
عید است پس شاید که محرم نیابد کسی را که نگاه دارد آن
را تا روز عید پس او بتعریف نمودن آن محتاج است و بجهت
آنکه هدی تمتع هدی نسک است پس بنای آن بر تشهیر
و اشتهار است بخلاف هدی ها ئیکه برای کفاره جنایت
است زیراچه ذبح نمودن آن پیش از روز عید جایز است چنانچه
سابق مذکور شده و نیز سبب آن جنایت است پس ستر و اخفای
آن سزاوار است * مسئله ۹ * شتر را نحر کردن افضل است
و گوسفند و گاو را ذبح کردن زیراچه چنین فهمیده می شود
از قرآن مجید چه او تعالی فرموده است فصل لربک وانحر اعنی
نماز بخوان برای پروردگار خود و نحر بکن و در تفاسیر این آن
گفته شده است که مراد شتران است و نیز فرموده است او تعالی

که ذبح کنید شما وی را و نیز فرموده است او تعالی که
عوض دادیم ابراهیم علیه السلام را بذبح عظیم و ذبح بالکسر
چیزیست که آماده باشد برای ذبح بالفتح و نیز بنقل صحیح آمده
است که پیغمبر صلعم نحر نموده است شتر را و ذبح نموده است گوسفند
را و بعد از آن باید دانست که اگر خواهد صاحب هدی که نحر کند شتر را
باید بطور که استاده دارد شتر را و بسته بند دست چپ آنرا و نحر نماید
آنرا و اگر خواهد نحر نماید آنرا بانیطور که بخواباند آنرا بانحر
نماید و این هر دو طور حسن است ولیکن هست این طور اول
افضل است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بطور اول
نحر نموده است و همچنین اصحاب رضی بطور اول نحر نموده اند
و نمی باید که شتر و گوسفند را ذبح نماید در حالیکه استاده
باشند زیرا که در حالت غلطانیدن گلوی آن که موضع ذبح
است واضح و روشن می شود و هم ذبح کردن در حالت
غلطانیدن آسان تر است به نسبت حالت قیام و ذبح نمودن گاو
و گوسفند سنت است * مسئله ۰ ا * اولی این است که
صاحب هدی خود ذبح یا نحر کند آنرا بشرطیکه ذبح نمودن
داند بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در حجة الوداع

صد هدي روان كرده بود وازانجمله شصت وچند هدي را
بدست مبارك خود نحر نموده بود ودر باقي علي رض را فرمود
وبجهت آنكه ذبح نمودن هدي عبادت است وعبادت را بذات
خود بجا آوردن اولي است چه دران زياده خشوع متحقق
ميشود وليكن جايز باشد كه انسان قدانك آنرا الهدا جنابت
داشته باشد كه امر كند غير را بذبح نمودن آن * مسئله ۱۱ *
بايد كه تصدق نمايد جل ومهار آنرا وبايد كه جزوي از
اجزاي هدي را در اجرت پاك كننده آن نه دهد زيرا چه پيغمبر
صلعم بعلي رض فرمود كه جل ومهار آنرا تصدق نما واجرت
جزار را از ان مده * مسئله ۱۲ * هركه هدي نمايد شتري را و
در اثناي راه محتاج ومضطر شود بسوي سوار شدن بران جايز است زيرا
كه سوار شود بران واگر محتاج نباشد بان بايد كه سوار
نشود بران زيرا چه او آن هدي را خالص براي خدا كرده
است پس سزاوار نيست وبرا كه چيزي از اجزا يا از منافع آن
صرف نمايد براي ذات خود تا آن زمانكه برسد بمحل خود
مگر آنكه محتاج شود بسوي سوار شدن بران بجهت آنكه
مروي است كه پيغمبر صلعم ديد شخصي را كه در پس هدي خود

میرود و میراند آنرا پس فرمود بوی که سوار شو بران و تاویل
این است که شخص مذکور محتاج بود بسوار شدن بران
پس اگر سوار شود کسی بر هدی خود و بسبب آن نقصان شود
چیزی از هدی مذکور پس بر او ضمان نقصان آن لازم می آید
* مسئله ۱۳ * هدی اگر شیردار باشد پس باید که [illegible]
آنرا زیرا چه شیر متولد است ازان پس باید که صرف نکند
آنرا برای ذات خود و باید که آب سرد بپاشد بر پستان آن
حتی که شیر آن منقطع گردد و این عمل کفایت میکند بر تقدیر که
زمانه ذبح نمودن قریب باشد پس اگر بعید باشد آن وقت
جایز است که شیر آنرا دوشیده تصدق نماید تا بسبب جمع
شدن شیر در پستان آن ضرر نرسد بآن و اگر صرف نماید آنرا
در حاجت خود باید که تصدق نماید آن مقدار شیر را یا قیمت
آنرا زیرا چه ضمان آن شیر بر او واجب است * مسئله ۱۴ *
اگر هدی روان کند کسی و آن هدی در اثنای راه هلاک
گردد پس اگر آن هدی نفل باشد بر او لازم نیست که بجای آن
هدی دیگر را هدی نماید زیرا چه قربت و عبادت او متعلق شده بود
به هدی که هلاک شد و محل قربت [illegible] او همان بوداست و آن فوت شده

و اگر آن هدی هدی واجب باشد باید که بجای آن هدی
دیگر نماید زیرا چه واجب بر ذمه او باقی است و همچنین اگر
یافته شود در آن عیب کثیر بجای آن هدی دیگر نماید زیرا چه
بسبب این عیب کثیر واجب ادا نمیشود پس ضرور است
که دیگر در آن ایام مقام آن نماید و آن معیوب را هر چه خواهد
بکند چه آن از جمله مملوکات وی است * مسئله ۱۵ *
هدیی نفل اگر در اثنای راه قریب بهلاکت رسد پس اگر آن
هدی شتر باشد باید که نحر کند آنرا و رنگ کند قلاده آنرا
بخون آن یعنی ملوث گرداند بخون آن کوهان آنرا و باید که
نخورد آنرا صاحب هدی و نه غیر او از اغنیا چه باین امر کرده
بود پیغمبر صلعم ناجیه اسلمی رض را و باید دانست که فایده رنگ
کردن قلاده آن این است که بدانند مردمان که آن هدی
است پس بخورند گوشت آنرا فقرا نه اغنیا و سر آن این است
که اذن خوردن گوشت هدی معلق است بشرط رسیدن آن
بمحل آن که حرم است پس سزاوار است که حلال نشود خوردن
آن پیش از رسیدن بمحل آن اصلا مگر اینکه تصدق بر
فقیران افضل است از اینکه ضایع گذاشته شود آنرا برای

هدای هدی ران نوعی از عبادت است وهمان مقصود است واگر آن
هدی هدی واجب باشد بجای آن دیگری آنرا باید و آن
مذبوح را هرچه خواهد بکند چه آن از جمله مملوکات
وی است * مسئله ١٢ * باید که قلاده ببندد در گردن هدی
نفل وهدی تمتع وقران زیرا چه این هدی ها هدی نسک است
و بسبب قلاده بستن در گردن آن اشتهار آن میشود پس قلاده بستن
لایق آنست و باید که قلاده نه بندد در گردن هدی جنایت
بسبب احصار واجب میشود یا بسبب جنایت زیرا چه سبب
وجوب آن جنایت است پس ستر و اخفای آن لایق است و دم
احصار برای جبر نقصان است پس ملحق خواهد شد بدمهائیکه
برای جبر نقصان است یعنی دمهائیکه برای جبر نقصان
جنایت واجب میشود و باید دانست که مراد از هدی درین
مسئله شتر است زیرا چه در گردن گوسفند قلاده بسته نمیشود
باعتبار عادت و نه قلاده بستن در گردن آن سنت است نزد
علمای ما چه در بستن قلاده در گردن آن فایده نیست چنانچه
سابق مذکور شده است والله اعلم

مســــــائل متفرقه * مسئله ١ * اذا

بعرفات اگر وقوف بعرفات نمایند در روزی بگمان آنکه
آن روز روز عرفه است و بعد از آن گواهی دهند قومی باینکه
روز یکه وقوف بعرفات نموده اند آن نه روز عرفه بوده
بلکه آن روز روز عید بود پس درین صورت وقوف نمودن آنها
جایز و معتبر است و گواهی قوم مذکور مقبول نیست زیرا که
بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس این است که وقوف مذکور
صحیح نباشد چنانچه اگر وقوف بعرفات نمایند بنا بر تاریخ هشتم
ذیحجه که آن را یوم ترویه میگویند و بعد از آن معلوم شود که آن
روز روز عرفه نبود پس این وقوف بعرفات جایز نیست
زیرا چه وقوف بعرفات عبادتی است مختص بمکان خاص و زمان
خاص پس بدون آن مکان و زمان عبادت نخواهد شد و وجه
استحسان یکی این است که گواهی قوم مذکور در صورت مذکوره
قایم شده است بر نفی و هر چیز که تحت حکم قاضی داخل نمیشود
زیرا چه مقصود آن قوم از گواهی مذکور نفی حج است و حج
چیزیست که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی
مقبول نخواهد شد دوم این است که در صورت مذکوره عموم
بلوی است بجهت آنکه احتراز نمودن از این متعذر است و

تدارک آن در صورت مذکوره ممکن نیست پس ضرور است که ادا کنند
نموده شود وقوف عرفات مذکور در صورت اشتباه بخلاف
آنکه اگر وقوف بعرفات نمایند بتاریخ هشتم زیراچه تدارک
آن درینصورت ممکن است فی الجمله یا بتصور که اشتباه نزاید
کرده در روز عرفه و نیز چون چیزی که موخر شود از وقت خود قضای
آن موجود است در شرع و چون از تقدیم چیزی بر وقت آن چنین
نیست یعنی نظیر آن در شرع یافته نشده است لہذا در
صورتیکه گواہی دہند گواہان که وقوف بعرفات واقع شده است
در روز عید گواہی مقبول داشته نمیشود چه این موخر است
از وقت بخلاف وقتیکه گواہی دہند باینکه وقوف بعرفات
واقع شده است بتاریخ ہشتم چه این مقدم واقع شده است
از وقت و باید دانست که فقہا گفته اند که در صورت مذکوره
سزاوار است مرحاکم را که بسوی گواهی قوم مذکور گوش نکند
و متوجه نشود و بگوید بقوم مذکور که حج مردمان تمام شد
و شما بروید زیراچه در شنیدن این گواهی جز فتنه نیست
و همچنین اگر بوقت شام در روزیکه تاریخ هشتم است برخی امام
گواهی دهند قومی برویت هلال عید در روزیکه بصباح آن روز

قائل بتقديم مذكور روز نحر واقع ميشود پس در يتصورت نيز بايد كه گواهي
آنها را قبول نكند حاكم زيرا چه در يتصورت ممكن نيست امام را
كه در بقيه شب وقوف نمايد بعرفات مع اكثر مردمان پس در شنيدن
گواهي مذكور فتنه برپا ميشود * مسئله ۲ * هركه
رمي نمايد در روز دوم جمره وسطي وثالث را وجمره اولي را
رمي ننمايد پس اگر او رمي نمايد جمره اول را واعاده نمايد
رمي جمره دوم وسيوم را پس اين حسن است زيرا چه او رعايت
كرد ترتيب را كه سنت است واگر همان اول را رمي نمايد
فقط كفايت ميكند زيرا چه او تدارك كرد متروك را در وقت
آن وجز اين نيست كه ترك كرد ترتيب را كه مسنون است
واز ترك مسنون چيزي لازم نمي آيد وشافعي رح گفته است
كه اين جائز نيست بلكه ضرور است كه اعاده كل نمايد زيرا چه
رمي نمودن آن جمره ها بترتيب مذكور مشروع است پس اين
چنان است كه سعي نمايد ميان صفا ومروه پيش از طواف نمودن
خانه كعبه يا ابتدا نمايد در سعي نمودن از مروه نه از صفا ودليل
علماي ما اين است كه رمي نمودن هر جمره عبادت عليحده
است پس جواز آن متعلق نيست بتقديم بعضي از آن بر بعضي ديگر

بخلاف سعی نمودن میان صفا و مروه زیرا چه آن تابع طواف
است چه سعی مذکور مؤخر است از طواف خانهٔ کعبه و معلوم
شده است از نص که مروه منتهای سعی است پس ابتدای سعی با آن
متخلف نخواهد شد * مسئله ۳ * هرگاه بطریق نذر واجب
گرداند بر خود حج را باین طور که حج خواهد کرد پیاده پس
لازم است و بر اشتر سوار نشود تا آن زمان که فراغت نیابد
از طواف زیارت زیرا چه او التزام نموده است عبادتی را بصفت
کمال پس بجا آوردن صفت لازم خواهد شد چنانچه اگر نذر کند روزه
را بطریق تتابع پس بصفت تتابع لازم میشود و افعال حج منتهی
و تمام میشود بطواف زیارت پس آن شخص تا آن زمان که
طواف زیارت نماید پیاده خواهد رفت و اینکه مذکور شد
کلام در انتهای پیاده رفتن بود و اما کلام در ابتدای آن
پس آن این است که بعضی گفته اند که از وقت
احرام پیاده رود و بعضی گفته اند که از خانه خود پیاده رود
زیرا چه ظاهر مراد همین است و اگر سوار شود دم لازم
می آید زیرا چه بسبب سوار شدن نقصان واقع میشود و در اوائل
وفقها گفته اند که سوار نشود مگر وقتیکه مسافت بعید باشد

و نیامده بر وقتی شاق باشد بر او و اگر مسافت قریب باشد و نیامده

بر وقتی شاق نباشد بر او بلکه عادت او باشد پس ولایت این است

ساقط نشود * مسئله ۲ * در بعض نسخه جامع

صغیر است که هرگاه بفروشد کنیزک را که احرام

بسته بود است ابن او پس میرسد مشتری را که حلال کرداند

آن کنیز را و جماع کند آنرا و فرق در میان نیست که این میرسد

او را زیرا چه کنیز مذکور عقد احرام نبسته است بیش از آنکه

مشتری مذکور مالک آن شود پس او را نمیرسد که احرام آنرا

فسخ نماید چنانچه اگر خرید کند کسی کنیزی را که منکوحه کسی

است نمی رسد او را که فسخ نماید عقد نکاح آن را و دلیل

علمای ما این است که مشتری قایم مقام بایع است و بایع را

جایز بود که حلال میکرداند آنرا پس همچنین میرسد مشتری

را لیکن بایع را حلال کردانیدن آن مکروه است زیرا چه

در آن خلاف وعده لازم می آید و این معنی یافته نمیشود در

حق مشتری بخلاف نکاح چه بایع را نمیرسد که فسخ آن

نماید وقتیکه آن نکاح منعقد شده باشد باذن او پس همچنین

مشتری را نیز نخواهد رسید که فسخ نماید آنرا و بعض از آن بعد آنکه

هدایهٔ فارسی

ترجمه کرده مولوی غلام

یحیی خان و دیگر علما بتصحیح

آورده مولوی محمد راشد

جلد اول

چهاپه شده چهاپه خانه

هندوستانی واقع کلکته

در سنه ۱۲۲۱ هجری

مطابق سنه

۱۸۰۷

عیسوی

غلط نامہ جلد اول ترجمہ هدایہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۷	متجاو	متجاوز
۹	۷	غشیان	غثیان
۱۵	۳	الر	اگر
۱۸	۷	بسخ	تسخ
۲۶	۱	نابول	یابول
۳۵	۹	ابینوست	ابیوصف
۴۳	۱۶	پرك	پاک

صحیح	غلط	سطر	صفحه
مانع زکوٰة	تابع زکوٰة	۹	۳۵۱
مگر	امر	۱۱	۳۵۸
نود	ذود	۱۳	۳۶۳
میشود ، در یکصد	میشوو در یکصد	۱۷	۳۶۳
مطالبه	مطالبه	۳	۳۷۱
میکنند	فیکنند	۱۴	۳۷۳
چیزی	چیزی	۱۲	۳۸۱
واجب	واجت	۱۵	۳۸۱
نقره	نقده	۱	۳۸۵
اگر	اگر	۱۵	۳۸۵
تجارت	تجارت	۱۳	۳۹۰
بجهت	بہجت	۲	۳۹۱
نگیرد	تاثیر	۸	۳۹۸
۴۰۰	۳۰۰	x	۴۰۰
غازیان	غازیان	۱۰	۴۰۰
بلکه	بالام	۶	۴۰۱